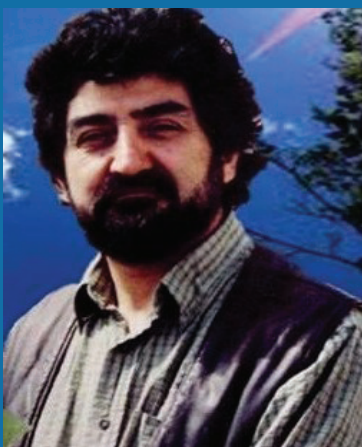


در صفحات دیگر:

از منصور حکمت:



❖ جنبش سلبی و اثباتی

❖ طلوع خونین نظم نوین جهانی

❖ مصاف های کمونیسم امروز

(در باره جدائی از حزب کمونیست ایران)

ایرج فرزاد:

❖ خطر جدی یک "گما"ی سیاسی دیگر

❖ از خام اندیشان برحذر باشید

❖ گریپاچ

❖ بازیگوشی با کمونیسم

پیامدهای جنایت تکان دهنده به دار آویختن نوید افکاری

اعدام نوید افکاری، کارگر گچ کار و کشتی گیر نامدار، موج بیسابقه ای از نفرت مردم ایران علیه رژیم اسلام سیاسی را به دنبال داشت. اعدام ناگهانی نوید افکاری که در مدتی کوتاه با اظهارات و نامه های خود و سرنوشت تلخی که یافت در سراسر ایران و جهان به چهره ای محبوب و سمبل مبارزه و مقاومت در ایران تبدیل شد، نفرت کم سابقه ای را در سطح جهانی نسبت به حکومت اسلامی دامن زده است. احزاب و سازمان های سیاسی، هنرمندان، ورزشکاران، نهادهای بین المللی ورزشی و مدافعان حقوق بشر، یک صدا این جنایت تکان دهنده را محکوم می کنند. شاید برای اولین بار است که دیدار وزیر خارجه جمهوری جنایت به آلمان، لغو شده است. بغیر از آلمان بقیه کشورهای اروپایی بیشتر از هر چیز نگران سرنوشت «برجام» و ادامه داد و ستد با جمهوری اسلامی بودند. جمهوری اسلامی در مواجهه با انبوه هشتک: «اعدام نکنید»، نشان داد تا آخرین روزی که در قدرت است، دنبال کردن، گردن هرکس که می خواهد باشد، برای طناب های دار است. جمهوری اسلامی به این ترتیب خود فقط یک گزینه را در برابر مردم ایران گذاشته است: «سرنوشتی و بزیر کشیدن با زور».

اگر جمهوری اسلامی، رژیم اول و آخر اسلام سیاسی در ایران است، اعدام نوید افکاری نشان میدهد که این رژیم برای دوران سرازیری فقط گزینه «انتقام» و توسل به «خونخواهی» را پیش پای مردم و هر آلترناتیو «جانشین» و هر راه عبور از رژیم اسلامی را باقی گذاشته است. سقوط اسلام سیاسی در ایران از قرار باید از نکبت قدرتگیری اش به مراتب خونین تر؛ و تماما در انتقامگیری و انتقامجویی غرق شود. بی محل کردن اعتراضات وسیع به رژیمی که برای طناب های دار دنبال هر گردنی میگردد، فراخوان توسل به هر نوع خشونت و انفجار خشم های فروخته در هر مقیاس غیر قابل کنترل است. برای رژیم اسلامی در فضای سقوط و فروپاشی و



عنوان سمبل فرهنگ فاسد «ستم شاهی»، جز غاله کردند و به عنوان پیروزی اسلام و عروج ننگین «ارزشهای اسلامی» بر تارک جامعه ای صنعتی و شهری و پا به سرمایه داری غربی گذاشته؛ در معابر عمومی تهران به نمایش گذاشتند.

در اوضاع فعلی باید هوشیار بود که در دوره سرازیری اسلام سیاسی، سوسیالیسم و ترقی خواهی «وزن» خود در تقابل با تکرار خونین تر انتقامجویی به جای انقلاب، تغییر و بازسازی جامعه ایران را سنگین کند و چون مدافع آرمانهای انسانی در برابر سرنوشت مدنیت جامعه به مسئولیت خطیر خود آگاه و در عمل پای بند باشد.

آیا کسی شک دارد که بطور مشخص در کردستان، ناسیونالیسم کرد، خود را مرجع صلاحیت دار انتقام از جنایات رژیم اسلامی میدانند؟ آیا شکی هست که نیروی سابقا سوسیالیست و سابقا کمونیست در کردستان، مشغول فراهم کردن شرایط اتحاد و ائتلاف با ناسیونالیستهای کرد، برای دوران «گذار» سرازیری رژیم اسلامی است؟ توجه کنید که از منظر ناسیونالیسم کرد، همه جنایات رژیم اسلامی در کردستان، نتیجه وحشی گری حکومت «شونیست های فارس» و حکومت «شیعه» ها علیه مردم مسلمان و سنی کردستان نوشته شده است. کمونیست سابقی ها در حال حاضر از تمامی پرنسپها در برابر اسلامیون مکتب قرآن و مفتی زاده عقب نشسته و احمد مفتی زاده مرتجع و ضد کمونیست و سازمانده لومپنهای اسلامی «پیشمرگ مسلمان کرد»، «خودی» و «کاک احمد» است. رژیم جمهوری اسلامی متهم به قتل و ترور رهبران کرد، است و تصاویر صحنه اعدام فرودگاه سنندج در سال ۱۳۵۸، سند زنده جنایت علیه «فرزندان کرد» است. یک ناسیونال فاشیست کرد در فیس بوک نوشته بود: «هزار نوید افکاری فارس فدای یک کولبر کرد». با فعال شدن ناسیونالیسم کرد و پیوستن سوسیالیست اسبقی های «کومه له» به کمپ آنها، در آن دوره سرازیری، هر ماشین با پلاک تهران و شیراز و اصفهان و آبادان نمیتواند در سنندج و مهاباد پارک شود. دوره سرازیری رژیم اسلامی، فرصت انتقام از حکومت فارسها و شیعه ها در هر قلمرو قومیتها و ملیتها و اتنیکیهای «غیر فارس» و غیر شیعه خواهد بود. در تبریز و رضائیه هم نمیتوان ماشین با پلاک تهران و شیراز پارک کرد. حتی در همین اوضاع فعلی، قوم پرستان ترک، جنگ و دعوا بر سر «تعرض کردها» به سرزمین «ترک»ها را با تصمیم ها برای پاکسازی و «اخراج» شهروند کرد زبان به رقبا قدر ناسیونالیست و قوم پرستان «مسلح» بدون لکننت زبان ابلاغ کرده اند. پارک کردن ماشین با پلاک مهاباد در تبریز و رضائیه، نیز خطرناک خواهد بود. مگر اینکه سوسیالیسم و ترقی خواهی سریعا بجنبد و از هم اکنون سدی در برابر آن ویران سازی بر پا کند، اگر نه در آن دوران بلبشو، تعصبات و پیشداوریه در ذهنیت مردم عادی را نمیتوان کنترل و مهار کرد. همه نیروهای سیاه، قربانیان و «شهاد» را در ایام چهل سال خون ریزی و قتل عام های سیاسی و جنایت ها به نام خود خواهند نوشت. این را در کردستان فی الحال با بهت و

آنگاه که دارند قدرت سیاسی را از دست اسلام سیاسی خارج میکنند و در اوضاعی که «ایران را از دست میدهند»، باید خونهای بسیاری ریخته شوند تا پس از اینکه آنها گورشان را گم میکنند، اثری از مدنیت جامعه باقی نماند.

این تهدید برای ما که بازسازی یک جامعه متمدن و پیشرو و شایسته انسان بر ویرانه جمهوری اسلامی، نه اول و یا آخر که تمام مسئولیت مان در برابر مدنیت جامعه ایران و حفظ حرمت و کرامت شهروندان آنست، این نشان دادن و باقی گذاشتن تنها راه «عبور خونین» و زبان انتقامجویی کور از جانب سکاتداران اسلام سیاسی، یک هشدار جدی است.

تجربه های بسیاری در تاریخ وجود دارند که چگونه در پیش گرفتن راه انتقام کور از بنیان جنایات علیه بشریت، چه عواقب تلخ و چه تاثیراتی مخرب بر تصویر آزادخواهی و سیاست پیشرو و سوسیالیستی بجا گذاشته است. در دوران پایانی جنگ دوم جهانی، نیروهای «ارتش سرخ» که میراث دار و یا «میراث خوار» انقلاب سوسیالیستی اکتبر بودند، در عملیات انتقام گیری از جنایتکاران فاشیسم هیتلری در «استالینگراد»، برلین را محاصره کردند و زیر آتش توپ و کاتیوشا گرفتند. به هرکس، حتی به اسرای خودی در کمپ های آتش سوزی آلمان هیتلری، «مشکوک» بودند و پس از «آزاد سازی» آنان را روانه «گولاش» ساختند و برخی را سر به نیست. جنایتکاران فاشیست در آدمکشی و آدم سوزی، راهی جز انتقامجویی را برای دوران «سرازیری» خود باز نگذاشته بودند. اما نیروی پیشرو و مدعی سوسیالیسم اگر واقعا «ارتش سرخ» و میراثها و سنتهای انقلاب اکتبر را نمایندگی میکردند نمی بایست به آن میدان وارد شود. اما دقیقا چون چنین نبودند وارد شدند و نتیجه اش تقسیم جهان، به عنوان «غنیمت جنگی» بین دو بلوک بود. بلوک باصطلاح سوسیالیست، اما، در آن غنایم جنگی تصویری از سوسیالیسم را نیز بر صفحه جهان گذاشت که در طول دوران «جنگ سرد» دفاع از «حقوق بشر»، «دمکراسی» و «آزادی بیان» را در کمپ سرمایه داری و در تقابل با «خود» اصول و مبانی سوسیالیسم نوشتند و به افکار عمومی جهان غرب معرفی کردند و خوراندند. کمونیسم بلوک ایجاد شده، در دنیای غرب نوعی دیگر از دیکتاتوری و خفقان بود.

در ایران، انتقامجویی های اسلامیون از رژیم شاه، چنان ذهنیتها را در دوره تلاطم انقلابی سالهای انقلاب و در نفرت واقعی مردم از اختناق آریامهری اشغال کرده بود، که نیروهای چپ و پیشرو قادر نشدند در برابر نفرت کور انتقام گیری اسلامی ایستادگی کنند. هر کس که در جریان اعتراض ارتجاعی خمینی در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۱ چیزی گفته بود، هر کس که در ساواک به پیروان «امام» اهانتی کرده بود، در آن روزهای سرازیری رژیم شاه، همانجا در خیابان و یا در خانه اش، قطعه قطعه شد. «ندیمه» شاه را در میان جمعی از کمیته چی های اسلامی با خفت و خواری در خیابانهای تهران گرداندند و فلان تن فروش نگون بخت را به

حیرت شاهدهیم.

شاه در دوره قدرت که حتی کودتا را بخاطر سلطنت سازمان دادند، با رفتار اصلی ترین آنها، یعنی آمریکا، که شاه فراری و ساقط شده از قدرت را حتی از اقامت و «حق پناهندگی» محروم کردند، «درس عبرت» است. از این نظر پول و ثروت های تاراج شده و انتقال نزدیکان و آقازاده ها به اروپا و آمریکا، برعکس پایه رژیم که سران و دانه درشتها آنان را در روزهای سخت تنها گذاشتند تا دستشان بخاطر عافیت طلبان جنایتکار بخون مردم آغشته شود، وسیعا به مردم می پیوندند. رفتار مسئولانه و دوری جستن از تحریکات و تعصبات در چنین اوضاعی، خطر سوء استفاده نیروهای راست پرو غرب، ماموران و مزدوران شیوخ خلیج و دخالتهای ضد اجتماعی فرقه مجاهدین و انواع جریانات ناسیونالیست و قوم پرست که برای ایام از هم پاشاندن شیرازه مدنی جامعه ایران، کیسه دوخته اند، به حداقل ممکن خواهد رسید.

خوشبختانه، سطح درک و شعور سیاسی مردم ایران و دست اندرکاران جنبشهای اعتراض های مدنی و طبقاتی، بویژه در جنبش کارگری و جنبش برابری طلبی، و وجود یک نیروی وسیع جوانان تحصیلکرده و انقلابی و آگاه و هوشیار و فکور؛ که بازهم خوشبختانه اصلا خود را بدهکار سیاسیون قدیمی و راه و منش آنان نمی دانند، شرایط را برای قراردادن سوسیالیسم و ترقی خواهی به عنوان یک نیروی متشکل، مدرن و دخالتگر و بسیار با اعتماد به نفس، فراهم کرده است. این ظرفیت که در اعماق جامعه ریشه دوانده است، خواب و خیال به خون کشیدن جامعه و قسر در رفتن بانیان جنایات در حق بشریت را بر هم خواهد زد. این قدرت میتواند آنان را پشت میز محاکمه بکشاند و تباری و بند و بست دولتهای غرب را تا آخرین لحظات مرگ اسلام سیاسی، رسوا کند.

طیف وسیعی که در اعتراض به جنایت به دار آویختن نوید افکاری، در جامعه ایران و در عرصه بین المللی به میدان آمد، قدرت اجتماعی نیروی پیشرو را نشان داد. ادبیات این سوسیالیسم نوین و آرمانخواهی انسانی در دسترس جامعه است. به این قدرت عظیم و نیروی واقعی و این نیروی جاذبه سیاسی باید متکی شد.

سوسیالیستها و رزمندگان راه رهایی انسان، این بار نباید به گروه فشار نیروهای ارتجاعی و به دنباله رو سیر حوادث تبدیل شوند.

۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰

ایرج فرزاد

اگر بخشهایی از اپوزیسیون بورژوازی کماکان رژیم اسلام سیاسی را رژیم «آخوند»ها میدانند، تردیدی نباید کرد که هر کس زمانی لباس بسیج و یا سپاهی بر تن داشته است و عمامه و نعلین میپوشد، بویژه اگر بی کس و کار و از «شجره طیبه» نباشد در انتقام از سیاستهای «ایران بر باد ده» آخوندها، بسیار بدتر از اسلامی ها، در معرض انتقامجویی خواهند بود. خود سران اسلام به این حقیقت و این ظرفیت اپوزیسیون ناسیونالیست و بورژوازی و سلبریتی مآب و سر در آخور شیوخ خلیج آگاه است: اگر رژیم سقوط کند همه ما را یا به دریا میریزند و یا بر تیر چراغ برق ها آویزان. سناریو نویسان انتقام جویی کور، در آن ایام «غیر نرمال» هر تلاش برای جلوگیری از خون پاشیدن به جامعه را به حساب دفاع از اسلامی ها خواهند گذاشت.

اعدام نوید افکاری دو تصویر را از جامعه آینده ایران و در شرایط سقوط رژیم اسلامی، بر روی صفحه معادلات سیاسی گذاشته است. به مجازات رساندن قاتلان و جنایتکاران واقعی با سند و مدرک و در یک دادگاه علنی و در حضور افکار عمومی ایران و جهان؛ یا رها کردن خشم و نفرت مردم ایران و جهانیان در مسیری که سکاتداران اسلام سیاسی، ناسیونالیستها و قوم پرستان رنگارنگ و اپوزیسیون بورژوازی فی الحال تعیین کرده اند؟ تصویر بازسازی مدنیت جامعه ایران و دفاع از حیثیت و کرامت شهروندان، یا وارد شدن به دوران خونین تر تصفیه حسابهای شخصی و گروهی و انتقامجوییهای کور؟ در حالی که «دانه درشت»ها و «آمران» اصلی کشتارها و قتل عامها خود را از مهلکه نجات میدهند و سران کلیدی مسیر مهاجرت به اروپا و کانادا و آمریکا را، با توافق و اطلاع دولتهای مربوطه ذخیره کرده اند، رده های پائین بدنه اداری و نظامی اسلام سیاسی را در فضای پر از نفرت مردم به حال خود رها کرده اند. با اینحال، نمونه های سوزاندن کارت بسیج و از تن در آوردن لباس سپاهی در مواجهه با خیزش مردم، نشان از این واقعیت دارد که سناریو بخون کشیدن جامعه در دوران سرازیری رژیم اسلامی، میتواند به شکست کشیده شود. رژیم اسلامی بر این توهم امید بسته اند که گویا پایه اجتماعی اسلام سیاسی در دوره سرازیری به میدان چنین تصفیه های خونین خواهد رفت. اگر در ایام گرزچرخانی رژیم و درست آنگاه که مردم را به گلوله میندند و چوبه دار را برپا نگاه داشته اند، اما ریزش در صفوف بسیج و سپاه اتفاق افتاده است، نباید شک کرد که در ایام سقوط از قدرت، «برانت» از رژیم خون و جنایت وسیعا در پایه ارگانهای اسلامی آغاز خواهد شد. و درست همینجاست که مردم و نیروهای مترقی و پیشرو باید همه تلاشها را بعمل آورند که سناریو خون پاشیدن به جامعه را به شکست تبدیل کنند. توهم سران، که خیال میکنند به این ترتیب با بدر بردن خود از مهلکه، همچنان نماینده یک دولت «دایر» باقی خواهند ماند و بدین ترتیب از پاسخ به جنایات خویش در امان خواهند ماند، پوچ است. رفتار متحدین و حامیان

جنبش سلبی و اثباتی

متن پیاده شده از روی نوار سمینار کنگره سوم - شهریور ۱۳۷۹،
اوت ۲۰۰۰

رفقا! من قطعنامه‌ای را که دیروز حمید داده بود تأیید کردم و آخرسر به آن رأی دادم. مشکل من با هیچکدام از نکاتی که که حمید گفت، نیست. فکر میکنم در سنت کلاسیک تبیین اوضاع سیاسی، نقش احزاب، مبارزه انقلابی، مبارزه کمونیستی، قیام و هدف نهایی، شعار اثباتی قرار میگیرد. چیزی که من اینجا میخواهم بگویم با این درک تفاوت دارد، و نه تنها با حرفهای حمید تفاوت دارد، بلکه فکر میکنم با درک و رسومی که همه ما از فعالیت کمونیستی در دوره انقلابی داریم، تفاوت دارد. من دوره انقلابی را از دوره غیر انقلابی تفکیک میکنم. من میخواهم در اینجا مفاهیمی طرح کنم که خود من به تازگی به آنها رسیده‌ام و هیچ اصراری هم ندارم که کسی قبولشان کند. فکر میکنم رادیوی ما روی خط حمید کار میکند، نشریات ما روی خط و نظراتی که حمید طرح میکند، مینویسند. درک هر کادر حزب کمونیست کارگری ایران همین است که حمید بیان میکند و درست هم هست که بگویند. نکته‌ای که من میگویم به یک معنی متفاوت است و اصراری ندارم که حتی آنرا به قطعنامه تبدیل کنم، چون قبل از هر چیز یک متد است. من فکر میکنم بحث شَم رهبری سیاسی حزب کمونیست کارگری در دوره انقلابی مطرح است. به نظر من دوره انقلابی از اساس با دوره قبل و با دوره بعد خود متفاوت است. دوره انقلابی، دوره انقلابی است، همانطوری که مانوور با جنگ فرق دارد. چون در مانوور، برای مثال، عنصر ترس وجود ندارد ولی در جنگ وجود دارد. جنگ، مانووری نیست که بطور غیرواقعی انجام میشود. جنگ یک پدیده جدیدی است. هر چقدر شما مانوور داشته باشید جنگ یک پدیده جدید است و قانونمندی خودش را دارد. در مانوور وقتی ببینند یک تیر با ماده قرمز رنگی شلیک شده است و روی پای افسر رئیس صف پاشیده است، همه فرار نمیکنند بلکه او را میبرند مداوا میکنند. در جنگ اگر فرمانده تیر بخورد همه فرار میکنند.

من برخلاف کل جنبش "باید نظر اثباتی داد"، که فکر میکنم هر کمونیستی را دست بزنید میگوید باید آترناتیو اثباتی داد، از ده بیست سال پیش هر کسی از من پرسیده است آترناتیو اثباتی شما چیست؟ گفته‌ام نداریم! روز خودش معلوم میشود، لازم نیست ارانه بدهیم، مهم نیست. آترناتیو اثباتی که جنبش ما ارانه میدهد، آترناتیوی است که در برنامه‌اش، در تنوریش، در تنوری سوسیالیسمش و در نقدش از کاپیتالیسم ارانه میدهد. دوره انقلابی دوره سلب است. دوره نفی است. ببینید، شریعتی و مطهری نمیتوانستند نقش خمینی را بازی کنند. خمینی گفت نه، شاه نه. هیچ چیز بیشتری نگفت، هیچ الگویی را نداد، هیچ شعار اثباتی نداد و آخرین نفری بود که مردم حرفش را قبول کردند. شاه حالا کمی ضعیف شده را قبول نکردند، شاه را با بختیار قبول نکردند، شاه با شریف امامی را قبول نکردند و مدام گفتند گفت شاه نه. بنابراین جنبش سلبی‌ای که در سال ۷۵ رخ داد، رفت پشت خمینی چون تنها شاخص مهمی بود از نه گفتن. من و شما هم در کوچه میگفتیم یواشکی میگفتیم نه، نه ولی آنرا کسی نمیشنید. نه خمینی را کردند توی بوق و روی آنتنهای جهان فرستادند و خمینی شد سمبل نه به رژیم سلطنت، مهم نبود اثباتا چه میگوید، دقیقاً مردم حاضر شدند حرفهای اثباتیش را فراموش کنند، نشنوند و به خودشان دروغ بگویند. میدانستند و معلوم بود که چه تعنی زیر آن عمامه هست. به نظر من هیچ زن ایرانی شک نداشت

که اگر این آدم بیاید وضعیت خراب میشود. هیچ روشنفکری، هیچ کارمندی و هیچ معلمی فکر نمیکرد که الان اینها میآیند، جامعه آزاد میشود و همگی یکی یک عمامه روی سرمان میگذاریم و میرویم در پارک شهر قدم میزنیم!! فکر میکردند که اینها بیایند اولین کاری که میکنند حجاب را اجباری میکنند. من خودم در تظاهرات تاسوعا که حمید به آن اشاره داشت، با یک خانم استاد دانشگاه که شعار میداد زنده باد جمهوری اسلامی، بحث شد و به او گفتم آخر اینها اگر بیایند فردا حجاب سرت میکنند، گفت الان شاه باید برود.

جنبش خودش را سلبی تعریف میکند و تا آخر با نماینده سلبی میرود. اگر جامعه تصمیم گرفته باشد که سلبش پایان سلطنت است و سلطنت باید برود، آنوقت با آن کسی میرود که تا روز آخر میگوید پایان سلطنت و با مهمترین کسی میرود که میگوید پایان سلطنت. به نظر من اشتباه است، انقلاب را روی شعارهای اثباتی سازمان دادن و با شعارهای اثباتی رهبری کردن، اشتباه است! جنبش ما باید بشدت اثباتی باشد، بداند که به مجرد اینکه کوچکترین محوطه‌ای از قدرت را پیدا کرد دقیقاً چه قانونی را وضع میکند؟ چه اقتصادی بر پا میکند؟ چه سازمانی ایجاد میکند و به چه فرهنگی رسمیت میبخشد و غیره. همه اینها را باید گفته باشد نمیگویم نگوینم، من هیچ اختلافی با نظر حمید ندارم که باید جمهوری سوسیالیستی را خواست، باید توضیح داد، باید نوشت، باید جدول و خط کشید، باید شعارهای اثباتی را گفت، وضع همه اقشار را در آن شعارها گفت، ولی اینها به درد دوره انقلابی نمیخورند! این جوانب اثباتی را باید گفت تا بدانند میتوانند حکومت کنید، ولی انقلاب را رهبری کردن بر سر ایستادگی بر سر حرکت سلبی است و اینکه تا کجا میتوانید حرکت سلبی را با خودتان ببرید. اگر جامعه ایران حاضر نباشد تا شعار "جمهوری اسلامی نه" برود، من و شما نمیتوانیم به زور با هیچ شعار اثباتی ببریمش. میگوید نمایم! همین آقای خاتمی میگوید افراطی! خرابکار! بی‌ثباتی ایجاد کن! تو رویت را کم کن! راهمان نمیدهند کاری بکنیم. منزوی می‌شویم و در آن گوشه میمانیم. می‌شویم یکی از نیروهای حاشیه‌ای. اگر جامعه میخواهد تا ختم جمهوری اسلامی برود، هنر رهبری حزب کمونیست کارگری باید این باشد که این پرچم سلبی را نمایندگی کند. اینجاست که شعارهای ریشه‌ای ما مثل "برابری مطلق زن و مرد، بدون هیچ ارفاقی"، این سلبی است! من هیچ تبعیضی را قبول نمیکنم! هیچ اسلامی را قبول نمیکنم! هیچ حجابی را قبول نمیکنم و هیچ فقری را قبول نمیکنم! اینها سلبی بودن حرکت تو هستند، که جمهوری اسلامی را در هیچ شکل آن قبول نمیکنند. این خصلت سلبی جنبش ما است که اجازه میدهد توده‌ها بیایند جلو. توده‌ها همه‌شان با هم سوسیالیست نمیشوند، با شعارهای اثباتی بقالها سوسیالیست نمیشوند، با شعارهای اثباتی ما کارمندا سوسیالیست نمیشوند، با شعارهای اثباتی ما مهندسا سوسیالیست نمیشوند به احتمال قوی بیشتر کارگران سوسیالیست نمیشوند. جنبش اثباتی ما خیلی جنبش کوچکتری است از آن جنبشی که میتوانیم به شیوه سلبی رهبری کنیم و قدرت را با آن بگیریم. بحث من این است، بحث هژمونی اینجاست. کدام جنبش اثباتی در جنبش سلبی هژمونی دارد؟ کدام جنبش اثباتی؟ جنبش مذهبی یک جنبش اثباتی است. میداند چه خاکی بر سر جامعه بریزد، کتاب "حکومت اسلامی" خمینی معلوم است نوشته شده است. ابوالحسن بنی‌صدر گفته بود چکار میخواهد بکند. از آقای شریعتی سؤال کنید میداند با این مملکت چکار کند. جنبش اثباتی اسلامی، جناح ارتجاعی اپوزیسیون ملی-اسلامی ایران، مرتجعترین بخش آن که حرفش را زده بود، بنیانهای حکومتش را هم نوشته بود که تحت آن مالیات به سهم امام تبدیل میشود و زن حق رأی ندارد و همه آن توضیح المسائل به مبنای زندگی مردم تبدیل میشود. نتوانستند

این رادیو انترناسیونال عالی حرف میزند. به قائم مقامی میگویند این چه بساطی است راه انداخته‌اید؟ اگر یک رادیو پرو-خاتمی میخواستید داشته باشید، بود. روزنامه پرو-خاتمی که هست، شما لطفاً از سرنگونی حرف بزنید. مردم به رادیو زنگ میزنند و اینها را به ما میگویند. به ما میگویند راست میگویند نصف مردم طرفدار شما هستند. در نتیجه متدولوژی و جا باز نکردن برای دوره انقلابی به نظر من تازه است. من دارم روی این متد فکر میکنم و انتظار ندارم فعلاً کسی با آن توافق داشته باشد. من تمام بحث رفیق حمید تقوانی را تا جایی که جنبش ما را به مردم معرفی میکند و به عمق طبقه میرسد و به یک جنبش قابل اعتنا در جامعه تبدیل میکند، قبول دارم ولی در مکانیسم انقلاب و در دوره انقلابی و در دوره «نه» گفتن مردم، ما باید نماینده «نه» باشیم و هر نوع تلاش برای آری گفتن، اثباتی تشریح کردن، به نظر من جنبش بالقوه عظیمی را که میتواند پشت ما بیاید، را تجزیه میکند. این بحث سازش نیست. مرگ بر شاه سازش با کسی نبود. «جمهوری اسلامی نه»، سازش با کسی نیست. اتفاقاً برعکس، ضد سازش است. مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر حجاب اسلامی و مرگ بر تبعیض جنسی، سازش نیست. زنده‌بادهایمان را هم میگوئیم ولی اگر مردم زنده‌بادهایمان را تکرار میکنند بخاطر این است که از زبان آن نیروی مطرح میکنند که آن شعارهای سلبی را میدهد. اگر بیایند بگویند زنده باد جمهوری سوسیالیستی، برای اینست که میگویند چون تنها نیروی قابل اعتنای سرنگونی طلب این را میگوید. یعنی در ذهن مردم ما باید تبدیل بشویم به نیرویی که میتوانیم رژیم اسلامی را سرنگون کنیم که بعد آن میتواند اوضاع را سازمان بدهد. و نه برعکس یعنی اینکه ما رژیم اسلامی را میاندازیم و یک نیروی دیگری میآید و بر هم میزند. مردم باید بپذیرند که حزب کمونیست کارگری رژیم را ساقط میکند و برای کسب قدرت حاضر است. در کنگره هم گفتیم به نظر من جامعه همیشه خودش را بین چپ و راست مخیر حس میکند. چپ چیست؟ راست چیست؟ در شرایطی که مردم فقیر و محروم احتیاج به امنیت احساس میکنند، احتیاج به رفاه و آزادی و برابری احساس میکنند چپها میآیند جلو. وقتی راست میخواهد بزند میگویند همه چیز به ابتکار فردی وابسته است، میگویند چه کسی گفته جامعه و دولت مسئول مردم است، هر کس برود نان خودش را در بیاورد، چه کسی گفته است همه چیز مجانی باشد، مگر اینجا شهر هرت است، در چنین اوضاعی راستها میآیند جلو.

جامعه بین چپ و راست انتخاب میکند، اما بر مبنای قابل باور بودن، بر مبنای قابل دوام بودن آن جنبشها. آیا این آلترناتیو مقبول است، ممکن است و میشود آنرا طرح کرد؟ من فکر نمیکنم کسی در آمریکا بگوید، جنبش تروتسکیستی را میتوانیم در مقابل کلینتون علم کنیم. طرف هر چقدر در درون تروتسکیست باشد ولی مخیر است برود دمکرات و جمهوریخواه را بررسی کند و فکری به حال خودش بکند. مهم این است که جامعه قبول کند که چه کسی میتواند روی پای خودش بایستد. چه کسی میتواند بزند، ساقط کند و بعد قدرت خود را حفظ کند. این وظیفه ما است.

بنابراین اولاً باید بگویم ما میخواهیم بزنیم و سرنگون کنیم و ثانیاً نشان بدهیم که میتوانیم حکومتمان را نگه داریم. سؤال مردم این نیست که چه مناسبات ملکی را برقرار میکنیم. میگویند جواب دخالت احتمالی آمریکا را چگونه میدهید؟ جواب فقر را چگونه میدهید؟ قبل از هر چیز میپرسند آیا اجازه میدهند شما حکومت کنید؟ کجاها هستید؟ باید مردم وقتی همدیگر را میبینند بگویند در خانه ما هستند، در محله ما هستند، در کوچه ما هستند، در مدرسه ما هستند در همه جا هستند و ببینند که واقعا اینها نیرو هستند. در نتیجه با

حتی پیاده‌اش هم بکنند. معلوم است که نگذاشتند. این جنبش چون رهبر مبارزه سلبی توده مردم شد، به پیروزی رسید، اگر حرف اثباتیش را میگفت مردم همان روز اول یک اردنگی به آن میزدند. به همین خاطر میگفتند امام پیانو میزند، همسرش اوپرا میخواند و ابوالحسن بنی‌صدر خودش به تنهایی یک مدل جدید «فایتر پلین» (fighter plane) اختراع کرده است. میگفتند همه فلاسفه جهان را شکست داده است اینقدر اینها پیشرو هستند! دیدمشان دیگر... مردم قبول کردند، باورشون کردند، مردم قبول کردند که اینها مرتجع نیستند. مردم قبول کردند که اینها اجازه میدهند حرف بزنند. مردم نفرت اینها را میشناختند، مردم نفرت اینها را از کمونیستها می‌شناختند، در انقلاب مشروطه حتی سران آنها را برده بودند بالای دار، با این حال تلاش برای خلاصی از سلطنت در آن لحظه تاریخی و بسیج تمام عواطف جامعه بر علیه حکومت شاه اینقدر قوی بود که مردم با هر کسی گفت شاه نه، رفت. من به این خاطر فکر میکنم باید این متدولوژی جلوی ما باشد.

ببینید، جنبش اثباتی، جنبش کمونیستی در دوره انقلابی، جنبش آگاهگری نیست که الان به خیابان کشیده شده است. آگاهگری هیچ وقت نمیتواند به خیابان کشیده شود. آگاهگری هیچ وقت نمیرود جلوی پادگان، شعار اثباتی نمیرود جلو پادگان. در نتیجه به نظر من اشتباه است اگر حزب کمونیست کارگری در شرایط فعلی و درست در این بزنگاه، «جمهوری اسلامی نه»، «تبعیض نه»، «اسلام نه»، «حجاب نه»، «باید بگویند که ما میانیم و ۳۷ ساعت کار را برقرار میکنیم و آخر سال مزد هر کس را اینطور حساب میکنیم و پرداخت میکنیم. شما چطور میخواهید حکومت کنید؟ یکی در اینترنت سؤال کرده بود شما عدد بدهید و بگویند خرج حکومت شما چقدر است؟ عدد نمیدهیم! مگر خمینی به شما عدد داده بود؟ مگر فرانکو در اسپانیا به کسی عدد داده بود؟ این شیخهای طالبان عدد داده بودند؟ آمدند و زدند و گرفتند و بعد گفتند میخواهند چکار کنند. اینقدر معرفه بودند که مردم نگویند اینها از آسمان آمده‌اند. حتی الان از آسمان میآیند و مدعی رهبری میشوند. چند وقت پیش انتخابات لهستان بود طرف از آمریکا آمده بود و میخواست رئیس جمهور شود. در چک میخواستند اولبرایت را کاندید ریاست جمهوری چک کنند، این کسی است که وزیر امور خارجه آمریکا بوده است. به نظر من باید اینقدر شناخته شده باشید که بدانند کی هستید و در زیر بوته سبز نشده‌اید، ولی باید رهبر جنبش سلبی جامعه باشید. باید جنبش را بشناسند و «نه» تو را بگویند. من این را میگویم نه اینکه موقع چه میکنیم هاست. در برنامه رادیوی داشتیم، که شعارها را بخوانید همه شعارها سلبی است، چرا مردم اثباتا شعار نمیدهند، به جای مرگ بر جمهوری اسلامی بگویند چه نظامی را جایگزین جمهوری اسلامی میکنیم. این کار و این روش سم است تأکید میکنم سم است! اگر میخواهید مردم از شما فاصله بگیرند بروید به جای مرگ بر جمهوری اسلامی بگویند چه میخواهید به جای جمهوری اسلامی بگذارید. روز انقلاب، روز قیام، روز شلوغی باید بگویند مرگ بر جمهوری اسلامی. بگویند «نه» به این آخوند، و «نه» به آن آخوند، البته نه به شیوه اکثریت، نه به شیوه دو خردادیش. هیچی نمیخواهیم، جمهوری اسلامی را نمیخواهیم، چون مردم نمیخواهند، مردم میآیند دنبال شما.

به نظر من الان سلطنت طالبان جنبش سلبی را نمایندگی نمیکنند. مشکل جناح راست طرفدار آمریکا و غرب این است که شهامت این را ندارند که بایستند و بگویند جمهوری اسلامی را نمیخواهیم، خاتمی هم نه. داریوش همایون و اعوان و انصارش به خاتمی میگویند آری. به همین خاطر به ما میبازند. بخاطر همین است مردم میگویند

بدست گرفتن مجموعه‌ای از شعارهای اثباتی به صورت بسته بندی (package) ایده‌آلها و حرفهای درست و گویا اگر آن شعارها را ببرید داخل خانه مردم، چیزی از شما قبول نمیکنند. مردم باید باور کنند و اعتماد کنند که ما نیروی هستیم که میتوانیم بزنیم و قدرت را بگیریم توان آنرا هم داریم.

من در نتیجه فکر میکنم معادلات را باید طور دیگری چید.

۱ - حزب کمونیست کارگری باید نماینده "نه" گفتن به جمهوری اسلامی و هر تلاشی برای اصلاحش باشد.

۲ - حزب باید نماینده "نه" گفتن به هر جزء ملی-اسلامی دیگر جمهوری اسلامی باشد که هر عنصری از آن میخواهد در سیستم خودش وارد کند.

سلطنت طلب میخواهد برود پنج نفری را بیاورد که در قانون مشروطه سلطنتی از نظر دینی قوانین را چک بکنند، هیچگاه این موضع را انکار نکرده‌اند. هیچگاه قرار نبوده است که مشروطه سلطنتی با "دین مبین اسلام" تناقضی داشته باشد. برای همین است حکومت آخوند را میزند ولی با خود آخوند، با تدریس امام جمعه تهران در دانشگاه تهران که با شاه هم حشر و نشر داشت مسأله‌ای ندارد. مشروطه سلطنتی نمیخواهد این جوانب را بزند. چه کسی گفته که اینها میخوانند به زنان در امر ازدواج و طلاق حق برابر بدهند؟ چه کسی گفته است که اینها که با آزادی روابط جنسی مشکلی ندارند؟ چه کسی گفته که تعلقات دینی و مذهبی مردم را در شناسنامه‌هایشان خط میزنند و اصلا اجازه نمیدهند کسی راجع به اعتقادات دینی افراد پرس و جو کند؟ همه اینها سلبی است. اینها همه "نه" گفتن به پدیده‌ای است که در مقابل ما هست و اگر ما بتوانیم نماینده انزجار مردم از اسلام باشیم، سلطنت طلبان شانس زیادی ندارند. چون اتفاقا سلطنت طلبان ضد اسلامی نیستند، اتفاقا میخوانند بیایند و بگویند همیشه شمشیر دست من و مسجد دست اسلامیه‌ها که با آن مردم را بچاپیم. اتفاقا ما باید روی این موج ضد اسلامی، روی این موج ضد مرد سالاری و روی این موج ضد استبدادی که هست باید به پیش برویم. سلطنت طلب که طرفدار آزادی بی قید و شرط نیست. اولین کاری که سلطنت مشروطه میکند این است که به یک شیوه‌ای قانون ۱۳۱۰ را احیا کند و یک حد و حدودی برای سندیگاه‌های واقعی و غیر واقعی، مجاز و غیر مجاز تعیین کند. حتما میخوانند تظاهرات را با یک مقرراتی چیزی محدود کنند. حتما میخوانند قانون سانسور را بگذارند. فردا همه اینها را میگویند، نمیتواند نگویند. برای اینکه آمریکا از آنها قبول نمیکند و میگوید باید بتوانید جواب کمونیستها را یک جوری بدهید، ماده و لایحه‌ای تصویب کنید!

من فکر می‌کنم اگر متدولوژی دوره آگاهگری و جنبش سازی دارد می‌رود به رهبری انقلاب، باید همراه با آن متد و شیوه نگاه کردن خود را تغییر بدهد، باید برود پای سلب. و این اتفاقا نشانه هیچ کمتر سوسیالیست بودن نیست. علامت کسانی است که میخوانند همه مردم را بیاورند پشت سر خودشان حتی وقتی میدانند که آدم را نمیشود با سوسیالیسم مجاب کرد. من چه جوری کسی را با سوسیالیسم مجاب کنم، منفعتش اقتضا نمیکند! حالا اگر امروز هم گفت آری، فردا میزند زیرش، ولی با موج "نه" گفتن به جمهوری اسلامی میخواند بیاید. در نتیجه این متدولوژی من تفاوت دارد. با همه حرفهای حمید موافقم. ولی اگر بنا باشد متدولوژی و تعیین تاکتیک ما، روش دخالت ما در دوره انقلابی را واگذار کنیم به این حرف حقیقی همیشگی‌مان که مردم باید بدانند ما چه می‌گوئیم و بدانند به جای جمهوری اسلامی چه می‌خواهیم بیاوریم، مردم باید

بدانند و بیشترین پروپاگاندا را مبنای کار خود قرار بدهیم، من هیچ منکرش نیستم و ناراحت هم نیستم که رادیو ما شعار اثباتی داده است و غیره، ولی تفاوت بخشی از حزب که پروپاگاندا میکند و دانما تبلیغات میکند و میگوید کیست، با بخشی از حزب که وظیفه دارد این جنبش را در این دو سال معین به یک پیروزی سیاسی و نظامی برساند نباید قاطعی بشود. اگر رهبری سیاسی برود بایستد جلو مردم و به طور اثباتی ترویج سوسیالیسم بکند و اینکه چگونه آنرا پیاده میشود، مردم به آن رهبری همان جوابی را میدهند که به جبهه ملی دادند که میخواست با از رو خواندن قانون اساسی بلژیک مردم را با خود همراه کند. مردم باید بدانند که ما نیروی هستیم که اوضاع فعلی را نمیخواهیم. باید رادیوهایمان بگویند مردم از اینها قبول نکنید! مردم یک سر سوزن از اسلام را در زندگیتان قبول نکنید! مردم یک سر سوزن زن ستیزی را قبول نکنید! زنان، مردان، مردم! یک سر سوزن اختناق و استبداد را قبول نکنید، از هیچ کس قبول نکنید به هیچ چیز کم و کوچک راضی نشوید... و مرتب جنبش سلبی را در مردم بیدار کنیم، آنوقت و در آن صورت، مردم میگویند خوب چه به جایش می‌آید؟ اگر مردم ببیند ما رادیو داریم، ارتش داریم و در هر شهری هستیم معلوم است میگویند اینها می‌آیند جایش. یا اینها می‌آیند یا حزب پهلوی، تازه حزب پهلوی برای حکومتش باید زحمت بکشد. کس دیگری نیست. از نظر جامعه آن نیروی که نماینده این "نه" هستند، شعار اثباتی آن هم برایشان قابل قبول است، که میشود با آنها آن زندگی کرد. بهتر از وضع فعلی است. آنوقت جمهوری سوسیالیستی برای مردم تبدیل میشود به همه چیزهایی که آنها دوست دارند. جمهوری اسلامی هم در دوره‌ای چنین عمل کرد. جمهوری اسلامی از اول نگفت که می‌آیم گردن می‌زنم. با وعده برقراری قسط و عدالت اسلامی مجاهدین و شریعی چی‌ها آمد. گفتند با صلوات نان را به خانه‌ها تحویل میدیم. حاصل فروش نفت را تقسیم می‌کنیم و با ماشین آدمها را میبریم فرودگاه! واقعا اینطور به مردم میگفتند. مردم، بهترین نوع مخلوقات طبیعتند که میتوانند سر خودشان کلاه بگذارند... مردم است، انسان است. هیچ غریزهای برای دفاع از خود ندارد، میتواند سر خودش کلاه بگذارد اگر خیال کند آن پدیده‌ای که می‌خواهد به کامش رود به نفعش است، ممکن است خودش را به آتش بیاندازد. مردم خودشان را مجاب میکنند که آن خواستی را که تو داری، می‌خواهند، اگر فکر کنند آن پدیده‌ای را که نمی‌خواهند، تو میتوانی برطرف کنی. این تمام قضیه است. و اینکه مردم متوجه شوند که تو نه فقط می‌خواهی، بلکه توان آنرا هم داری. به نظر من مشکلی که ما با انقلاب آتی داریم، ناباوری مردم به کمونیسم است. ناباوری به کمونیسم نه به مثابه ایدئولوژی، که خلیها و دشمنان ما علیه آن و در دفاع از بازار آزاد گفتند و تبلیغ کردند که کمونیسم به پایان رسید و غیره. منظورم ناباوری به کمونیسم به عنوان یک جنبش است که آیا میتواند بزند، بگیرد و در قدرت بماند. اینکه ما را در ذهن مردم از شخصیت‌های جونیور و شریک کوچک سیاست به نفر اصلی و سینیور در صحنه سیاسی تغییر دهد.

در نتیجه من به جای شعارهای اثباتی و تحلیلهای اثباتی و اندازه‌گیری و بودجه‌بندی سوسیالیسم، رهبران متعدد و سرشناس را پیشنهاد میکنم. به جای شعارهای چه باید بکنیم، نیروی نظامی قوی را پیشنهاد میکنم، به جای خیلی کارهای دیگر رادیوی قوی و چند ساعته را پیشنهاد میکنم. تلویزیون را پیشنهاد میکنم. شهرت هر چه بیشتر حزب را پیشنهاد میکنم. بگذارید مردم مقایسه کنند. مردم مقایسه کنند اینها میتوانند حکومت کنند. به نظر من بلشویکها هیچ چیز اثباتی نگفتند جز اینکه جنگ را ختم میکنند. مردم جنگ را نمیخواستند، بلشویکها گفتند آن را ختم میکنیم. مردم گفتند تزار

هم نمیخواهیم، تازه او از قبل رفته بود. مردم میخواستند جنگ را ختم کنند، گفتند یک نیروی ضد جنگ در جامعه هست و آنهم اینها، بلشویکها، هستند.

تازه، بر خلاف تصور دمکراتها، بلشویکها در روسیه مردم را قانع نکردند، یک عدهشان رفتند و حکومت را گرفتند و اعلام کردند حالا حکومت در دست ماست، چه می‌گوئید؟ بالاخره می‌آید پشت این قضیه که جنگ را ختم کنیم و نان را تقسیم کنیم یا خیر؟ تصمیمت را بگیر، برو تصمیمت را بگیر. مطمئنا اگر مردم می‌گفتند نه، نمی‌خواهیم با شما بیاییم، شخصا فکر میکنم که بلشویکها حکومت را تحویل میدادند.

* و مطمئن نبودم اگر مردم می‌گفتند نه نمیخواهیم با شما بیاییم، اینها قدرت را تحویل میدادند! شخصا فکر میکنم میگفتند بیخود کردی. همینه که هست!"

به هر حال، بحث من این است... من میگویم جهت‌گیری از طرف اثباتی و حرکت کردن در دوره‌ای که جامعه دارد حرکت سلبی را تجربه میکند، به قیمت حاشیه نشین شدن جنبش کمونیستی تمام میشود. شما باید رهبر جنبش سلبی باشید. باید رهبر جنبش سلبی باشید و برای رهبر شدن باید نیروی قابل اعتنائی داشته باشید و بتوانید قابلیت ادامه حیات را داشته باشید و در آن شرایط بتوانید بمانید و باید بطور واقعی نیرو باشید. من اختلافی در اصول ندارم و با ضرورت اینکه جامعه بدانند ما چه می‌گوئیم و آلترناتیو اثباتی ما چه باید باشد، حرفی ندارم.

در نتیجه من در مقابل بحثهایی که می‌رود برنامه ما و تاکتیکهای ما را در جهت پروپاگاندا بهتر برنامه‌مان و مطالباتمان، که کار همیشگیمان است، طرح میکند، توجه بیشتر به بحث حزب و جامعه را درست میدانم. یعنی اینکه این حزب را ببریم توی چشم مردم، در خانه‌های مردم در موردش حرف بزنند، آرمش را بشناسند، صدایمان را بشنوند، فارسیمان را بشنوند و بدانند در هر شهری چه کسی چگونه میتواند آنها را به هم متصل کند.

بخش دوم:

در پاسخ کوتاه به بحث دوم حمیدتقوانی بگویم: یکی از رفا در فاصله استراحت به من گفت که پس با این بحثها ما تبلیغ این برنامه‌هایمان را که راجع به سوسیالیسم گذاشته‌ایم، کنسل میکنیم؟ جنبش سلبی است دیگر هر کس بپرسد نظر شما چیست جواب میدهم به تو چه مربوط؟!

من فکر میکنم این جمع روشن است که ما کی هستیم و چه می‌خواهیم و به عنوان یک حزب تا چه اندازه تصویر و شعارهایمان و اهدافمان را به جامعه می‌بریم و حتی شیوه پیاده کردن آنها در جامعه چگونه است. سؤال بر سر شیوه رهبری و کسب هژمونی در یک جنبش سیاسی است که در یک دوره معین در یک کشور معین برپا میشود. در نتیجه به نظر من حزب کمونیست کارگری باید هر روز آرمانها و شعارها و اهداف و سیاستهایش را در جامعه پمپ کند تا بتواند تصویر خود را به جامعه ارائه دهد. بخشی از معرفی حزب به جامعه این است که اهداف چیست و چه سیستمی را میخواهد به جامعه بیاورد. بحث من این است، اگر تحلیل خود حمید را قبول کنیم، این دیگر کافی نیست. حمید میگوید یک جنبش سرنگونی هست که طبقات میخواهند رهبری آنرا به دست بگیرند و یواش یواش به یک جنبش عمومی تبدیل میشود. مردم جانشان از جمهوری اسلامی به لب رسیده است و آنرا دیگر نمیخواهند. تمام قضیه بر همین یک

جمله بنا شده است، میگوید نمیخواهندش. کسی میتواند رهبری این جنبش را بر عهده بگیرد، که نماینده نخواستن باشد و نماینده تا آخر بردن این نخواستن. کسی ممکن است این تحلیل را رد کند و بگوید که مردم یک چیزهایی از حکومت را میخواهند و یک چیزهای دیگرش را نمیخواهند، یا به آن رضایت میدهند و در نتیجه شانس با نیروهای اصلاح طلب است. طبرزدی و یا دفتر تحکیم وحدت، برای مثال، لابد این را میگویند. یا مجاهدین انقلاب اسلامی و اکثریت ممکن است اینطوری بگویند. بالانس اینها یک نوعی اصلاح رژیم موجود است و افق خودشان را به این ترتیب میخواهند به جای حرف مردم قرار بدهند. اما اگر مردم رژیم را نمیخواهند و حتی اگر بتوانیم کاری بکنیم که به درجه بیشتری این نخواستن آنها را ارتقا بدهیم، این وظیفه حزب انقلابی این است. و رهبری جنبش سرنگونی را به جز با شعار سرنگونی نمیشود به دست گرفت. اما واضح است این رهبری را دست هر نیروی که بگوید "من بیشتر میگویم نه"، نمیدهند. باید مردم از بین نیروهای سیاسی اجتماعی موجود که میداند وزنه‌هایی در جامعه هستند، به آن نیروی که این سرنگونی طلبی را نمایندگی میکند، روی خوش نشان بدهند و دورش جمع شوند. و در نتیجه مردم حرف و نیت خودشان را در شعارهای آن نیرو میبینند. ببینید الان سلطنت طلبها تریبون باز کرده‌اند که حزب کمونیست کارگری حرف بزند، الان سعی میکنند اختلافات با ما را به نظر خودشان کم‌رنگ به نظر بیاورند. پیش خودشان فکر میکنند که حزب کمونیست کارگری مدرن است. اینها اسلامیه‌ها را عقب میرانند، ما با آمریکا میرویم میگیریم. در میان ما سعی میکنند از جنبه خلع ید، مالکیت اشتراکی، و لغو کار مزدی صرف نظر کنند و در ما نیروی برای تضعیف جمهوری اسلامی ببینند. ما هر کاری بکنیم این نوع نیروها تصویر خودشان را از ما ارائه میدهند و به خودشان میگویند نه اینها قصد خلع مالکیت ندارند، به خودش هم همین طوری نگاه میکند اگر جمهوری اسلامی را بیاندازند، نگاه میکنند ببیند کدام نیرو را در برابر موضع خلع مالکیت ما قرار بدهند. در همین پروسه بخشی از آنها حتی سعی میکنند جلوی این خواستها را در حزب سد کنند، به نظر من گرایشات اجتماعی از حزب قطعاً استفاده میکنند و بر روی حزب فشار می‌گذارند. بحث من این است که حزب کمونیست کارگری تبلیغ میکند، ترویج میکند و سازماندهی میکند، اینها به جای خود محفوظ، و جز لایتنج‌های تئوری و توضیح برنامه و شعارهایی است که مردم با آنها نیاتشان را تداعی بکنند. اما در یک دوره و مقطعی که حزب کمونیست کارگری در معرکه جنگ قدرت قرار میگیرد، آنوقت باید فهمید چه تسمه نقاله‌ای تو را به قدرت نزدیک میکند نه اینکه چه تسمه نقاله‌ای تو را معرفی میکند. در روزهایی که باید قدرت را بگیرد نمیتوانید بایستید که خودتان را معرفی کنید. باید قدرت را بگیرید. اینجاست که باید دید مردم چگونه به شما اجازه میدهند که قدرت را بگیرید، با شما می‌آیند و چه کار باید کرد که با شما بیایند؟ من روی این جنبه است که میگویم اگر در رادیو و تبلیغاتمان بگوئیم فقط شعار مرگ بر جمهوری اسلامی کافی نیست، بلکه مردم باید شعارهایی هم بدهند که چه میخواهند، به نظر من ما داریم به این ترتیب مردم را گمراه میکنیم. مرگ بر جمهوری اسلامی کافی است! آیا واقعا اگر بشنویم که در این دانشگاه و آن محله و این و آن کارخانه شعار مرگ بر جمهوری اسلامی بلند شده است، کافی نیست؟ چه را میبایست میگفتند، شعار چه کسی را دارند میدهند؟ شعار داریوش همایون را؟ نه! شعار احزاب دوخردادی را؟ نه! شعار ما را دارند میدهند. الان فقط مانعیم که می‌گوئیم مرگ بر جمهوری اسلامی، حمید میگوید آنوقت آنها همه می‌آیند این شعار را میگویند. باشد، تمام قضیه این است، تمام قضیه هژمونی همین است. (از میان حضار: مجاهد هم میگوید!)

به عنوان یک نیروی سیاسی از دولتی مثل اسرائیل، که هر دولتی نیست و اصلا شبیه مثلا اردن نیست، و بلکه باید قبل از آن با آمریکا توافق کرده باشد که به چه نیروی پول میدهد، کرور کرور پول گرفته است. یک چنین تصویری رفته است توی خانه‌های مردم و در نتیجه مردم میگویند اینها میتوانند بگیرند و نگهدارند و حتی ممکن است با اسرائیل و آمریکا به یک سازشی برسند که بتوانند خودشان را سر کار نگه دارند. این تصویر رفته است توی خانه‌های مردم. آیا ما یک عده جوان آوانتوریست ایده آلیست و ماگزیمالیست هستیم یا یک حزب سیاسی قوی و رادیکالی که میزند و قدرت را میگیرد و میتواند بماند و دولت تشکیل میدهد و کشاورزی را راه میاندازد و اقتصاد را سر و سامان میدهد و مدارس و طب را راه میاندازد؟ این تصویر به نظر من مهم است، تا آنجائی که حرفهای شما در ساختن این تصویر نقش دارد، کاملا درست است و حق دارید و حتی در سرنگونی هم باید ادامه بدهیم. ولی جای این را که تو موظفی قدرتت را و انسجامت را، توده‌ای بودنت، حضورت و در دسترس بودنت را نشان بدهی، نمیگیرد. ما کنگره را بردیم در دسترس، که مردم باورمان کنند، نیروی نظامیمان را بردیم در دسترس که مردم باورمان کنند، رهبریمان را و عضو کمیته مرکزی را گذاشته‌ایم در دسترس مردم که باورمان کنند. این جنبه است که علاوه بر بحثهای شما مهم است. وحدت کمونیستی هم ممکن است آلترناتیو اثباتی خود را ارائه کند، اما آن کارها را نمیتواند انجام دهد.

*. یک توضیح ضروری: جمله ای که با خط پرننگ نوشته شده است در یک سهو غیرقابل گذشت به صورتی تماما متفاوت و متناقض با متون کنونی در سایتها و از جمله در سایت آرشیو آثار منصور حکمت منتشر شده است. جمله مذکور به غلط چنین انتشار یافته است: مطمئنا اگر مردم می گفتند نه، نمی خواهیم با شما بیائیم، شخصا فکر میکنم که بلشویکها حکومت را تحویل میدادند. من این سهو و لغزش را در "برخی دست نوشته ها و آثار منتشر نشده منصور حکمت" که به شکل کتاب چاپی در اوت ۲۰۱۱ انتشار یافت، تصحیح کرده ام.

ایرج فرزاد

..مجاهد نمیگوید مرگ بر جمهوری اسلامی، میگوید مرگ بر حکومت آخوندی. بقول معروف در خیلی موارد در سلب، اثباتی نهفته است. اینکه شما تا کجا را میخواهی نفی کنی نشان میدهد چه چیزی را میخواهی عوض کنی. واضح است که تصویر اثباتی تو باید بالای سر جامعه باشد. من میخواهم بگویم که شعار روز جنگ، آن شعار هل من مبارز طلبیدن و برویم به سمت پادگانها، بزنید و بگیرید، نمیخواهیم، رضایت نمیدهیم و یا مثلا بگویند طبرزدی نوکر بی اختیار از این در نمیآید که من آلترناتیوم را گفته‌ام. این شعارها از این در میآیند که آنها میخواهند سازش کنند تو نمیخواهی، فقط از این. یکی یکی سیاستمدارهای طبقات دیگر میخواهند سازش کنند ولی تو نمیخواهی. یکی یکی در حفظ وضع موجود آن روز ذینفع میشوند ولی تو ذینفع نیستی. و اگر مردم هم ذینفع نباشند و حس کنند که ذینفع نیستند با تو میآیند. یا تو باید کاری بکنی که حس کنند که ذینفع نیستند. به این معنی قبول میکنم که هرچه جلوتر میرویم و اوضاع آشفته‌تر باشد، دوز بیشتری از اینکه آلترناتیو چی هست را باید وارد کنیم. بالاخره بین دو نیرو که هر دو طرفدار سرنگونی است مردم باید انتخاب کنند. ولی این قبل از اینکه از شعار اثباتی تو در آمده باشد، از انتخاب بین راست و چپ در جامعه در میآید. و اینکه کدامیک از اینها شانس دارد که بماند. به نظر من مردم بعد از اینکه رژیم را ساقط کردند میروند خانه‌شان. طبقه کارگر ممکن است بخواهد در صحنه بماند و کارهای دیگری را انجام بدهد، اما به نظر من خصلت عمومی جنبش با سرنگونی تمام میشود. مردم بطور عموم میخواهند ببینند کدام نیرو میتواند به مخصصه پایان بدهد و نرمی را برقرار کند. اگر چپ جامعه، چپ طرفدار آلبانی و پرو روسی باشد که تصویرش از جامعه آلبانی را میخواهد بیاورد، من از شما قبول میکنم و میگویم نمیخواهیم حتی اگر بزنند و بگیرد هم باز نمیخواهیم. به این معنی اینکه چه تصویری از تو در جامعه هست، مهم است. ولی این تصویر در رادیکالیزه کردن مردم نقشی ندارد، در انتخاب کردن تو به عنوان آلترناتیو رادیکال نقش دارد. میخواهم فرق اینها را بگویم. در جنبش سرنگونی را به جلو سوق دادن، آلترناتیو ما معنی ندارد. اگر جنبش سرنگونی به جلو سوق پیدا کرد در پذیرش حکومت تو این خیلی نقش دارد که تو کی هستی، چه میخواهی بگویی و چکار میخواهی بکنی. به نظر من اگر ما بر چیزهای دیگری خم شویم درست‌تر عمل کرده‌ایم. ضمن گفتن اینکه کی هستیم، تمرکز کنیم بر اینکه ما را به عنوان یک نیروی قوی سیاسی که میتواند حکومت کند، میتواند قیام سازمان بدهد، میتواند همه جا حضور داشته باشد، هستند، در مورد آنها دروغ و اغراق نشده است، بشناسند. در خود همین کنگره سه، یک عده میگفتند این حزب کمونیست کارگری غلو میکند، همه جا نیست. دو سال پیش ده برابر اینها را در مورد ما میگفتند. بعد میبینی که عبدالله دارابی و مجید حسینی دارند در اطراف مریوان قدم میزنند و با مردم حرف میزنند. دیگر نمیتوانند اینها را به ما بگویند. مردم کردستان، هرچند هم شعار اثباتیمان را برایشان توضیح داده باشیم، ما را اکنون بیشتر باور میکنند که مجید حسینی یک ماه تمام در منطقه میچرخد، رفته است توی شهر و آمده است بیرون و با مردم تماس گرفته است و این حکومت جرأت نکرده است برود سراغش. مردم باور میکنند که اینها میتوانند، اهل این کارند، نیروی آن را دارند. حتی به نظر من شایعه‌ای که اینها از اسرائیل پول میگیرند به نفع ماست. بگذارید بگویند! اسرائیل که نمیآید به یک محفل چهار نفره کمک کند، حتما نفع خودش را در این دیده است، لابد برآورد کرده است که حزب کمونیست کارگری یک نیروی است که میشود بر آن سرمایه گذاری کرد. بگذارید بگویند، واضح است که پاسخشان را میدهیم، ولی این ساده لوحها نمیفهمند که حزب کمونیست کارگری

نوین جهانی» و خواست پذیرفته نشده صدام حسین مبنی بر ایجاد «پیوند» (میان عاقبت کویت با حل مساله فلسطین) جستجو کرد.

نظم نوین جهانی

درگیری امروز در خلیج صرفاً یکی از جلوه‌های تضادها و ابهامات موجود در مناسبات بین‌المللی پس از جنگ سرد است. با سقوط بلوک شوروری در نیمه دوم دهه هشتاد، ساختار پیشین قدرت در سطح بین‌المللی نیز، که بر تقابل نظامی، سیاسی و بدرجه کمتری اقتصادی، دو بلوک غرب و شرق مبتنی بود، فرو ریخت. در حالی که رسانه‌های جمعی و مفسرین سیاسی در غرب آنچه را که سقوط کمونیسم می‌نامیدند جشن می‌گرفتند و آینده‌ای مشحون از صلح و صفا تحت سلطه بلامنازع بازار پر افتخار را وعده می‌دادند، برای هر ناظر هوشیار مسلم بود که دنیای پس از جنگ سرد مملو از تقابلهای و تنش‌های جدی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی خواهد بود. تفسیرهای سیاسی در غرب معمولاً به مسائلی نظیر وضعیت بی‌ثبات و متحول در شوروی و اروپای شرقی، شکاف «شمال و جنوب»، محیط زیست، کشمکشهای منطقه‌ای و نظایر اینها خیره می‌شوند - مسائلی که ظاهراً در خارج مرزهای غرب «متمدن» و «دموکراتیک» ریشه دارند. اینها قطعاً بخشی از معضلات دهه ۹۰ را تشکیل می‌دهند. اما مصاف اصلی، و معضل محوری در هر کوششی برای شکل دادن به یک «نظم نوین»، در خود غرب نهفته است. سقوط شرق همچنین مترادف با زوال غرب بعنوان قطب مقابل آن است. یعنی زوال آن موجودیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی که برای محاصره و شکست بلوک شوروی پس از جنگ دوم جهانی حدادی شده بود. غرب، چه بعنوان یک مفهوم و چه بعنوان یک واقعیت اقتصادی - سیاسی، بر مبنای هژمونی و یا به اصطلاح «نقش رهبری» ایالات متحده بنا شده بود. حفظ این نقش، و یا حتی گسترش آن، در دنیای متحول سیاست پس از جنگ سرد، چکیده دورنمای آمریکا برای «نظم نوین جهانی» است.

تا قبل از بحران اخیر در خاورمیانه بنظر می‌رسید که چنین دورنمایی فاقد محمل عملی برای تحقق خویش است. عروج ژاپن و آلمان غربی بعنوان قدرتهای عظیم اقتصادی، حرکت بسوی وحدت اروپا و تحقق عملی وحدت دو آلمان، چرخش سیاسی در کشورهای اروپای شرقی به نفع راست طرفدار بازار، و بالاخره گشوده شدن اقتصادی و سیاسی خود شوروی بروی غرب، غرب قدیم را از هر لحاظ تخریب و تضعیف کرده بود. نه فقط نقش رهبری آمریکا، بلکه خود نهادهایی که محمل و ضامن هژمونی آمریکا بودند، نظیر ناتو، مردم زاندر و بیخاصیت‌تر بنظر می‌رسیدند. کل سیاست خارجی آمریکا جهت و تمرکز خود را از دست داده بود. حتی برخی از سر سخت‌ترین سلحشوران جنگ سرد در راست افراطی سیاست آمریکا به مدافعین انزواطلبی تبدیل شده بودند. بحران خلیج به دولت آمریکا امکان داد تا برای معکوس کردن این روندها وارد عمل شود. جرج بوش در سخنرانی اخیر خود در اجتماع خبرگزاران مذهبی نیت آمریکا در جنگ را با شفافیت حیرت‌انگیزی بیان کرد. بگفته بوش، هدف از این جنگ «اعاده رهبری» و «قابل اتکاء بودن» آمریکاست. وقتی این هدف متحقق شود، آنگاه مسائل بین‌المللی نظیر مساله فلسطین می‌تواند در سایه «نقش رهبری کننده آمریکا» حل و فصل شود.

آمریکا به فرصتی که اشغال کویت توسط عراق ایجاد کرده بود چنگ انداخت تا خود را بعنوان یک ابرقدرت مجدداً به کرسی بنشاند. به کمک کمپین عظیمی از تبلیغ و تحریک که توسط ژورنالیسم نوکر

طلوع خونین نظم نوین جهانی جنگ آمریکا در خاورمیانه

با آنچه در خلیج می‌گذرد و با روایتی که رسانه‌ها از آن بدست می‌دهند الحق که باید از اینکه دنیای امروز دنیای دورویی، اخلاقیات دلبخواهی و معیارهای دوگانه است شکرگزار باشیم. تصور کنید اگر بنا بود همه قطعنامه‌های سازمان ملل با همین درجه عزم و قاطعیت به اجرا در آیند چه آشوبی بپا می‌شد. تجسم کنید که فقط برای نمونه چند هزارتن بمب می‌بایست بدلیل اشغال سرزمینهای فلسطینی و رفتار ضد انسانی با مردم فلسطین روی اسرائیل ریخته می‌شد، یا روی آفریقای جنوبی، بخاطر امتناعش از برسمیت شناختن هویت انسانی اکثریت ساکنینش، یا روی خود آمریکا، برای چندین دهه ارباب بی‌وقفه بشریت. تصور کنید که از کار انداختن سلاحهای نابودی جمعی که در آمریکا، شوروی، چین، فرانسه، انگلستان، اسرائیل و هر کشوری که وسعش می‌رسد انبار شده است به چند فقره پرواز جنگنده‌ها و بمب افکن‌ها و شلیک چند موشک کروز نیاز می‌داشت. فکر کنید اگر واقعا بنا بود از کنترل انحصاری نه فقط بر نفت، بلکه همچنین بر گندم، تکنولوژی، اطلاعات، دارو و غیره جلوگیری کنیم چه جنگهایی می‌بایست برپا شود. اگر بنا بود همه دیکتاتوری‌ها محاصره شوند چه تعداد کشتی لازم می‌شد. اگر بنا بود همه جنایتکاران جنگی، مستقل از نژاد و عقیده و ملیت و آداب معاشرتشان محاکمه شوند به چه تعداد قاضی و سالن دادگاه نیاز بود. تصور کنید که اقدام برای رام کردن همه ابرقدرت‌های دست به ماشه در سطح جهانی و منطقه‌ای محیط زیست را با چه خطرات عظیمی روبرو می‌کرد. و بالاخره هزینه مالی اینها را در نظر بگیرید. هیچ ژاپن و عربستان سعودی‌ای نمی‌توانست آنقدر پول رو کند. واقعا کابوسی می‌شد. همینطور که هست خوب است، امن‌تر است. ببینید به کارناوال خودفریبی و خودپرستی قومی اروپایی - آمریکایی بپیوندیم. ببینید در شوق و ذوق کودکانه «مخبرین بیطرف» و مفسرین تلویزیونی «متخصص» مان، در بازبهای جنگی کامپیوتری جدیدشان در عالم واقعی، سهمیم شویم.

یاشاید هم‌نه. بجای این بهتر است خود را از مفروضات و توجیهاتشان خلاص کنیم و به مسائل واقعی این جنگ توجه کنیم. این جنگ بر سر دموکراسی و دیکتاتوری نیست. کشتن و معلول کردن هزاران تن از مردم عراق و خراب کردن خانه و مدرسه و کارخانه‌شان بر سرشان برآستی روش مهوعی برای نجات آنها از ستم سیاسی است. این جنگ ربطی به جلوگیری از محروم شدن غرب از نفت ندارد. تملک نفت بازم بیشتر برای کسی که قصد فروش آن را نداشته باشد بی‌معناست. این جنگ بر سر حراست از قوانین بین‌المللی نیست. با علم به پیشینه خود این مجریان قانون، از هیروشیما و ویتنام تا گراناوا و نیکاراگونه، چنین ادعایی را نمی‌توان جدی گرفت.

اینها معضلات واقعی این جنگ نیستند. اینها درست همانند که هستند: تبلیغات جنگی. سرخ‌های کلیدی برای درک علل واقعی این درگیری را باید در اشارات بظاهر بی‌آزار جرج بوش به یک «نظم

به شاخص برخورد غرب و آمریکا به جهان عرب تبدیل شده است. اسرائیل و مساله فلسطین مانع جوش خوردن اقتصادی و سیاسی کامل جهان عرب با غرب است. بقول عرفات، اعراب میخواهند با غرب باشند اما «نه بعنوان برده بلکه بعنوان شریک». مصر کوشید تا از طریق فاصله گرفتن از امر پان عربیسم و رسیدن به توافقی جداگانه با اسرائیل به این هدف برسد. این استراتژی شکست خورد. ناسیونالیسم ملیتانت می‌خواهد با نمایش قدرت به همین هدف برسد. با غرب می‌جنگد تا با شرایط مناسب‌تری به آن ملحق شود.

اشغال کویت توسط عراق در بدو امر یک اقدام نظامی سراسر است عراق برای رسیدن به اهداف کشوری خویش بود. بهترین سناریو از نظر عراق یک الحاق بی‌سر و صدا و بدون عواقب فوری در منطقه بود. اما هنگامی که این حرکت با مقاومت شدید غرب روبرو شد، اقدام عقیم‌مانده عراق بعنوان خدمتی به آرمان وسیع‌تر و منطقه‌ای توسط ناسیونالیسم عرب در آغوش گرفته شد.

درک اینکه چرا ناسیونالیسم عرب میدان عمل خویش را وسیع‌تر می‌بیند و چرا یک جنگ نابود کننده هنوز می‌تواند یک پیشروی سیاسی محسوب شود دشوار نیست. سقوط بلوک شوروی اهمیت استراتژیکی اسرائیل برای غرب را کاهش داده است. روزی که واقعیات اقتصادی و مردم شناسانه منطقه خود را به سیاست غرب تحمیل کنند دور نیست. تغییر جغرافیای سیاسی کهنه جهان، همچنانکه از رویدادهای اروپا، شوروی، یمن و کره پیداست، امر محتوم است. تقسیم بین‌المللی قدرت میان دول بورژوایی ناگزیر باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و قطبهای اقتصادی و سیاسی جدیدی که در نتیجه توسعه تکنولوژی و بین‌المللی شدن سرمایه، خارج از قلمروهای سرمایه‌داری پیشرفته ظهور کرده‌اند را در بر بگیرد. موازنه خشکی که توسط قطب بندی قدیم شرق و غرب ایجاد شده و ابقاء می‌شد در هم شکسته است. نیروهای رو به عروج در سطح منطقه‌ای می‌توانند به اینکه با عمل قاطعانه بر سرنوشت خویش تاثیر بگذارند امیدوارتر باشند.

برخی از اهداف ناسیونالیسم ملیتانت عرب فی‌الحال متحقق شده است. نتیجه نظامی‌جنگ هرچه باشد، تغییرات فاحشی در منطقه به ضرر اسرائیل هم اکنون در جریان است. ادامه روند فطی بهبود مناسبات آمریکا و اسرائیل، که تحویل پول و موشک به اسرائیل نشانه آن است، در آینده دشوار بنظر می‌رسد. با پایان جنگ فشار غرب، و یابهرحال اروپا، بر اسرائیل شدت خواهد گرفت. ناسیونالیسم عرب تا همینجا توانسته است برسمیت شناسی وزنه اقتصادی و سیاسی جهان عرب را به غرب تحمیل کند. تا همینجا غرب خود را به سازشهایی بر سر مساله فلسطین متعهد کرده است که تا دیروز سابقه نداشت. بعلاوه فواید جنبی‌ای هم وجود داشته است. در خاورمیانه ناسیونالیسم ابتکار عمل را از پان اسلامیسیم بازپس گرفت. اسلام به نقش درجه دوم خود در سیاست جهان عرب، بعنوان یک ابزار بسیج در خدمت عمل سیاسی ماهیتا ناسیونالیستی، رجعت داده شد. کشمکش اخیر کم کرده است که حتی در ایران پرونده جناح پان‌اسلامیستی حزب‌الله بسته شود. برای خود عراق نفس بقاء، پس از یک مقاومت نظامی آبرومندانه، یک پیروزی سیاسی، و در دراز مدت حتی نظامی، محسوب می‌شود. اشغال عراق توسط آمریکا و یا حتی حضور نظامی دراز مدت آمریکا در منطقه قطعا جنگ حاضر را به ویتنام دومی برای این کشور تبدیل می‌کند. وضعیتی که به احتمال قوی به شکاف در اتحاد غرب و انزوای آمریکا از اروپای قاره خواهد انجامید. سوای این حالت، موقعیت عراق

و مجهز در غرب، که خود محصول بی تفاوتی سیاسی توده‌های دهه هشتاد است، به پیش برده شد، یک شبه یک «امپراطوری شر» جدید ساخته شد. یک کشور جهان سومی با جمعیتی کمتر از ۱۷ میلیون، مقروض و تماما وابسته به صدور نفت به غرب و فرسوده از جنگ هشت ساله با کشور همسایه‌اش ایران، یک خطر تهدید کننده جهانی تصویر شد. یک مساله منطقه‌ای که تحت شرایط دیگری با فشارها و مانورهای سیاسی و دیپلماتیک پاسخ می‌گرفت، تا حد یک کارزار مرگ و زندگی برای «جهان متمدن» بزرگ جلوه داده شد. اروپای قاره با تزلزل به خط شد. هلموت کوهل و میتران، چهره‌های یک اروپای بورژوایی متحد و مدعی، توسط بوش و بیکر، سمبلهای قدرت فائقه آمریکا، به حاشیه رانده شدند. غول ژاپن به یک صندوقدار مطیع تنزل داده شد. حیاتی بودن «نقش رهبری کننده» آمریکا در نظم سرمایه‌دارانه جدید جهان به اروپا یادآوری شد.

در حالی که عراق صحنه جنگ است، مسائل محوری‌ای که باید از طریق این جنگ حل و فصل شود در درجه اول در غرب نهفته است. نمایش قدرت و «رهبری» آمریکا در منطقه قرار است ضامن حفظ موقعیت برتر این کشور در مقابل متحدین و رقیبانش در غرب پس از جنگ سرد باشد - عاملی که در عین حال پیش شرط تفوق جهانی آمریکا نیز هست. اما تلاش آمریکا خلاف منطق سرمایه‌داری امروز عمل می‌کند که تجدید نظری اساسی در موازنه قدیم و شکل‌گیری آرایش اقتصادی و سیاسی بورژوایی جدیدی را ایجاب می‌کند. ماهیت شکننده «ائتلاف» امروز در مقایسه با همبستگی درونی‌ای که اتحاد غرب دهها سال در مقابله با بلوک شرق از خود نشان داد محدودیت‌های تاریخی تلاش آمریکا را تاکید می‌کند.

فلسطین و کویت: پیوند

در سنگرهای مقابل، نه عراق بعنوان یک کشور یارژیم سیاسی، بلکه ناسیونالیسم عرب بعنوان یک نیروی منطقه‌ای را می‌یابیم - حریف دیگری در کشمکش برای شکل دادن به نظم جدید. این ناسیونالیسم خلق‌گرایانه و ضداستعماری قدیم نیست، بلکه پرچم بورژوازی عرب پس از اوپک است. مبارزه‌جویی این ناسیونالیسم از استیصال فقرای عرب یا مصائب مردم فلسطین مایه نمی‌گیرد، بلکه حاصل امکانات مادی‌ای است که بر روی دولتهای بورژوای عرب برای بهبود موقعیت‌شان در اقتصاد جهانی و ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت گشوده شده است. تقابل و موازنه قدیم بین شرق و غرب مدتها چنین انتظاراتی را عقیم گذاشته بود. نفوذ غرب در خاورمیانه بر اسرائیل و ایران، بعنوان ستون‌های سیاست محاصره شوروی، متکی بود. حتی دولتهای عربی طرفدار غرب، اردن، عربستان سعودی و بعدها مصر، قادر به برقراری چنان پیوند اقتصادی و سیاسی فشرده‌ای با غرب که اسرائیل و ایران زمان شاه از آن بهره‌مند بودند و شرط ضروری توسعه سرمایه‌داری و پیشرفت تکنولوژیکی محسوب می‌شد نبودند. بعلاوه مدتها قبل از سقوط نهایی بلوک شرق دیگر روشن شده بود که این بلوک از ارانه هرگونه چهارچوبی برای رشد اقتصادی در کشورهای منطقه نفوذ خود ناتوان است. اما مادام که ملاحظات وسیع‌تر جهانی غرب را به اسرائیل گره می‌زد، اینکه کشورهای عربی، با جمعیتی ۵۰ برابر اسرائیل و منابع وسیع اقتصادی، نفت و نیروی کار، در صحنه سیاست بین‌المللی و اقتصاد جهانی نفوذی بهمان درجه موثر بدست بیاورند ممکن نبود. و اینجا پیوند غیر قابل انکار جنگ اخیر با مساله فلسطین آشکار می‌شود. مستقل از اینکه سران عرب سرسوزنی ب فکر مصائب مردم فلسطین هستند یا خیر (که عموما نیستند)، مساله فلسطین

بعنوان یک کشور دینفوذ در جهان عرب تحکیم خواهد شد.

این جنگ باید متوقف شود

مصاف های کمونیسم امروز

درباره جدایی از حزب کمونیست ایران

شکاف سیاسی و جدایی تشکیلاتی در حزب کمونیست ایران برای کسی که نشریات ما را پس از کنگره سوم دنبال کرده باشد غیرمنتظره نیست. اگر چیزی غیرمنتظره باشد احتمالا شکلی است که این جدایی امروز بخود پذیرفته است. اسناد رسمی مربوط به کناره‌گیری قریب الوقوع من و برخی رفقای دیگر از حزب کمونیست بناست در همین شماره کمونیست منتشر شود. اینجا می‌خواهم علل و زمینه‌های تحولات امروز در حزب کمونیست را از دیدگاه خود به اختصار توضیح بدهم.

انشعابات بویژه در سنت احزاب چپ معمولاً نامطلوب و منفی تلقی میشوند. وحدت فی‌نفسه نشان سلامت و پیشروی و جدایی حاکی از بحران و عقب‌نشینی تلقی میشود. اما من از اتحاد و انشعاب تفسیری اخلاقی ندارم. آنچه مهم است محتوای سیاسی وحدت و جدایی و نتایج عملی آنها در صحنه اجتماعی است. اگر برای کسی جدایی ما از حزب کمونیست گواه و یا حتی موجد بحران در حزب کمونیست ایران باشد، برای خود من این حرکت شرط ایجاد یک حزب کمونیستی کارگری است که بتواند پاسخگوی نیازهای مبارزه کمونیستی در جهان معاصر باشد. بنظر من این یک گام محکم و اصولی به پیش است.

علل جدایی از حزب کمونیست

در کلی‌ترین سطح جدایی امروز من از حزب کمونیست و اقدام به تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران نتیجه رسیدن به این جمع‌بندی پایه‌ای است:

۱ - حزب کمونیست ایران در شکل موجود خود ظرف و ابزار مناسبی برای حضور در جدالهای اجتماعی تعیین کننده‌ای که کمونیست امروز موظف به شرکت در آن است، نیست.

۲ - هرچند منطقاً ایجاد تحول در حزب کمونیست ایران و تبدیل آن به چنین ابزاری در خدمت کمونیسم کارگری غیر ممکن نیست، اما چنین تلاشی دیرفرجام و مستلزم صرف نیرو و انرژی بسیار است. راه مستقیم‌تر و ثمر بخش‌تر و اصولی‌تری برای تحقق این هدف، یعنی پیدایش یک حزب کمونیست کارگری که نقش شایسته خود را در دوران تعیین کننده حاضر ایفا کند، وجود دارد.

این جمع‌بندی ابتدایه‌ساکن نیست، بلکه از یکسو نتیجه تعمقی طولانی در کارکرد حزب کمونیست و تلاشی دراز مدت برای تغییر آن است و از سوی دیگر حاصل درک معینی از اوضاع امروزی مبارزه کارگری و کمونیستی در سطح بین‌المللی و وظایف کمونیسم در جهان امروز است.

مصاف‌های کمونیسم امروز

چند سال اخیر بیگمان یک دوره بسیار تعیین کننده در تاریخ قرن بیستم بوده است. شاید برای بسیاری از این نسل که ناظر این تحولات است، مانند انسانهایی که در دوره انقلاب ۱۹۱۷، عروج فاشیسم و یا دو جنگ جهانی زیستند و لابلای آن تحولات زندگی

این جنگ باید متوقف شود، به دلیل عقب‌گرد سیاسی، فرهنگی و اخلاقی‌ای که به کل جهان تحمیل می‌کند. نشانه‌ها فی‌الحال در دست‌اند. دخالتگری نظامی ابرقدرتها، شووینیسم ملی، نژادپرستی، میهن‌پرستی، تعصب مذهبی، تروریسم و ژورنالیسم نوکر، اینها گوشه‌ای از نیروهای سیاهی هستند که با این جنگ افسار گسیخته‌اند. اینها مشخصات واقعی آن به اصطلاح «نظم نوین جهانی» هستند که دارد شکل می‌گیرد.

از نشریه کارگر امروز شماره ۱۰ - بهمن ۱۳۶۹، فوریه ۱۹۹۱ - اصل مقاله به زبان انگلیسی است.

وسیع بیار آورده است. جدال بر سر الگوهای اقتصادی و آرایشهای سیاسی جدید به حادترین شکل در جریان است. از سوی دیگر در هم ریختن یک نظام سیاسی و اداری بسته، جنبشهای اجتماعی را، از پیشرو و انقلابی تا ارتجاعی و عتیق، به تحرکی وسیع واداشته است. در کنار حرکتی وسیع کارگری و طرح مطالبات جدید و اشکال اعتراضی بیسابقه در مبارزات کارگری، ناسیونالیسم و فاشیسم و مذهب پا به جلوی صحنه گذاشته‌اند.

در جهان تحت سلطه و عقب‌مانده موسوم به جهان سوم که مسائل آن مستقیماً به این تقابل بین‌المللی گره خورده بود، صورت مسائل از بنیاد تغییر می‌کند. برای مسائل کهنه بناگاه راه حل پیدا می‌شود و در همان حال معضلات جدیدی، پیچیده‌تر از قبل، طرح می‌شود. نیروها و گرایش‌های اجتماعی در این کشورها بناگاه خود را با موقعیتی اساساً تغییر یافته روبرو می‌بینند. این در مورد فلسطین، افغانستان، اتیوپی، کامبوج، کشورهای مختلف آمریکای مرکزی و جنوبی و کانونهای عمده مناقشه در آفریقا به روشنی قابل مشاهده است. ناسیونالیسم، مذهب، لیبرالیسم، رفرمیسم و رادیکالیسم در کشورهای مختلف در موقعیت کاملاً متفاوتی نسبت به قبل قرار می‌گیرند. دورنمای توسعه اقتصادی جهان عقب‌مانده بار دیگر تغییر می‌کند. سقوط شرق و باز شدن دروازه‌های آن بر روی سرمایه غربی امیدهای تازه کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به توسعه به اتکای غرب و مبتنی بر ادغام در بازار جهانی را به یاس مبدل می‌کند.

اما وجه مهمتر و در دراز مدت تعیین کننده‌تر سقوط بلوک شرق تحولات اجتناب‌ناپذیر آتی در خود غرب پیروز است. با سقوط شرق، آن مجموعه و چهارچوب اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی که بعنوان غرب و یا «جهان آزاد» در مقابل شرق برپا شده بود نیز بناگزیر دستخوش تغییر می‌شود. غرب نیز باید به مثابه یک بلوک تجزیه شود و همراه آن کل ساختار سیاسی و دستگاه ایدئولوژیکی که به این غرب هویت مشترکی میداد مورد تجدید نظر قرار بگیرد. نه فقط آرایشهای نظامی، سیاسی و اقتصادی جدید، بلکه چهارچوبهای فکری و ایدئولوژیکی جدید و متناسب با سرمایه‌داری پس از پایان «غرب و شرق» باید شکل بگیرند. دنیای سرمایه‌داری بسوی یک تجدید نظر تمام و کمال در آرایش اقتصادی و روبنای سیاسی، اداری و فرهنگی خود پیش می‌رود. دوره تاریخی جدید نه دوره ثبات و نظم و روشنی، بلکه دوره بی‌ثباتی، اغتشاش و ابهام است.

اما نگرش به مساله حتی بعنوان یک تعیین تکلیف بنیادی و تاریخی میان قدرتها و بلوکهای بورژوازی هنوز نیمی از تصویر را بیرون می‌گذارد. پایان «جنگ سوم» میان بورژواها با تعرضی بهمان درجه تاریخی و بنیادی توسط کل بورژوازی به طبقه کارگر همراه شده است. غالب و مغلوب در اعلام «پایان کمونیسم» همصدا هستند. پیروزی غرب، نه بعنوان پیروزی بر یک بلوک اقتصادی و سیاسی و نظامی متخاصم و رقیب، و نه فقط بعنوان پیروزی بازار بر دولتگرایی اقتصادی، بلکه در درجه اول بعنوان پیروزی‌ای بر کمونیسم جشن گرفته می‌شود. این تبیین از یک طرف میراث قالب ایدئولوژیکی‌ای است که تعرض نهایی غرب به شرق در دوره تاچر و ریگان بخود گرفت. این درافزوده مشخص راست جدید در دهه هشتاد در اروپای غربی و آمریکا در جدال سنتی غرب و شرق بود. از طرف دیگر تبیین مساله توسط ایدئولوژی رسمی غرب بعنوان جدال دموکراسی و بازار با کمونیسم و سوسیالیسم پرچم تعرض بورژوازی در دور جدید در جبهه مبارزه با کارگر و جنبش کارگری است. این اعلام این واقعیت است که از نظر بورژوازی تعیین تکلیف در جنگ درون

روزمره اجتناب‌ناپذیر خود را گذراندند و به چرخشهای عظیم پیرامون خود به عنوان «اخبار» نگاه کردند، اهمیت تاریخساز این دوره هنوز آنطور که باید درک نشود. دنیای فردا نشان خواهد داد که چگونه جامعه بشری در این دوره پا به مسیر جدیدی گذاشت. چهره اقتصادی، سیاسی و معنوی جهان تغییر کرد. چگونه نگاه انسان به خود و سرنوشت و آینده خود عوض شد.

ما در یک گسست تاریخی اساسی زندگی می‌کنیم. از هرجا آمده باشیم و به هر کاری مشغول بوده باشیم، وقایع سالهای اخیر شرایط زندگی و چهارچوب تلاش اجتماعی ما و نسلهای بعد از ما را باز تعریف می‌کند. جنگهایی که در ۵۰ سال آینده به وقوع خواهد پیوست، مشقات و محرومیت‌هایی که بشر خواهد کشید، جدالهای اجتماعی و سیاسی و فکری که میلیونها نفر زندگی خود را با آن معنی خواهند کرد، تصویری که انسان در هنر و فرهنگ و ادبیاتش از خود بدست خواهد داد، روانشناسی فردی و اجتماعی انسان، بیم و امیدهای اقتصادی و سیاسی و پندارهای اخلاقی و جهان‌نگری فلسفی‌اش همه مهر آنچه امروز جلوی چشمان ما می‌گذرد را بر خود خواهد داشت. همانقدر که شرایط سیاسی و اقتصادی و فکری حاصل جنگ دوم جهانی حیات مادی و معنوی دو نسل اخیر را، از اروپا و آمریکای صنعتی تا پرتترین مناطق عقب افتاده و تحت سلطه، قالب زد، شرایط حاصل از تحولات امروز زندگی نسلهای بعد را در تمام شئون تحت تاثیر قرار میدهد.

مفسران غربی می‌گویند که «جنگ سوم جهانی با پیروزی غرب به پایان رسیده است بی آنکه گلوله‌ای شلیک شود». تاریخ زنده کشمکش چند دهه ساله طرفین این «جنگ سوم» و همین مرحله آخر آن در چند سال اخیر جز مرگ و فقر و بیحقوقی و مشقات میلیاردها انسان نبوده است. این خود تکلیف این ادعا که «گلوله‌ای شلیک نشد» را به اندازه کافی روشن می‌کند. بهرحال اینجا باید از این گذشت. آنچه در این روایت صحیح است و باید مورد توجه جدی قرار بگیرد این است که آنچه در جریان است چیزی در حد پایان جنگ سوم جهانی است و باید تاثیر آن را در تاریخ معاصر شناخت.

تحولات تاریخی امروز در سطوح مختلفی در جریان است. وجه قابل مشاهده و فوری این تحولات سقوط و تجزیه بلوک شرق و انهدام کل سیستم اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی‌ای است که این بلوک را تعریف میکرد. به یک معنی ساده در نبرد دو قطب بورژوازی غرب و شرق، غرب پیروز شده است. مانند هر پیروزی پیشین یک قدرت بورژوازی بر دیگری، در این مورد هم ما شاهد تجزیه سیاسی و جغرافیایی، انقیاد اقتصادی و کرنش ایدئولوژیکی بلوک مغلوب هستیم. از تصرف سرزمین‌های قدرت مغلوب تا تسخیر بازارهایش، از تغییر سیستم سیاسی و اداری آن تا گشوده شدن دروازه‌های آن بر روی فرهنگ و معیارهای اخلاقی قدرت پیروز، همه مشخصات کلاسیک پیروزی یک قدرت بورژوازی بر دیگری است. اما اولین چیزی که در این میان ابداع «کلاسیک» نیست، این واقعیت است که طرف مغلوب یک سوی یک دوقطبی و تقابل جهانی بوده است که به مدت نیم قرن پایه‌ای‌ترین مشخصه اوضاع سیاسی جهان را تشکیل میداده است. کل جهان از نظر سیاسی حول این تقابل آرایش گرفته بود و پایان این تقابل کلا معادلات سیاسی و اقتصادی را، نه فقط در بلوک شرق بلکه در مقیاسی بین‌المللی، دگرگون می‌کند.

در خود بلوک شرق شاهد خیره کننده‌ترین تحولات هستیم. پیروزی بازار برای کارگر، فقر و نا امنی اقتصادی در مقیاسی

طبقاتی باید به پیشرویه‌های اساسی در جنگ طبقاتی‌ای که به موازات کشمکش قدرتهای بورژوازی در جریان بوده است منجر شود.

این وجه سیاه تحولات اخیر بین‌المللی است که کابوسی هولناک را در برابر بشریت بطور کلی قرار میدهد. برای بسیاری از مفسرین خام‌اندیش رویدادهای دوره اخیر، در چپ و چپ سابق و در میان روشنفکران سلیم‌النفس و کم‌عقل بطور کلی، جهان‌ظاهرا رو به آرامش و صلح و آزادی و انسانیت دارد. همه با مطالبات ملی، لیبرالی، محیط زیستی و غیره‌شان مودبانه برای تقدیم عرضحال به پیشگاه سرمایه‌داری در صف میایستند. اینها توهماتی خام‌اندیشانه و نشانه فقدان نگرش تاریخی به اوضاع جاری است. حمله امروز به کمونیسم حمله‌ای به یک فرقه، رژیم، احزاب و یا سیستم اداری و سیاسی معینی نیست. این حمله‌ای به بشریت و برابری طلبی و آزادی خواهی انسانی بطور کلی و به جنبش اجتماعی طبقه کارگر برای تحقق این آرمانها بطور اخص است. هدف این تعرض اعلام جاودانگی سرمایه‌داری و بیحاصل قلمداد کردن هر انتقاد بشریت محروم به این نظام است. این تعرضی علیه انتظارات انسانی است، علیه امید انسانها به دخالت در سرنوشت خویش، علیه مسئولیت اجتماع در برابر فرد، علیه هر نوع ایده مبنی بر برابری حقوقی، سیاسی و اقتصادی انسانها. این تعرضی است علیه تمام محدودیت و ترمزی که طبقه کارگر و اندیشه سوسیالیستی در طول دو قرن و در طی کشمکشهای هر روزه بزرگ و کوچک بر تاخت و تاز و استثمار لخت و عریان سرمایه تحمیل کرده است.

اگر بورژوازی در این تعرض علیه کمونیسم موفق شود، اگر قادر شود انتقاد و حرکت اجتماعی سوسیالیستی را به حاشیه جامعه براند، آنگاه آلت‌رناتیو واقعی‌ای که در برابر جهان امروز قرار میگیرد جز بربریتی پیچیده در زورق تکنولوژی نخواهد بود. ماحصل پیروزی این تعرض متمیزه شدن کارگر و شهروند بطور کلی در برابر سرمایه و نهادهای سیاسی و اداری و اقتصادی و تبلیغاتی آن و ریشخند شدن ایده‌آلهای انسانی بعنوان ایده‌هایی مهجور و غیر قابل تحقق خواهد بود. هلهله برای بزیر کشیدن شدن مجسمه‌های لنین از سر دشمنی با بلوک سرمایه‌داری دولتی وامانده و شکست خورده در شرق نیست. لنین را بعنوان سمبل جسارت طبقاتی کارگر به ساحت مقدس سرمایه، به عنوان سمبل تلاش توده انسانهای کارکن و فرودست برای تغییر جهان، بزیر میکشند.

حتی بدون این موج جدید تعرض به بشریت کارگر، دنیای امروز به اندازه کافی برای هرکس که اندک حرمت و حقی برای انسان قائل باشد سیاه هست. در کانون‌های صنعتی جهان توده بیکاران هر روز انبوه‌تر میشود. شکاف طبقاتی گسترش یافته است. امنیت اجتماعی و رفاه عمومی مردم بشدت تنزل یافته است. خانواده کارگری بدون دو شغل امکان امرار معاش ندارد. تشکلهای کارگری، و حتی بستر اصلی جنبش اتحادیه‌ای که مدتهاست تهدیدی برای نظم بورژوازی موجود محسوب نمیشود، در منگنه قرار گرفته‌اند و قدرت عمل خویش را بشدت از دست داده‌اند. فردیت و رقابت بعنوان اصول انکارناپذیر و بنیادی جامعه در اذهان تثبیت شده است. افق عمومی جامعه، که بیش از هر چیز در حرکت روشنفکران و تحصیلکردگان، متفکرین و چهره‌پردازان معنوی جامعه بورژوازی منعکس میشود، شدیداً به راست چرخیده است. ایده‌های اصلاح طلبانه و لیبرالی دهه‌های شصت و هفتاد در طول دهه هشتاد شدیداً به حاشیه رانده شده و بی اعتبار اعلام شده‌اند. زندگی توده‌های وسیع زیر خط فقر در خود اروپا و آمریکای صنعتی به امری پذیرفته شده تبدیل میشود.

نئوفاشیسم و راسیسم در اشکال مختلف میداندار شده‌اند. انقلاب تکنولوژیک نه فقط بر مقهوریت اقتصادی کارگر در برابر سرمایه افزوده است، بلکه اشکال نوینی برای حفظ اقتدار سیاسی بورژوازی فراهم ساخته است. در کنار ارتش، زندانها و دادگاهها، رسانه‌های جمعی با پوششی عظیم جای ویژه‌ای در تضمین حاکمیت سیاسی بورژوازی پیدا کرده‌اند. تحمیق و ارباب سیستماتیک فرد در انزوای خانه‌اش، بمباران تبلیغاتی دائمی جامعه با روایت بورژوازی از جهان و جامعه و انسان، به جزء مکمل و شرط لازم بقاء دموکراسی غربی (دیکتاتوری پارلمانی بورژوازی) تبدیل شده است.

در خارج این جهان صنعتی ناامنی اقتصادی و بیحقوقی سیاسی و اجتماعی در ابعادی به مراتب عظیم‌تر بیداد میکند. افق توسعه اقتصادی در این کشورها رسماً کور شده است و در بسیاری، جنگ هرروزه با فقر و قحطی، داستان زندگی اقتصادی توده مردم را تشکیل میدهد. بدهی‌های کشورهای به اصطلاح جهان سوم به کشورها و موسسات مالی غربی ابعادی باور نکردنی یافته است. در بسیاری از کشورها تا هشتاد درصد درآمد حاصله از رشد اقتصادی صرف بازپرداخت بهره وامها میشود. حقیقتی که به آمار رسمی خود بورژوازی در سال فقط ۵۰ میلیون کودک (دونفر در هر ثانیه) را به کام مرگ میکشد و برای آنها که جان بدر میبرند فقر و بیخانمانی و فحشاء و اعتیاد بجا میگذارد.

چند میلیارد مردم این کشورها از کوچکترین حقی در دخالت در اداره جامعه خویش و از بدست گرفتن سرنوشت اقتصادی و سیاسی خود محرومند. حکومت‌های سرکوبگر بورژوازی و جنایتهای سیاسی دولتی و ماوراء دولتی که اساساً طبقه کارگر و جنبش کارگری را هدف گرفته‌اند وجه مشخصه نظام سیاسی در این کشورهاست. تلاش برای تشکیل اتحادیه و یا سازمان سوسیالیستی کارگری در بسیاری از این کشورها جرم محسوب میشود و با مجازاتهای سنگین پاسخ میگیرد. موقعیت کارگران این کشورها بعنوان انسانهایی درجه دوم و قابل دور انداختن، فروشندهگان نیروی کار ارزان، بیش از پیش در اقتصاد سیاسی جهان امروز تثبیت میشود.

این آپارتاید طبقاتی و درجه‌بندی رسمی ارزش انسانها چه در محدوده خود جهان صنعتی و چه در مقیاس جهانی با عروج قالبهای فکری ارتجاعی نوینی تحکیم و تقویت میشود. بار ملامت بیکاری، بی مسکنی، فقر و محرومیت از امکانات ابتدایی پزشکی، رفاهی و آموزشی، از دوش جامعه و نظام اجتماعی برداشته میشود و بر دوش فرد قرار میگیرد. حق، چه اقتصادی و چه سیاسی، بار دیگر با صراحت به مالکیت مرتبط میشود. ناسیونالیسم و مذهب دوباره میدان فراخی برای تحرک پیدا میکنند. در کنار اعلام تقدس بازار و سرمایه و مالکیت بورژوازی، دخالتگری میلیتاریستی در سطح جهان و چهارچوب فکری راسیستی و اروپا- محور متناسب با آن از نو تظهير میشود و بر سر در نظم نوین جهانی حک میشود.

برای کمونیسمی که در آرمان برابری و آزادی انسانها تجدید نظر نکرده است، برای کمونیسمی که جنبش انتقادی - پراتیکی کارگر برای دگرگون کردن کل نظم عقب مانده و ضد انسانی بورژوازی است، برای کمونیسمی که تعرض امروزی به مارکسیسم و اندیشه‌ها و جنبش‌های کارگری را شاهد است، دوره حاضر مجموعه وسیعی از مصافهای فکری و سیاسی را در دستور میگذارد. باید به استقبال این جدالها رفت و همه چیز بر امکان پیروزی کارگر و کمونیسم در همین دوره دلالت میکند. جهان دستخوش یک تجدید

اولین سوالی که باید به آن پاسخ داد اینست که چرا با خود همین حزب و در چهارچوب همین حزب نمیتوان بدرستی به جدالهای کمونیسم امروز پا گذاشت. من نظرم را درباره جایگاه تاریخی حزب کمونیست و ارزشی که برای قریب یک دهه فعالیت آن قانلم در مقاطع مختلف توضیح داده‌ام و امیدوارم بتوانم در فرصت مناسبی ارزیابی و جمع‌بندی‌ای از جایگاه این حزب در تاریخ سوسیالیسم معاصر ایران بدهم. اینجا در پاسخ به سوال فوق می‌خواهم به محدودیت‌های مادی و تاریخی این حزب در این مقطع معین اشاره کنم.

محدودیت‌های تاریخی حزب کمونیست ایران

یکی از استدلال‌هایی که در طول سه سال گذشته ما را از جدایی منصرف میکرد ارزش تاریخی و اجتماعی حزب کمونیست ایران و سابقه افتخارآمیز آن بود. اما سابقه و تاریخ پراتیکی حزب همانقدر که میتواند مایه قدرت باشد، میتواند مانع انطباق حزب با واقعیات و نیازهای کمونیسم امروز هم باشد. تحولات عظیم دنیای امروز که مستقیماً به زمینه‌های فعالیت کمونیستی و آینده کمونیسم مربوط میشود، ایجاب میکند که کمونیست امروزی مستقل از سابقه و تاریخچه فعالیتش در مورد سازمانیابی کمونیستی در دوره‌ای که امروز شروع میشود فکر کند تصمیم بگیرد. حتی اگر حزب کمونیست ایران هیچکدام از مسائلی را که بعداً اشاره میکنم نداشت، حتی اگر یک جریان یکپارچه و بی ابهام بود، هنوز ما بعنوان کمونیست‌هایی که با واقعیات تاریخساز امروز روبرو هستیم باید در مورد حزبیتی که پاسخگوی نیازهای مبارزه امروز است تصمیم می‌گرفتیم. حزب کمونیست ایران محصول تاریخ معین و تلاقی‌های اجتماعی معینی است. این حزب حاصل تاریخ معینی است. مهر مبارزه فکری و سیاسی در یک دوره خاص و در کشور خاصی را بر خود دارد. نگرش این حزب به خود و از آن مهمتر نگرش جامعه به آن، عرصه‌های فعالیت موجود آن، تیپ فعالین سیاسی این حزب، اولویتها و مشغله‌های آن، و بطور خلاصه مجموعه خصوصیات فکری و عملی و سیمای اجتماعی آن، توسط این تاریخ مقید و مشروط میشود. اما تحزبی که کمونیسم کارگری امروز به آن نیاز دارد در مقابل این پدیده از نظر تاریخی مشروط و قالب زده شده قرار می‌گیرد. حزب کمونیستی که بخواهد امروز نقش بازی کند باید از امروز الهام بگیرد. باید در انعکاس به تحولات تاریخی امروز و در قبال وظایف کمونیسم امروز، خود را تعریف کند. کمونیسم بعنوان نقد، آرمان و جنبش اجتماعی پابرجاست و با دوره‌های سیاسی و اجتماعی جا به جا نمیشود. اما تحزب کمونیستی و شکلی که کمونیستها در هر مقطع جنبش خود را آرایش میدهند، مستقیماً از نقطه عطف‌های تاریخی تأثیر می‌پذیرد. با حزبیتی که از دل مبارزه ضد رویزیونیستی در یک دوره معین و یا جدال ضد پوپولیستی در یک کشور معین پیدا شده و توسط این مبارزه قالب زده شده نمیتوان صاف و ساده وارد دوره‌ای شد که در آن خود این مقولات اهمیت تاریخی خود را از دست داده‌اند. بنابراین حتی اگر از حزب سیاسی خود کمال رضایت را هم داشتیم با تحولات جهانی اخیر باید مستقل از هویت حزبی موجودمان کمونیست‌های کارگری دیگر در گوشه و کنار دنیا را هم خبر می‌کردیم و در مورد چه باید کرد امروز و تحزب کمونیستی در جهان امروز تصمیمات جدید می‌گرفتیم.

بحث ضرورت گسست از این گذشته معین و محدود و ربط دادن حزب کمونیست ایران به تاریخ بین‌المللی سوسیالیسم کارگری البته تازگی ندارد. این در چند سال گذشته یکی از تمایز اصلی مشخص کننده مباحثات جریان کمونیسم کارگری در حزب کمونیست بوده

نظر اساسی در بنیادهای سیاسی و اقتصادی و فکری خود است و کمونیسم کارگری، اینبار بدون آنکه با بلوکها و اردوگاههای سوسیالیسم بورژوازی روبرو باشد، امکان وسیعی برای طرح مستقیم و شفاف نگرش انتقادی و آلترناتیو اجتماعی خود دارد. جهانی شدن سرمایه و تولید صنعتی، طبقه کارگر مدرن را به طبقه‌ای برآستی جهانی تبدیل کرده است. اعتراضات کارگری برای بهبود اوضاع طبقه و علیه سیاستهای دولتها و کارفرمایان بدون وقفه در کشورهای مختلف در جریان است. گرایشات سنتی در جنبش کارگری، بویژه جنبش اتحادیه‌ای و حرکت‌های سوسیال دموکراتیک، ناتوانی‌شان را در گسترش سازمانیابی کارگری و به پیروزی رساندن اعتراضات کارگری به نمایش گذاشته‌اند. علیرغم کل تحریکات و تبلیغات ضد کمونیستی کنونی، حرکت سوسیالیستی رادیکال در جنبش طبقاتی دامنه عمل وسیع‌تری برای جلب طبقه کارگر به سازمانیابی و سیاست رادیکال کارگری یافته است.

بعنوان کمونیست کارهای زیادی باید کرد. کارهای زیادی میشود کرد. کل پیروزی و یا کل شکست هر دو ممکن و محتملند. جدالهای اساسی جهانی‌اند و خصلت کشوری خاصی ندارند، هرچند استنتاجات روشنی در مورد وظایف کمونیستی در هر کشور میتوان از این وضعیت به عمل آورد. بعنوان کمونیست باید در سنگربندی‌های معلومی حضور یافت. کمونیسم امروز فقط با حضور در این سنگرها مشخص خواهد شد. نه فقط باید جلوی تعرض فکری بورژوازی به مارکسیسم ایستاد، بلکه باید انتقاد زیر و روکننده مارکسیستی، انتقاد کارگر به جهان سرمایه‌داری را با قدرت و کوبندگی به مراتب بیشتر در سطح جامعه طرح کرد. باید خرافات دموکراتیک، ناسیونالیستی، لیبرالی، مذهبی و انتقادات نیمبند ناراضیان بورژوا به حاشیه‌های نظام موجود را از صحنه جارو کرد. باید صف سوسیالیستی کارگر را به میدان جدالهای اقتصادی و سیاسی تعیین کننده امروز کشاند. باید آلترناتیو کارگری را در برابر جهان امروز قرار داد. باید اشکال و قالبهای مبارزه رادیکال توده کارگران را تعریف کرد و گسترش داد. باید احزاب سیاسی روشن‌بین، رادیکال و کمونیست کارگری ایجاد کرد. باید ایجاد وحدت طبقاتی کارگر در سطح بین‌المللی را بعنوان یک امر عاجل عملی در دستور قرار داد.

کمونیست واقعی امروز کسی است که مبرمیت اوضاع معاصر را و اهمیت نقش خود را درک کند. شخصاً هیچوقت کوچکترین سمپاتی‌ای به کسانی که خود را کمونیست می‌خوانند اما دخالت واقعی در تغییر جهان معاصر خود را بلندپروازی تلقی میکنند نداشته‌ام. کمونیسم در حاشیه جامعه کمونیسم نیست. قرار گرفتن در متن و در صف اول مقاومت در برابر تعرض بین‌المللی بورژوازی به آرمانهای برحق انسانی و دستاوردهای اجتماعی تاکنونی، به میدان کشیدن یک صف بین‌المللی سوسیالیستی کارگری در جهان پرتلاطم امروز و تلاش برای پیروز کردن سوسیالیسم، این لازمه کمونیست بودن در دنیای امروز است.

وقتی از این زاویه به کلیت حزب کمونیست ایران نگاه میکنم، آن را به صورت صافی واقف به این وظایف و متعهد به ایفای این نقش نمی‌بینم. این آگاهی، آمادگی و توانایی مشخصه عمومی حزب کمونیست نیست. حزب کمونیست در شکل فعلی‌اش حتی آن جریانی در درون خود را که افق چنین پراتیک کمونیستی‌ای را روبروی خود گذاشته است مقید و محدود میکند. جدایی امروز ما اقدامی است برای شکل دادن هر چه سریعتر به یک صف کمونیستی که بتواند به استقبال وظایف امروز برود.

این رگه از مارکسیسم بعدا چه در جامعه و چه در درون حزب کمونیست ایران دستخوش تحولات و تجزیه‌هایی شد. به این بعدا میپردازم، اما همینقدر لازم است تاکید کنم که برخی از مشخصات عمومی این چپ غیر کارگری، علیرغم همه پیشرفتهای نظری و فکری که در آن رخ داده بود، به حزب کمونیست ایران منتقل شد. مهمترین این مشخصات، خاصیت اشتقاقی سوسیالیسم و مارکسیسم در این جریان بود. این جریان حاصل فشار مارکسیسم به یک جنبش اجتماعی غیر سوسیالیستی بود و لذا مارکسیسم و سوسیالیسم بعنوان قالب فکری و مجموعه اصولی که تحقق امر اجتماعی واقعی و نهایتا غیر سوسیالیستی این جریان را تسهیل میکرد توسط این جریان پذیرفته شده بود. مارکسیسم ابزاری بود برای اندیشیدن و خط مشی تعیین کردن در قبال رژیم اسلامی، استبداد، انقلاب ایران، سازمان‌سازی، جذب نیرو، سرنگونی، مذهب، و نظایر اینها. افق سیاسی همچنان یک افق ملی و کشوری، و هدف سیاسی همچنان اصلاح طلبانه بود. این جریان در سطح وسیع نسبت به دفاع از سوسیالیسم و مارکسیسم بی میل و ناتوان است. آنجا که به این کار ناگزیر میشود، از محدوده قالبها و فرمولهای قبلا فراهم شده فراتر نمیرود. مشخصه دیگر این جریان، خصلت آبستره کارگر و مبارزه کارگری برای آن است. محیط طبیعی فعالیت این جریان کارگر و جنبش کارگری نیست. توانایی خاصی در این محیط ندارد و بسادگی کسب نمیکند. گرایش به کارگر و مبارزه کارگری با فشار تنوری و از مجرای اعلام وفاداری اش به مارکسیسم به این جریان تحمیل شده است.

یک رگه دیگر در حزب کمونیست ناسیونالیسم کرد است. اگر ناسیونالیسم چپ سراسری در طول انقلاب ۵۷ با قدرت نقد شده است، ناسیونالیسم چپ کردستان زیر چتر جنبش توده‌ای مسلحانه از هر نقد جدی در امان مانده و حتی گاه تشویق و تقدیس شده است. این ناسیونالیسم همراه چپ کردستان وارد حزب کمونیست میشود. آنهم تنوری و قالبهای بیانی مارکسیستی را در سطح فرمال میپذیرد و به حزب کمونیست بعنوان ابزاری برای تحقق امر غیر سوسیالیستی خود نگاه میکند. تاریخ اجتماعی این گرایش، نظرات و سنتهای عملی اش، هرچند دارای شباهتها و نقاط مشترکی با چپ رادیکال سراسری است، اما آنقدر مستقل و خود ویژه هست که این جریان را به یک گرایش قابل تمیز در حزب کمونیست تبدیل کند. محیط اجتماعی این جریان اعتراض ملی در کردستان و روشنفکران معترض در جامعه کرد است.

و بالاخره باید به گرایش سوسیالیسم کارگری در حزب اشاره کرد. پایه اجتماعی این جریان نیازی به توضیح ندارد. در سطح فکری این جریان متکی به تفکر سوسیالیستی‌ای است که، جدا از تاریخ افکار و آرمانهای سیاسی در ایران، در مارکسیسم نمایندگی و بیان شده است. این گرایش به نشر و اشاعه این تفکر و دفاع از آن مصر است. از نظر عملی این جریان حاصل فعال شدن کارگران در انقلاب ۵۷، تحرک کارگری در دوره پس از آن و گرایش آنها به تحزب کمونیستی از یکسو و ادامه نقد سوسیالیستی در حزب کمونیست و توسط حزب کمونیست از سوی دیگر است. روی آوری حزب به جنبش کارگری، ورود بخش وسیعتری از کارگران به حزب یا تحکیم ارتباط حزب با محافل کارگری زمینه‌های رشد و تقویت این جریان در حزب را فراهم کرده است. این جریان در سالهای اخیر چهره عمومی حزب را بویژه در قبال طبقه کارگر ایران تصویر کرده است و منشا استقبالی است که حزب کمونیست در میان کارگران در ایران و کشورهای منطقه با آن روبرو شده است.

است. آنچه که تازگی دارد، و لااقل برای من یک تز اصلی در تبیین جدایی از حزب کمونیست است، این است که تاریخ و سیمای متعین حزب کمونیست ایران، با همه افتخارات و وجهه تاکنونی اش، در قبال حرکت کمونیسم کارگری امروز دیگر نقش دست و پاگیر پیدا میکند. پیوستگی با تاریخ حزبی قبلی، دیگر نه نقطه قدرت بلکه اتصالی به گذشته و مانعی برای حضور با تمام قوا در صحنه‌های مبارزه کمونیستی امروز است. این به معنی صرفنظر کردن از دستاوردهای بارز مبارزه تاکنونی نیست. اما شرط تکیه به این دستاوردها در حرکت آتی، جدا کردن آنها از قالب تاریخی و سازمانی خاصی است که در آن پیدا شده‌اند. روشن بینی نظری و سیاسی حاصل این سالها، توانایی‌ها و تجارب کسب شده، وجهه اجتماعی کمونیسم ما و نفوذ نسبتا وسیع ما در ایران و احتمالا در برخی کشورهای دیگر، از طریق انسانها و فعالین زنده به حرکت جدید منتقل خواهد شد. آنچه که ما باید بجا بگذاریم قالب تشکیلاتی و سیمای سازمانی معینی است که این نقطه قدرتها در آن کسب شده و امروز دیگر بیش از حد میخکوب گذشته، دست و پاگیر و زمین‌گیر کننده است. جامعه باید حزب ما را بعنوان کمونیسم متشکل در قبال واقعیات و معضلات جهانی در انتهای قرن بیستم بشناسد. این هویت را بدون صرفنظر کردن از هویت محدود قبلی نمیتوان کسب کرد.

خصلت ائتلافی حزب کمونیست ایران

در این باره قبلا زیاد صحبت کرده‌ام. حزب کمونیست ایران حزب یک گرایش اجتماعی و یا مجموعه‌ای از گرایشات فکری و پراتیکی یک طبقه اجتماعی واحد نیست. حزب کمونیست ایران ظرفی برای فعالیت چند گرایش اجتماعی و طبقاتی مختلف و حاصل چند تاریخ سیاسی مختلف است. بستر اولیه پیدایش این حزب، نظیر کل چپ رادیکال دوره اخیر در ایران، انقلاب ۵۷ و تحرک طبقات اجتماعی در این انقلاب بود. زمینه اجتماعی اولیه این چپ رادیکال را جنبش روشنفکران و تحصیلکردگان ناراضی در یک کشور تحت سلطه تشکیل میداد که افق توسعه اقتصادی، نمایندگی شدن در ساختار سیاسی و تقویت فرهنگ ملی را در برابر خود قرار داده بودند و تحقق این افق را در گرو تعیین تکلیف با سلطه امپریالیستی غرب و آمریکا و رژیم استبداد سلطنتی میدانستند. این نارضایتی اجتماعی مایه پیدایش طیفی از نیروهای سیاسی، از جریانات بیگانه‌ترس و نوگرایز مذهبی، تا جریانات چپ‌گرا و شبه سوسیالیست، بود که تا پیش از انقلاب ۷۵ در یک حرکت عمومی ضد سلطنتی - ضد آمریکایی عملا کنار هم قرار می‌گرفتند. سوسیالیسم رادیکالی که پا به انقلاب گذاشت از نظر مضمونی چیزی بیش از این ملی‌گرایی اصلاح طلبانه در بر نداشت. انقلاب اکتبر و اعتبار عمومی مارکسیسم در سطح جهانی، عنوان کمونیسم و مارکسیسم را به جریانات رادیکال و از جمله چپ رادیکال ایران تحمیل میکرد. این جریانات آرمانهای ملی و رفرمیستی خود را به مارکسیسم نسبت میدادند و خود را در این قالب تبیین میکردند. در طول انقلاب، زیر فشار نظری مارکسیستی از یکسو و حضور عملی کارگر بعنوان یک جریان رادیکال و معطوف به سوسیالیسم از سوی دیگر، این چپ رادیکال تجزیه شد. یک رگه سهمیم در تشکیل حزب کمونیست ایران جریان ضد پوپولیست و ضد رویزیونیستی است که با نقد ملی‌گرایی و اصلاح‌طلبی چپ روشنفکری در متن همین طیف شکل گرفت. یک جریان مارکسیستی که محیط اجتماعی فعالیت آن همچنان همان محیط اعتراض غیر کارگری بود و نیرو و توان خود را از این محیط میگرفت. بخش زیادی از نسل اول فعالین حزب کمونیست نه از محیط اعتراض کارگری، بلکه از تجزیه گروههای چپ رادیکال غیر کارگری، بیرون آمدند.

در این شک نیست و نبوده است که این خطوط باید از هم جدا شوند. حزب کمونیست دیگر نمیتواند بعنوان یک جبهه ائتلافی کار کند. این روند جدایی در جریان بوده است و خروج امروز ما از حزب کمونیست را فقط بر متن این روند میشود درک کرد.

کادرها و سنتها

یک نتیجه این وضعیت درک اختلافات عمیق سیاسی و فکری‌ای است که ما را از بخش وسیعی از کادرهای قدیمی حزب دور میکند. در طول این مباحثات برای ما، و تصور میکنم برای طرفهای مقابل ما، روشن شد که بافت کادری حزب کمونیست را فعالین و متفکرین جنبش اجتماعی و سنت مبارزاتی واحدی تشکیل نمیدهد. بعنوان یک عضو رهبری و بعنوان کسی که اساسا در طول این سالها نگرش و افق این حزب را تعریف و تبیین کرده است، این واقعیت که تنها عده محدودی از کسانی که حزب بر دوش آنها ساخته شده بود در این افقها و در این نگرش شریکند، برای من موجب تردیدهای جدی در مورد آینده کار مشترک سیاسی با این رفقا بوده است. از پلنوم هجدهم که، پس از یکدوره کناره‌گیری، اینبار بعنوان کانون کمونیسم کارگری در راس امور قرار گرفتیم، این اختلاف فکری و سیاسی با لایه‌ای از کادرهای بالای حزب گام به گام مشخص‌تر و مسجل‌تر شد. هرچند علیرغم صراحت پیدا کردن مخالفت‌های سیاسی کادرها در حاشیه‌های تشکیلات هنوز سکوت و یا تانید اتوماتیک نظرات رهبری توسط کادرها روش متداول در حزب کمونیست است، اما در پس این تانیدهای فرمال بروشنی میشود انسانهایی را با افقها و اولویتهای مختلف و در بسیاری موارد متقابل مشاهده کرد. تانیدها و سکوت‌های فرمال در برابر نظرات و سیاستهای رهبری در عمل به بیتفاوتی، مقاومت منفی، بی‌میلی سیاسی و حاشیه نشینی ترجمه میشود. این خصوصیت را از خود کمیته مرکزی تا پانین میتوان مشاهده کرد. حتی در میان بسیاری کادرهایی که ظاهرا در اعلام توافق خود با ما پافشاری دارند، آن شور و خودانگیختگی سیاسی و پراتیکی که مشخصه طبیعی کمونیستی است که اهمیت نقش خود در این دوره را میشناسد و برای ایفای آن عجله دارد، کمتر مشاهده میشود. یک نگاه ساده به رفقای قدیمی‌ای که همراه آنها این حزب را تشکیل داده‌ایم این را به ما نشان میدهد که ما، با اعتقادات و اولویتهای سیاسی‌مان، در این حزب بیگانه‌ایم و باید در وحدت تشکیلاتی‌مان با خیلی از کادرهای سنتی در سطح مرکزی و بالای تشکیلات تجدید نظر کنیم.

راه اجتماعی ما از بسیاری کسانی که تا امروز با آنها در حزب کمونیست بوده‌ایم آشکارا جدا شده (و یا جدا بودن آن به روشنی ثابت شده است) و سکوت‌ها و تانیدهای فرمال این را پنهان نمیکند. دوره خوشبینی قبل از کنگره دوم سپری شده است. تجربه چند ساله اخیر نشان داده است که یک شاخص اساسی قضاوت همفکری و همخطی، داشتن سوالات مشترک و اولویتهای مشترک است. توافق لفظی و حتی از آن بدتر سکوتی که میتواند به میل فرد به توافق و مخالفت هر دو تعبیر شود، شاخص چیزی نیست. باید دید مشغله واقعی فرد چیست، به چه چیز توجه میکند و به چه چیز بیتفاوت است، چه چیز به تکانش درمیآورد و در کدام سنگر و جبهه حضور پیدا میکند، چه کاری را به غریزه انجام میدهد و چه کاری را هرگز نمیآموزد. در طول چند سال گذشته بزرگترین حمله ایدئولوژیکی و سیاسی بورژوازی به مارکسیسم و هر اندیشه برابری طلبانه کارگری در جریان بوده است. ادبیات همین دوره حزب کمونیست را میشود مرور کرد و دید این پدیده واقعا مساله چه بخش و چه درصدی

لازم است اشاره کنم که اگر چه سوسیالیسم کارگری در حزب زیر چتر عمومی مباحثات کمونیسم کارگری در حزب جلو آمده است، این هنوز به معنی انسجام نظری و عملی این جریان حول این نظرات نیست. در دل گرایش سوسیالیسم کارگری در حزب هنوز میشود تاثیرات گرایش‌های دیگر موجود در طبقه کارگر، نظیر آنارکو سندیالیسم و یونیونیسم چپ، را نیز دید. کاملا قابل انتظار است که در آینده شاهد مباحثات زنده‌ای در درون خود این جریان بر سر این خطوط باشیم. اما آنچه که این جریان را به یک حرکت واحد و بنظر من مبنای محکمی برای یک حزب کمونیستی کارگری تبدیل میکند، یکسانی پایه طبقاتی این جریان و جایگاه برجسته امر سوسیالیسم کارگری در آن است. کشمکشهای درون این جریان در آینده بهرحال در چهارچوب طبقاتی واحدی صورت خواهد گرفت.

وجود گرایش‌های مختلف و منشاءهای تاریخی- طبقاتی متفاوت آنها به حزب کمونیست یک خصلت ائتلافی و فلج کننده بخشیده است. وجود خطوط و جناحها در احزاب کمونیست امری طبیعی و غیر قابل اجتناب است. اما در این مورد مشخص ما نه با گرایش‌های سیاسی و افقهای گوناگون یک طبقه، بلکه با افق‌ها و گرایش‌های طبقاتی گوناگون روبرو هستیم. روند اجتناب ناپذیر حرکت چنین حزبی جدایی و تفکیک سیاسی و تشکیلاتی اجزاء تشکیل دهنده این جبهه است.

رویدادهای جهانی سالهای اخیر گرایش‌های درونی در حزب کمونیست را بشدت از هم دور کرده است. بحران سوسیالیسم بورژوازی و سقوط بلوک شرق، همانطور که در گزارش به کنگره سوم تاکید کرده بودیم، فشار عمومی به کمونیسم و طبقه کارگر و به مارکسیسم بطور کلی را افزایش داده است. نه فقط رادیکالیسم، از هر نوع، تضعیف شده است، بلکه فضا برای خلاصی رادیکالیسم غیر کارگری از قالبهای تحمیلی مارکسیستی مساعد شده است. از سوی دیگر افقهای متفاوتی در برابر ملی‌گرایی، توسعه اقتصاد ملی، پارلمانتاریسم و رفرمیسم سیاسی و اداری قرار داده شده است. چسبندگی فرمال درونی حزب تضعیف شده و راه اجتماعی و سیاسی جریانات مختلف در حزب از هم جدا میشود. برای گرایش چپ رادیکال غیر کارگری افق کاملا کور شده است. این جریان در خارج حزب نه مابه‌ازاء اجتماعی و نه محیط تشویق کننده‌ای برای فعالیت دارد. مارکسیسم به سرعت خاصیت خود را برای این جریان از دست میدهد و علیرغم اینکه کناره‌گیری این جریان از اندیشه مارکسیستی، و گرویدن به انتقادات رنگارنگ مد روز به مارکسیسم، بهرحال زیر فشار خط رسمی در حزب کمونیست مسکوت گذاشته میشود و بروز اثباتی پیدا نمیکند، حاصل این چرخش خود را بصورت بیتفاوتی سیاسی وسیع و غیبت تمام و کمال از عرصه دفاع از مارکسیسم و کمونیسم نشان میدهد. گرایش ناسیونالیستی کرد، مانند ملی‌گرایی ملت‌های شوروی، به تحرک در می‌آید، در پیچ و تابهای سیاسی و دیپلماتیک قدرتهای بورژوازی و تلاطم‌های جاری به راههای جدید برای تحقق آرمانهای قدیم خود امیدوار میشود. ابراز وفاداری این جریان به کمونیسم و مارکسیسم و تحزب کمونیستی خاتمه پیدا میکند و تقابل ناسیونالیسم و سوسیالیسم در حزب کمونیست بالا می‌گیرد. در مقابل، جریان کمونیست کارگری به سهم خود بر عمق اختلافات پافشاری میکند و برای شکل دادن به یک جریان محکم کمونیستی که تمایل و توان قد علم کردن در برابر موج آنتی کمونیسم امروز را داشته باشد و در تلاطم‌های اجتناب ناپذیر این دهه نقش بازی کند تلاش میکند. همان تحولات جهانی که افق گرایش‌های دیگر در حزب کمونیست را کور کرده جریان مارکسیست و سوسیالیستی کارگری در حزب را نسبت به مبرمیت و اهمیت وظایفش حساس‌تر کرده است.

دیگر بهرحال در محافل پیرامونی خود ابراز میکنند نیز مسکوت گذاشته میشود. این رسم تاکنونی خطوط دیگر در حزب بوده است. برعکس تمایل ما کنگره، با ابراز وفاداری های غلیظ مخالفین به نظرات ما، ولو در کنار رشادتهای انتقادی عدهای معدود در زمینه تشکیلاتی، به تصویر کاذب هم خطی سیاسی جان تازه‌ای میداد.

۳ - ضرورت جدایی سیاسی فقط از طرف ما مطرح شده. برای خطوط دیگر و فعالینشان در سطوح مختلف، از درون کمیته مرکزی تا واحدهای محلی، حفظ وحدت تشکیلاتی با جریان ما تا این مقطع حیاتی بوده است. چپ رادیکال سنتی در حزب کلا پرچم مستقلی ندارد و به تنهایی حرکت تشکیلاتی‌ای در صحنه اجتماعی نمیتواند برای خود تعریف کند. این جزو همان چپی است که فاقد افق و طرحی برای کار کمونیستی در این دوره است و زیر فشار آنتی کمونیسم در بهترین حالت ناگزیر اتمیزه میشود. روند محتمل‌تر حرکت اینها کنار گذاشتن مارکسیسم بعنوان یک نگرش و سوسیالیسم بعنوان یک جنبش عملی است. برای این دسته از کادرها، حزب کمونیست ظرف مناسبی برای حفظ هویت چپ به مثابه افراد معین و کسب فرصت برای انتخاب سیاسی فردی است. برای ناسیونالیسم کرد انتخاب جدایی مستلزم وجود شرایط عینی مناسب در جنبش کردستان است که امکان تشکیل فوری یک سازمان ناسیونالیست چپ با اندازه‌های تشکیلاتی قابل ملاحظه را فراهم کند. جدایی از حزب کمونیست برای این جریان نمیتواند با درجه‌ای فاصله گرفتن از کمونیسم بطور کلی و رفتن در لاک رادیکالیسم ملی همراه نباشد. مادام که این شرایط عینی وجود ندارد، ماندن در حزب کمونیست و حفظ تصویر خود بعنوان کادرهای سیاسی متشکل و دخیل در تحولات کردستان مطلوب‌تر است. امروز دیگر روشن شده است که صراحت لهجه و جسارت خط ناسیونالیستی کرد در حزب کمونیست رابطه مستقیمی با تحرک ملی‌گرایی کرد در منطقه دارد. تحرک عمومی اخیر جامعه کردستان و طرح مساله کرد در سطح جهانی برای دوره‌ای این گرایش را خوشبین کرد و اجازه داد «سندروم پلنوم شانزدهم» به درجه‌ای به فراموشی سپرده شود. امروز بنظر میرسد که دورنمای جدایی داوطلبانه این جریان از حزب مجددا تیره شده باشد.

بهرحال گرایش‌های دیگر خواهان جدایی نیستند و به خط ما و بخصوص به خود ما بعنوان افراد معین بعنوان تنها آلترناتیو واقعی برای حفظ شالوده حزبی که خواص خودش را برای آنها دارد نگاه میکنند. نه فقط این، بلکه این را هم میدانند که اذعان به وجود اختلاف سیاسی در دست ما به استدلالی برای طرح خواست مشروع خروج این جریانات از حزب منجر میشود. این علت توفیق تندترین حملات شخصی سردمداران این جریانات به ما و در عین حال غلیظترین سوگند خوردن‌ها به نظرات ماست.

خروج ما از حزب به شیوه‌ای سیاسی و اصولی این بن‌بست را میشکند. بالاخره جریانی که بر اختلاف سیاسی خود پافشاری میکند باید در جدایی پیشقدم شود. این کاری است که امروز صورت گرفته است.

۴ - ایده تصفیه، ایده‌ای بوده است که در طول این دوره مداوما توسط موافقین و مخالفین ما جلوی ما گرفته شده. یکی در آن روشی برای تعیین تکلیف حزب جستجو میکند و دیگری از آن موضوعی برای راه اندازی تعزیه تشکیلاتی ساخته است. در اولین شماره کمونیست پس از پلنوم هجدهم گفتم که تصفیه، خط ما و ابزار ما در این کشمکشها نیست. ما خواهان جدایی سیاسی و آگاهانه خطوط درونی حزب هستیم. این گفته البته مانع از این نشد که طیفی از

از کادرهای رهبری و مرکزی حزب بوده است. از این تلخ‌تر، باید دید واقعا چه بخش و چه درصدی از کادرهای حزب اگر موظف هم میشدند توان عینی دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم در برابر این تهاجم را میداشتند. در همین دوره فلان شاعر و نوازنده ایرانی هم به هم پریده‌اند، ملی‌گرایی کرد هم تکانی خورده، فلان دولت فلان قانون ضد پناهنده را گذرانده و فلان دوست قدیمی بغلت عدم پرداخت حق عضویت توبیخ شده، و تاثیرات اینها را هم در زندگی سیاسی خیلی رفقا میشود دید و مقایسه کرد. معضل ما در این حزب نه فقط جستجوی پاسخ به مسائل نظری و عملی مبارزه طبقاتی، بلکه جلب توجه لایه کادری سنتی حزب به خود این مسائل بوده است. اختلاف در مشغله، در وظیفه‌ای که برای خود قائل هستیم، در شاخصهای قضاوت پراتیک سیاسی و نظایر اینها، گواه اختلافات بنیادی میان ماست. جدا شدن تنها راه اصولی پاسخ به این وضعیت است.

تصور میکنم همین توضیحات برای نشان دادن ضرورت جدا شدن از خطوط دیگر در حزب کمونیست ایران کافی باشد. این بحث قدیمی ما بوده است. اوضاع امروز دنیا مبرمیت این تفکیک را برجسته‌تر میکند. اما شکل مشخص این جدایی، یعنی کناره‌گیری من و رفقای همفکر من از حزب برای تشکیل یک حزب سیاسی دیگر، حاصل ارزیابی مشخص‌تری از استراتژی‌های مختلفی است که میشد برای عملی کردن این جدایی در پیش گرفت. اینجا لازم است دلایل انتخاب این شیوه مشخص جدایی، و برخی جنبه‌های عملی این اقدام را فقط ذکر کنم و تفصیل آن را به فرصت دیگری موکول میکنم. لازم است برای خوانندگان غیر حزبی این نوشته توضیح بدهم که این توضیحات در ماههای اخیر به طرق مختلف، به شکل نوار برای رفقای حزبی، سخنرانی در کنفرانس فراکسیون کمونیسم کارگری و توضیحاتی در پلنوم بیستم به اطلاع رفقای تشکیلاتی رسیده است.

۱ - طرح قبلی ما مبنی بر جدا شدن خطوط سیاسی در حزب بر مبنای پلاتفرم‌های روشن عملا متحقق نشد و امیدی به گشایشی در این زمینه نبود چرا که در طول دوره اخیر ثابت شد که خطوط دیگر به اختلافات خود، حتی آنجا که ماهیت سیاسی آن روشن است، ظاهری تشکیلاتی و حتی شخصی میدهند و از یک مقابله صریح سیاسی اجتناب میکنند. عاقبت این روند خوشایند نبود. دقیقا به درجه‌ای که مخالفین ما در حزب ناگزیرند، بنا به مصالح سیاسی‌شان، وجود اختلاف با ما در نگرش و خط سیاسی را کتمان کنند، بهمان درجه در اختلاف‌تراشی و بهانه‌جویی تشکیلاتی بیشتر فرو میروند. هرچه اختلاف سیاسی واقعی کم‌رنگ‌تر جلوه داده میشود، بر غلظت تعبیرهای تشکیلاتی و حتی شخصی از اساس اختلافات درونی حزب افزوده میشود. مباحثات درونی اخیر در مورد جنگ خلیج و تحولات کردستان عراق این را دیگر بی هیچ شبهه‌ای ثابت میکند. مظلوم‌نمایی تشکیلاتی ظاهرا از ایستادن بر نظرات خویش و اذعان به وجود اختلافات سیاسی خاصیت عملی بیشتری برای مخالفان ما داشته است. این روند عبث بودن طرح جدایی آگاهانه و داوطلبانه خطوط مختلف را آشکار میکند.

۲ - در چنین اوضاعی کنگره چهارم گرهی از کار باز نمیکرد. سناریوی محتمل کنگره چهارم، تائید سنتی نظرات ما توسط اکثریت قاطعی در کنگره، احتمالا پرخاشهایی حول مسائل تشکیلاتی از طرف جریان ناسیونالیست کرد، و سپس کمپین انتخاباتی در کردیورها برای گنجاندن تنی چند از رفقای مورد نظر جریانات دیگر در کمیته مرکزی بود. نه فقط شکافهای واقعی سیاسی روشن‌تر نمیشد، بلکه همان درجه اختلاف سیاسی‌ای که سران گرایش‌های

حزب است. بخش عمده مارکسیستهای پرشور و توانا که باید جلوی این انقلاب طبقاتی بیفتند از بیرون این حزب باید پیدا شوند. تصفیه مثبت، فاصله گرفتن و همفکران خود را جمع کردن، راه اصولی‌تر، کم‌مشقت‌تر و مستقیم‌تری به هدفی است که من دنبال می‌کنم.

بهرحال روش تصفیه‌نہ راه‌بلکه‌دامی در جلوی ماست و سرمایه‌ای برای مخالفین کمونیسم و تشکل کمونیستی در جامعه فراهم خواهد کرد.

۵ - گفته میشود که این حزب ماست و نباید از اعتبار و نفوذ و امکانات آن چشم پوشید. بنظر من هم این حزب ماست. اما جامعه هم این را میداند. نفوذ و اعتبار این حزب از آسمان نیامده. حاصل کار انسانهای کمونیست و خط مشی سیاسی معینی است. این حزب روی الگوی ما از کمونیسم خود را به جامعه شناساند و در طبقه کارگر اعتبار پیدا کرد. و بنظر من اگر ظاهر حقوقی مساله اینست که ما داریم حزب را ترک میکنیم، واقعیت اجتماعی و سیاسی غیر قابل کتمان و عیان این واقعه این است که آنچه که از این پس خود را حزب کمونیست خواهد نامید است که ما را ترک کرده است. و این ترک کردن از مدتها پیش شروع شده بود. برای هیچ ناظر حزب کمونیست سوال جدی‌ای در مورد اینکه حزب بعدی ما کجای جامعه خواهد ایستاد چه خواهد گفت و چه خواهد کرد وجود ندارد. اگر ابهامی بیرون ما هست اینست که حزب فعلی با رفتن ما در کجا قرار خواهد گرفت. ما نه میتوانیم اعتباری بیش از آنچه خودمان و خطمان در جامعه داشته با خود ببریم، و نه سرسوزنی از این نفوذ و اعتبار را با رفتن از حزب، تحویل کسی میدهیم. جامعه بیرون ما، از کارگر آشنا به حزب و گروههای سیاسی چپ تا احزاب بورژوایی و ناظرین سیاسی، بهرحال به ما و حزب کمونیست به شیوه‌ای ابرکتیوتر نگاه میکنند و ناگزیرند، برخلاف برخی رفقا که انکار لجوجانه عینیات را برای راضی کردن خود کافی میدانند، با واقعیات موجودیت سیاسی حزب بعدی روبرو شوند. بنابراین کوچکترین نگرانی از بابت از کف دادن نفوذ سیاسی و قدرت عمل ندارم. میدانم که محافل بورژوایی و خرده بورژوایی ایرانی و غیر ایرانی به درست خروج ما را خروج عاملین «کله شقی» مارکسیستی و «یکجانہ نگری» کارگری حزب کمونیست تلقی میکنند و در منزوی کردن حزب بعدی ما و تحبیب حزب باقی مانده تلاش خواهند کرد. اما این نقطه قدرت ماست و عاملی در گسترش بیشتر نفوذ ما در طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی کارگری خواهد شد.

مساله امکانات حزب کاملا جنبه حقوقی دارد. کسی که از حزب کمونیست خارج میشود بنظر من از نظر حقوقی ادعایی در مورد امکانات این حزب نمیتواند داشته باشد. فراتر از جنبه حقوقی البته جنبه اصولی و سیاسی‌ای وجود دارد. اما تشخیص حق سیاسی کسانی که جدا میشوند نسبت به امکاناتی که خود در ایجاد آن سهیم بوده‌اند تماما با خود حزب کمونیست است. از نظر حقوقی کاملا مختار است که این حق را به رسمیت بشناسد یا نشناسد. شخصا نه فقط کلیه امکانات موجود را متعلق به حزب کمونیست میدانم و هیچ مطالبه‌ای در این خصوص نداشته‌ام، بلکه از نظر سیاسی معتقدم باقی گذاشتن کامل این امکانات به نفع حزب جدید خواهد بود. این انتخاب سیاسی واقعی را برای فعالین حزب امکانپذیرتر میکند. کسی که میخواهد به حزب ما بپیوندد باید با علم به محدودیت امکانات ما خود را برای یک دوره تلاش برای ساختن مقدماتی‌ترین امکانات برای این حزب آماده کرده باشد. تنها در یک مورد ما مطالبه‌ای در قبال امکانات حزبی طرح کردیم و آن مربوط به تامین نیازهای کوتاه مدت زیستی و دفاعی رفقای مستقر در اردوگاههای کومه‌له است که از حزب

کادرها بخصوص در میان گرایش ملی کرد دو سال آژگار هر زنگ پستی را رسیدن حکم اخراج تصور کند و مدام حد طاقت ما را برای ناسزا شنیدن به بوته آزمایش بگذارد. بهرحال ما به این خط خود وفادار ماندیم. اینجا میخواهم در پاسخ به رفقای که میگویند «این حزب ماست چرا آنها نروند» به نکاتی در مورد عبث بودن و زیانبار بودن تصفیه تشکیلاتی در این وضعیت معین اشاره کنم.

اولا، تصفیه افراد نمیتواند نتایج مشابه جدایی سیاسی بیارود. جدایی سیاسی تصفیه مثبت است و نه منفی. هرکس بر مبنای اعتقادات خود مسیر خود را در پیش میگیرد و لذا تصفیه‌ای جدی و عمیق عملی میشود. حرمت انسانها و موقعیت حقوقی برابر آنها در جریان جدایی حفظ میشود. بعلاوه تبیین گرایشات از وظایف آتی‌شان در قامت تشکیلاتی مستقل‌شان در طی مرزبندی سیاسی تدقیق میشود و گسست سیاسی بنیادی‌تری از سنتهای خطوط دیگر صورت میگیرد. در مقابل، تصفیه فردی، ولو بر مبنای تعلق اعلام شده افراد به خطوط مشخص و مدون، بهرحال آغشته به قضاوت‌های ذهنی و معیارهای دلخواهی خواهد بود. در این شیوه افراد تحقیر میشوند. اگر بیرون حزب افقی از فعالیت روبروی خود نبینند، که در این مورد این بشدت صدق میکند، فضای توأبیت و تمکین خودشکنانه و ریاکارانه رشد میکند. چنین تصفیه‌ای مهر خود را بهرحال بر احساس حقانیت آنهايي که میمانند باقی میگذارد. تصفیه فردی، در این مورد مشخص که نه فقط افراد بلکه اساسا سنتها و باورها و برداشتهای سیاسی گوناگون در برابر هم قرار گرفته‌اند، این نقص اساسی را دارد که اینها را صرفا در افراد جستجو میکند و خصلت اجتماعی این تقابلها را ندیده میگیرد. تنها انشعابات و جدایی‌های فکر شده و آگاهانه سیاسی میتواند انتقال واقعی از یک سنت مبارزاتی به سنت دیگر را ممکن کند.

ثانیا، خود تصفیه و مشروعیت و عدم مشروعیت آن به بخشی از تاریخ واقعی حزبی که بجا میماند تبدیل میشود. این در فضای آتی کمونیستی امروز، که بازار وسیعی برای تخطئه کمونیسم متشکل وجود دارد، بشدت زیانبار است. حزبی که از این تصفیه در بیاید باید خود را برای یک دوره‌ای طولانی از پاسخگویی به اتهاماتی که از هر سو به سمت آن پرتاب میشود، برای تحریفات زمختی که بر این مبنا در تاریخ و هویت سیاسی آن بعمل خواهد آمد آماده کند و به نظر من به سادگی از این دوره خلاصی نخواهد یافت. جریان تحریف تاریخ این حزب هم اکنون در گوشه و کنارها و متاسفانه این اواخر در سطوح بالای خود این حزب آغاز شده است. حقانیتی که فرضا خود ما در مورد این تصفیه حس کنیم کافی نیست. دنیای بورژوایی بیرون روی این ماجرا سرمایه‌گذاری میکند. این دنیایی است که در آن جلوی چشم ما، از زبان یک مشت جوجه ژورنالیست تازه کار، لنین لغو کننده اسارت ملت‌های روسیه تزاری را سرکوبگر ملی قلمداد میکند و مردم دارند این را در مقیاس وسیع باور میکنند. جزوه‌هایی که قرار است حزب بعدا در توضیح تصفیه‌ها در پاسخ تحریفات رسانه‌های جمعی بورژوایی و مورخین قلابی بنویسد، حتی گوشه‌ای از این تحمیق عمومی را هم پاسخ نمیتواند بدهد. از انرژی‌ای که بیهوده باید صرف نوشتن اینگونه دفاعیات از حزب کرد، میگذرم.

ثالثا، اگر بنا باشد من روزی بخش وسیعی از کادرهای قدیمی و حتی بنیانگذار این حزب را که تازه برخی‌شان هنوز هم ادعا میکنند که گم‌شده خود را در بحث‌های کمونیسم کارگری یافته‌اند تصفیه کنم، ترجیح شخصی‌ام این خواهد بود که خودم بروم. این رفقا جای مرا در دنیا تنگ نکرده‌اند. نیروی اساسی انقلابی که من دنبالش هستم بیرون این

ما از باقی ماندن در دفتر سیاسی این بود که اولاً، کاملاً روشن باشد که کناره‌گیری ما از حزب ناشی از هیچ‌گونه فشار تشکیلاتی خطوط دیگر در حزب و یا وجود بحران رهبری در حزب کمونیست نیست، بلکه یک جدایی سیاسی داوطلبانه است. ثانیاً، تضمین کنیم که جریان جدایی تشکیلاتی در حزب، همانطور که شایسته حزب کمونیست ایران است، اصولی و منظم پیش می‌رود و هیچ نوع اغتشاشی، که نه فقط زیان سیاسی برای همه ما فعالین امروز حزب کمونیست بیار می‌آورد بلکه میتواند موجب وارد شدن ضایعات و لطمات مادی به حزب باشد، رخ ندهد. ثالثاً، بر انعکاس مسائل این جدایی در ارگانهای حزبی نظارت کنیم و مانع از آن شویم که سنتهای عقب مانده که در چنین شرایطی ناگزیر فضای رشد پیدا میکنند، چهره سیاسی حزب کمونیست ایران را مخدوش کنند. و بالاخره، رابعاً، معتقد بودیم که مادام که حزب کمونیست با ترکیب تاکنونی‌اش وجود دارد و ما خود را فعالین آن میدانیم، باید سخنگویان سیاسی خطی، که تا امروز خطر رسمی حزب کمونیست بوده است این حزب را از نظر سیاسی نمایندگی کنند و رهبری حزب همچنان در دست جناح چپ باقی بماند. در پلنوم بیست و یکم، پس از ارائه گزارش اقدامات دوره انتقالی، رسماً از حزب کناره‌گیری میکنیم و مسئولیت فعالیت حزب کمونیست را به رفقای باقیمانده کمیته مرکزی خواهیم سپرد.

تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران مقارن با پایان پلنوم بیست و یکم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اعلام خواهد شد. درست‌تر میدانم توضیحات بیشتر درباره حزب جدید و نیز نظرم درباره سرنوشت حزب کمونیست ایران پس از کناره‌گیری ما و شیوه برخورد ما به آن را، از تریبون جداگانه‌ای مطرح کنم.

جدایی ما تنها راه رسیدن به هدف استقلال خط مشی کمونیسم کارگری و یک حزب کمونیستی کارگری یکپارچه نبود. میشد چندین سال دیگر در راس این حزب قرار داشت، جدل کرد، نوشت، قرار صادر کرد، «رفع ابهام» کرد، «آموزش داد»، حرکت سوسیالیستی و کارگری در حزب را تقویت کرد، گرایشات دیگر را منزوی کرد، تصفیه کرد و غیره. چه بسا نهایتاً موفق میشدیم. اما اشکال سر همان «چندین سال» است. ما این سالها را نداریم. در جواب کسانی که فردا از ما می‌پرسند در سالهای سیاهی که کمونیسم و همراه آن شرافت بشر را زیر یورش برده بودند، در سالهایی که کارگر بودن را دوباره با محرومیت و حقارت معنی کردند چه میکردید، نمیتوانیم پاسخ بدهیم «مشغول اصلاح حزب‌مان بودیم». دنیا با همه وسعتش آماده استقبال از کمونیسم مصمم و روشن‌بینی است که بخواد امروز از نو شروع کند.

منتشر شده در "کمونیست"، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره ۶۳، مهرماه ۱۳۷۰

بخشی از این مقاله در اولین شماره انترناسیونال، ارگان حزب کمونیست کارگری ایران، شماره یک، اسفند ۱۳۷۰ تجدید چاپ شده است.

کمونیست جدا میشوند. طرح این مطالبه هم از آن جهت ضروری بود که در این مورد مشخص، بدلیل شرایط ویژه کار و زیست این رفقا، امکان امکانسازی مستقل در کوتاه مدت برای آنها وجود ندارد.

۶ - جدایی امروز یک انشعاب از حزب کمونیست نیست. همانطور که به طرق مختلف و از جمله در پلنوم بیستم در توضیح رسمی علت جدایی خود گفتیم، جدایی من یک جدایی فردی از حزب کمونیست ایران به منظور تشکیل یک حزب کمونیستی کارگری است. من فراخوان جدایی به هیچیک از اعضاء و فعالین حزب کمونیست نداده و نمیدهم و کسی را به جدایی از حزب ترغیب و تشویق نکرده و نمیکنم. از بدو رسیدن به این تصمیم به رفقای حزبی و به خود رفقای دفتر سیاسی اعلام کردم که این تصمیم من قطعی است و آنها نیز میتوانند در قبال این عمل انجام شده تصمیم فردی یا جمعی خود را بگیرند. در طول این مدت حتی یک قدم برای مجاب کردن کسی به همراهی با خودم در این حرکت برنداشته‌ام و حتی از هر صحبتی با رفقای قدیمی و نزدیک خود که چنین شبهه‌ای بجا بگذارد اجتناب کرده‌ام. در کنفرانس فراکسیون تاکید کردم که اقدام من به معنی دعوت به یک انشعاب فراکسیونی نیست و قرار نیست حزب جدید توسط فراکسیون تشکیل شود. شخصا تنها از همراهی کسانی استقبال میکنم که مستقل از ترغیب و تشویق و بر مبنای شناخت تاکنونی خود از واقعیات سیاسی حزب و دنیای امروز بخواهند این راه را انتخاب کنند. من ادعایی نسبت به میراث سیاسی و مادی حزب کمونیست ندارم، به فعالیتی که تاکنون در حزب کمونیست کرده‌ام افتخار میکنم و حق کسانی را که بخواهند بعد از ما در حزب بمانند و تحت این نام فعالیت کنند برسمیت میشناسم. این برخورد برای من از سر بی نیازی و غلو طبع اخلاقی نیست. بلکه از اینرو است که شکل‌گیری حزب آتی را در یک فضای سیاسی و بر مبنای اصولی تسهیل میکند و هویت سیاسی شفاف‌تری به آن میبخشد.

در عین حال در این تردید نداشته‌ام که اعلام جدایی من با جابجایی‌های اساسی در حزب کمونیست همراه خواهد بود و نه فقط طیف همفکر من در این حزب با من این حزب را ترک میکند بلکه برای طیف وسیع‌تری تردیدهای جدی‌ای در مورد انسجام و ادامه‌کاری آتی حزب کمونیست ایران و توانایی رهبران بعدی آن در هدایت و اداره امور حزب بیار می‌آورد. از اینرو از پیش تصمیم خود را به اطلاع کمیته مرکزی حزب و بدنبال پلنوم، کل تشکیلات رساندم تا هر کس فرصت کافی برای تعمق درباره انتخاب سیاسی و کسب آمادگی برای وظایف عملی آتی خویش داشته باشد. بهمین ترتیب آمادگی خود را برای کار در یک دوره انتقالی، تا پلنوم بیست و یکم، و سازمان دادن یک جدایی منظم و با فرهنگ سیاسی متناسب با اصول کمونیستی اعلام کردیم.

۷ - متن کتبی اعلام کناره‌گیری قریب‌الوقوع خود را چند هفته قبل از پلنوم بیستم کمیته مرکزی در اختیار حزب گذاشتم تا در پلنوم مطرح شود. همچنین تصمیم خود را شفاها به اطلاع اعضاء کمیته مرکزی حزب رساندم. در پلنوم مختصراً درباره علل کناره‌گیری خود صحبت کردم. از جانب رفقای حاضر هیچ‌گونه بحث متقابل، سوال و یا اظهار نظری در مورد این تصمیم مطرح نشد. در پاسخ به پرسش یکی از رفقا، هریک از حاضرین به اختصار واکنش خود را در قبال این مساله اعلام کردند. من و سایر رفقای دفتر سیاسی همچنان خود را برای این ارگان تا پلنوم بیست و یکم، که ما رسماً از حزب کناره‌گیری خواهیم کرد، کاندید کردیم و همانطور که در گزارش پایانی پلنوم آمده است دو نفر ما به اتفاق آراء و دو نفر با ۱۱ رای از ۱۵ رای قطعی حاضر مجدداً به دفتر سیاسی انتخاب شدیم. هدف

خطر جدی یک «گما»ی سیاسی دیگر

رفراندوم مفروض، به جدائی رای نخواهند داد. نیروی سوسیالیسم در کردستان صراحتاً اعلام کرد که موضع آن در آنچنان رفراندوم، توصیه به جدائی نخواهد بود. اکنون هم فکر میکنم که این سیاست اصولی است.

اما ناسیونالیسم کرد، با چنان راه حلهای متمدنانه و امروزی، "مساله" داشت. و اوضاع فعلی، ناسیونالیسم کرد را در "چهارپارچه" در چنان موقعیتی قرار داده است که این معضل "لاینحل" و آویزان؛ و مردم کرد در بن بست و مساله "اتنیکی کرد"، از حق و امتیاز طلبی "دوگانه"، در ایران، و "چهارگانه" در کل منطقه برخوردار باشد. همانطور که ماجرای رفراندوم در کردستان عراق، در سال ۲۰۱۷، نشان داد، نه تنها با جدائی و استقلال در آن "پارچه" مخالفت شد، بلکه یک فاکتور مهم در شکست آن طرح، همکاری یکی از جریانات ناسیونالیست تشکیل دهنده حکومت اقلیم در کردستان عراق، اتحادیه میهنی کردستان عراق، با حکومت مرکزی عراق، حشد الشعبی و جمهوری اسلامی بود. "مساله کرد"، در منطقه که میتوانست با "طرح دفاع از استقلال کردستان عراق"، ۱۹۹۵، بطور واقعی برای همیشه حل شود، از جانب جریانات ناسیونالیسم کرد، با بایکوت روبرو شد.

به این ترتیب لاینحل گذاشتن مساله کرد و آویزان نگاهداشتن آن، موجب شده است که از یک طرف بحث حقوق "اتنیکی کرد" کماکان باز بماند و از طرف دیگر به عنوان ابزاری در معادلات و موازنه قدرت، هم بین حکومت‌های مرکزی و هم دولتهای منطقه و فرامنطقه ای وارد شود. عجیب نیست که "تلویزیون ایران انترناسیونال" که با پول شیوخ عربستان راه اندازی شده است، تریبون را در اختیار امثال "دکتر" کامران متین میگذارد تا صدای اعتراض نمایندگان "اتنیکی ترک" که در آن گفتگو "غایب" بودند در آید. که امثال "محمد آزادگر و هدایت سلطانزاده" بخاطر بی توجهی سازمان متبوع خود، راه کارگر، به مساله ملی ترک از آن انشعاب کنند و "در تشکیل جنبش فدرال دموکرات آذربایجان" نقش "مهمی" بازی کنند. اینها در برابر امتیاز طلبی ها و بازی کامران متین با "کارت اتنیکی کرد"، به گفته: سولماز حسنلویی و یاشار چرندابلی در مقاله مندرج در اخبار روز: "گریزان از خشونت، در رویای همزیستی"؛ [در دو برنامه ایران انترناسیونال: اولی با شرکت دادن علیرضا اردبیلی و آقای حسام دستپیش و دومی با شرکت آقای کامران متین و آقای تورج اتابکی، از همان ابتدای کار با نگاهی به ساختار و چینش مهمانان برنامه نشان دادند که "وزن سویی کرد" ماجرا در این برنامه بر وزن سویی ترک می‌چربید]. دیگر فعالان حقوق اتنیکی، نمودار رسم کردند و با آمار "پراکندگی" اتنیکیهای دیگر، از جمله ترک ها در مناطق و استانها، خط و نشان کشیدند که در برابر زیاده خواهی های ناسیونالیسم کرد در نقشه موعود "کردستان بزرگ" خواهند ایستاد. چه، به تعبیر آنان در بسیاری از مناطق نقشه مذکور "اکثریت" با "ترک"هاست. ناسیونالیسم کرد مجاز نیست با استفاده از "سلاح"، حق "اکثریت" را پایمال کند! ببینید به جنگ نغده در اردیبهشت سال ۵۸ چگونه نگاه میکنند:

"جنگ سولدوز/نغده یک مثال تاریخی مهم است. غرض از این نمایش قدرت، زمینه چینی برای الحاق سولدوز/ نغده به کردستان بود" (سولماز حسنلویی و یاشار چرندابلی- خط تاکیدها همه جا از من است)

اگر این مثال "مهم" تاریخی را در مقایسه با روایت "چمران" از همان

بحثهای داغ، پرحرارت و همراه با دُز بالائی از تحریک احساسات قومی - اتنیکی و باد زدن تعصبات به جغرافیای محل تولد، خبر از شکل دادن به یک آلترناتیو خطرناک در اوضاع فعلی میدهد. چندین بیانیه، مقاله، گردهمائی های تلویزیونی از جمله در "ایران انترناسیونال" و... حول یک اختلاف نظر پیرامون شیوه برخورد به اختلافات بین "گروه های متفاوت اتنیکی" بر صفحه سیاست جامعه ایران "مونتاز" شده اند. میگویم "مونتاز"، چون بطور واقعی معضل جامعه ایران مطلقاً تشنج های اتنیکی نیست. وجه مشخصه اوضاع کنونی؛ توسل به "خشونت" و یا "همزیستی" در چارچوب یک گفتمان "دموکراتیک بین الخلقی" نیست. این از بطن جامعه ایران و از بستر مبارزات مردم در نیامده است. گفتمان ایران "کثیرالملله" طرز فکر و شیوه فعالیت سیاسی برخی دوایر معین شبه آکادمیک و خرده بقایای "چپ خلقی" است.

اما این "گفتمان" بی پایه و ریشه که فقط بیان وارونه اعتقادات خرافی مردم عادی است میتواند بار دیگر، در دوره برزخ و استیصال ناشی از فقدان یک آلترناتیو پیشرو و قابل انتخاب از نظر سیاسی، جامعه ایران و مبارزات مردم را به مرگ مغزی دیگری گرفتار کند. همچنانکه در روزهای پر تاب و تاب انقلاب ۵۷، جامعه برای "اسلام" بپا نخواست، و اسلام و مسجد و آخوند با اینکه در حاشیه فراموش شده یک جامعه پا به سرمایه داری صنعتی گذاشته بود، اما خمینی و اسلامی ها کارگران اعتصابی شرکت نفت و کل جامعه را به حال کمای سیاسی کشاندند و آن سرنوشت تلخ و خونین را با همراهی "خودفریبانه" مردم بر جامعه تحمیل کردند، که دیدیم. این بار قرار است یک اعتقاد و باور وارونه دیگر، یک خرافه دیگر، یعنی تعلقات اتنیکی و تعصب به پیشداوریهای موهوم و خرافی، از حاشیه به متن سیاست آورده شود. "مساله کرد"، نقطه اتکاء و مرکز و محور دافعه و جاذبه، تواما، این "حفره سیاه" جدید است.

قبلاً در این مورد نوشته ام. مساله این است که به دلایل مشخص "معضل کرد"، و علیرغم اراده ما، به یک "مساله سیاسی" تبدیل شده است. جنبش ناسیونالیسم کرد و سرکوبهای حکومت های مرکزی اوضاعی را بوجود آوردند که در نتیجه چنان دلچرکینی و بی اعتمادی را در میان مردم مناطق کرد نشین بوجود آورد که گزینه جدائی از سایر شهروندان را به عنوان یک انتخاب، فعال کرد. یک راه حل واقعی این مساله که جنبش ناسیونالیسم کرد در پس سرکوبگریها و لشکر کشیها و قتل عامهای حکومت‌های مرکزی در دستور سیاست سوسیالیستی و پیشرو گذاشت و این نیروها را "ناچار" کرد که به چاره جونی آن فکر کنند، این بود که راه جدائی و یا به رفراندوم گذاشتن حل مساله؟ با این دستور که مردم کردستان بطور مشخص در ایران، آیا در یک انتخابات و رفراندوم آزاد به جدائی رای میدهند و یا ماندن با حق برابر شهروندی با بقیه مردم ایران؟ جریان پیشرو، به اتکاء نقشی که مردم کردستان در سیر تحولات انقلاب ۵۷ از خود بروز دادند و نیز برملا شدن ماهیت واقعی ناسیونالیسم کرد در تقابل با نیروهای پیشرو و خواستها و مطالبات مترقی، از جمله اعلام جنگ سراسری با کومه له سوسیالیست، و بند و بست و توطئه های پشت پرده و آشکار حزب دمکرات کردستان با جمهوری اسلامی، به این نتیجه واقعی رسیده بود که مردم کردستان ایران، در چنان

نیست] (همانجا)

اصلا متوجه هستند چه میگویند و این حرفها چه عواقب وخیمی دارد؟

جز این است که با اتنیکی کردن "هویت" منابع طبیعی جامعه ایران، بویژه در اوضاع بحرانی که مسبب آن جمهوری اسلامی است، هزار و یک پیشداوری و تعصب و جهالت و خودخواهی در میان "مردم محلی" را تحریک میکنند که در مقابل همدیگر دندان قروچه کنند و یکدیگر را لت و پار؟ جز این است که نفت خوزستان متعلق به اتنیک عرب و مردم محل است و در هر فردای اعلام حکومت مستقل یا خودمختار خوزستان، رسیدن حق به حق دار؟ این که تیغ گذاشتن روی شاهراگ حیاتی جامعه ایران است و بسیار بیش تر از ژست مدارا پناهی و مرزکشی با رقیب "مسلم" ناسیونالیسم کرد؛ بوی خون، فاجعه، اخراج و تصفیه غیر بومی ها، گرسنگی و قحطی و آوارگی میلیونی میدهد؟

و نقطه خطر همینجاست. اگر مشکل اتنیکی کرد را به یک مساله لاینحل تبدیل کرده اند، اگر خود جریانات ناسیونالیست کرد، یک مانع جدی بر سر راه حل تلخ و ناگزیر و تحمیلی "جدانی" و تشکیل دولت مستقل در هر "پارچه" ای بوده و کماکان هستند، وظیفه نیروهای "خیرخواه" مردم محروم و کسانی که خود را تحصیلکرده مینامند، این نیست که آنها هم معضلات و مشکلات اتنیکی دیگری را تا حد یک "مساله" سیاسی ارتقاء و سپس به جنگ و کشمکش بر سر قدرت سیاسی کش بدهند. پاسخ؛ تشکیل "جنبش فدرال آذربایجان" و اضافه کردن به مسائل "لاینحل" اتنیکی دیگری نیست که آنها هم درست "برابر با اتنیک کرد" به "کارت" بازی در دست نیروهای منطقه و یا بین المللی قرار بگیرند. واقعا که نمونه نقده یک مثال مهم تاریخی است!

اما متأسفانه، به نظر میرسد "افعالان هویت طلب"، جاده جهنم را در تلاشی آمیخته به حماسه برای هم وزن کردن سایر "سویه های اتنیکی" با سویه کرد، هموار کرده اند.

به جای احساس مسئولیت در برابر شیرازه مدنی جامعه ایران و افشاء و منزوی کردن ناسیونالیسم کرد و استقامت در برابر باج خواهی و مرعوب سازی سران و "سرکرده ها"؛ مدعیان فکر و اندیشه "دمکراتیک" که بعضا لقب "زندانی سیاسی و شکنجه دیده"، را هم یدک میکشند، فراخوان تعجیل در شکل دادن به خصوصیات مبارزه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی، به عنوان مطالبات و هویت طلبی های اتنیکی و قومی و زبانی، داده اند. کارگر اعتصابی در "هپکو" و "هفت تپه" به این ترتیب باید قبل از هر چیز برای خود روشن کند که آیا علیه خصوصی سازیها و جلوگیری از تعطیل محل کار و کارخانه خود، روزها به خیابان می آید؛ یا اینکه حساب خود را از کارگر ترک و عرب و لر و کرد سالها مقیم اراک و خوزستان جدا کند و در پی کشف محل تولد خود و یا اجدادش باشد؟ این رویه و این شیوه از پرووکاسیون آراسته به نوعی شبه سیاست "خلق"، با نفس منطبق زندگی و قوانین مبارزه طبقاتی در تعارض است. اما متأسفانه با همین موهومات و هویت های جعلی، عقب مانده ترین تعصبات و پیش داوریها و باورهای خرافی شهروندان را در لشکرهای مسلح به نفرت کور سازمان دادند و به جامعه یوگوسلاوی سابق خون پاشیدند و یک انقلاب واقعی را در ایران به خاک سیاه نشانند.

رویداد قرار بدهید، متوجه خواهید شد که دست بردن به اسلحه و قتل و کشتار مردم قارنا و قلاتان، دفاع از امر برحق "اکثریت" ساکنان "ترک" در برابر تجاوز "کرد" های مسلح که نماینده بخش ناچیزی از "اقلیت" اتنیکی نقده بودند، تلقی شده است. ببینید چگونه به استناد مثال مهم تاریخی نقده که مقدم بر آن اسم ترکی آن شهر آورده شده است، وعده هولناک پاکسازیهای قومی را در سرزمین هانی که بر اساس ترکیب ساکنان "اقلیت" و "اکثریت" اتنیکی هویت داده اند، رو به آینده نیز در برابر ما گرفته اند. جنگ نقده ادامه سهم خواهی و "هویت طلبی" اقلیت اتنیکی کرد در مقابل اکثریت ترک نبود. حزب دمکرات، غره از خلع سلاح پادگان مهاباد، در چارچوب شعار ناسیونالیسم کرد، "خودمختاری برای کردستان و دمکراسی برای ایران"، قصد داشت قدرت خود را نه تنها در برابر حکومت مرکزی که در برابر نیروی پیشرو و سوسیالیست کردستان نمایش بدهد. همان وقتها رژیم اسلامی به عنوان تتمه یورش گسترده به مردم کردستان، همین روحیات تعصب به محل سکونت اتنیکها را دامن میزد.

"سولدوز همان جایی است که شهید چمران می گوید: دروازه آذربایجان است و برای سیطره بر آذربایجان اشغال نقده ضروری بود." (از انتشارات سپاه پاسداران در باره جنگ نقده)

تحریک احساسات عقب مانده، در پرده ارانه یک "استراتژی بین الخلقی"، حتی به منابع طبیعی نیز سرایت کرده است، در مقابل زیاد خواهی های اتنیک گرایان مسلح کرد نوشته اند:

[برخلاف ادعای آقای احسان دست پیش که بدون سند ادعا کرده است در مناطق کردنشین، ابزار سرکوب و کنترل دست ترک هاست، نتایج تحلیل آماری «مرکز مطالعاتی تبریز» نشان می دهد که ۷۸ درصد مسنولین ارشد رژیم از اتنیک فارس هستند و تنها ۸ درصد آنها به اتنیک ترک تعلق دارند.] (سولماز حسنلویی و یاشار چرندابی، مقاله مذکور)

ملاحظه کردید؟ شهروند را با جایگاهش در تولید، و در سلسله مراتب اداری و ارگانه های نظامی در نظر ندارند، اینکه طرف سرباز باشد یا فرمانده نظامی و یا رئیس اداره و انباردار و نظافتچی اهمیت ندارد، مهم این است که به کدام اتنیک تعلق دارند. با این معیار دلخواهی، حرجی بر آن پاسدار ترک زبان یا "پیشمرگ مسلمان کرد" که در جوخه اعدام ایستاده است و تیر خلاص میزند، نیست چون بالاخره آن جنایت را در جغرافیایی انجام میدهد که اتنیک ترک یا کرد، در اقلیت اند! دلیل سرکوب مردم کرد را هم باید از روی آمار "مرکز مطالعاتی تبریز" تشخیص داد که نوشته اند، ۷۸ درصد از مسنولین ارشد از "اتنیک فارس" اند!

اما این اتنیک سازی را به هویت قومی منابع طبیعی هم سرایت داده اند:

[چندین دهه است که منابع طبیعی و معدنی آذربایجان همچون مس سونگون و رزقان و معادن طلای تکاب غارت می شوند و "مثال های فراوانی در مورد تنش های بینا اتنیکی در رابطه با مسائل زیست محیطی هم اکنون در ایران می توان برشمرد که عمدتا مربوط به خشکسالی، کمبود آب و به ویژه مباحث انتقال آب است که بین مردم محلی برخی مناطق استان های اصفهان، لرستان و خوزستان در جریان است و بی ارتباط با مسائل هویتی-اتنیکی هم

هنگام بر سر این تحولات اختلاف نظر های جدی پیدا شود و نتایج تاکتیکی و سیاسی متفاوتی هم از آن گرفته شود.]

۱. "فکت"ها برای ابراهیم عزیزاده، از متن بزرگترین زلزله سیاسی قرن و طلوع خونین نظم نوین جهانی، کُنده شده اند و در تلاشها برای ادامه حضور "کومه له در نوارهای مرزی"، مونتاژ شده اند. خود همین نکته نشان میدهد که فروپاشی دیوار برلین و نظم نوین، که دنیا را زیر و رو کرد و شیرازه مدنی جامعه عراق را از هم پاشاند، در کومه له جغرافیا، آنهم نه در شهرها، که در "اردوگاه های نوار مرزی کردستان" هیچ تاثیر و بازتابی نداشته است. اختلاف این نبود که گویا کسانی بودند که پایان جنگ ایران و عراق را انکار میکردند و یا "نظم نوین جهانی" را نادیده می گرفتند. اختلاف و علت جدائی کومه له از کمونیسم کارگری این بود که "کمیته رهبری کومه له" که اتفاقاً در آن دوره تحت هژمونی ابراهیم عزیزاده قرار داشت، اولاً:

با کشیده شدن جنگ ایران و عراق به مرزهای کردستان، و "قبل از پایان جنگ ایران و عراق"، نه "سرنوشت حضور در اردوگاه های پشت جبهه در داخل خاک عراق"؛ که "به استقبال" تن دادن به اردوگاه های تحت کنترل دولت بعث، رفته بود و با رهبری حزب و شخص منصور حکمت در این رابطه شدیداً درگیر شد. من اسناد مباحث مربوطه را منتشر کرده ام و قابل مراجعه اند. اختلاف بر سر "تحلیل انتزاعی" از آن اوضاع مشخص نبود، اختلاف بر سر دو نوع کومه له بود، کومه له به مثابه سازمان سیاسی و "کنکرت" و متعهد به مصوبات "کنگره شش"، یا کومه له "اردوگاه"؛ کومه له اردوگاه قبل از جدائی از کمونیسم کارگری، از حزب کمونیست ایران، مصوبات کنگره های ۲ و ۳ آن و از کومه له کنگره ۲ تا شش، فی الحال جدا شده بود.

۲. یک گرهگاه اصلی جدائی و انشعاب بر سر این بود که زیر سایه خونین "نظم نوین"، احزاب ناسیونالیست کرد در عراق به قدرت رسیدند. ابراهیم عزیزاده، اینجا هم مهمترین عامل جدائی و انشعاب را مطلقاً مسکوت گذاشته است.

آنوقتها بحث "جناح راست" کومه له، قبل از جدائی، این بود که کومه له باید به فکر یافتن "دوستان حال و آینده" در میان احزاب ناسیونالیست کرد عراق باشد که در پی "نظم نوین" تشخیص داده شده بود که به عنوان "مقامات حکومت محلی در کردستان"، ظاهر خواهند شد. اسناد این جدلها هم در دسترس است.

"موجودیت اردوگاهی"، که پس از "انشعاب از کمونیسم کارگری"، دیگر فلسفه وجودی کومه له فعلی نیز هست، هنوز هم اصل اختلاف است اگر بحثی از صف آرایی "چپ و راست" در میان باشد.

۳. بحث از تاثیرات "فروپاشی دیوار برلین" زیادی ناشیانه است. برای معماران بازسازی کومه له کردی، فروپاشی دیوار برلین به معنی نفرین کومه له کمونیست و دست شستن از هر شائبه کمونیسم در طول دوران فعال آن سازمان بود. فروپاشی دیوار برلین، تلاشها برای از سر گیری پروژه شکست خورده "ضرورت فعالیت به نام کومه له" و فعالیت به عنوان کومه له کردستانی را به دامان کومه له فعلی پرتاب کرد.

ابراهیم عزیزاده میگوید: جدا شدن "سازمان زحمتکشان" هم مثل جدا شدن کومه له از کمونیسم کارگری، "انشعاب" بود که:

[در شرایطی اتفاق افتاد که تب "اصلاحات سیاسی" ایران را فرا

دوستان محترم! زندگی مردم ایران و سرنوشت مبارزات آنان را با سموم اتنیک گرانی و تعصب و جهالت به جغرافیا و محل تولد آلوده نکنید. مبارزه کارگران ایران، تلاشهای عظیم مدافعان آزادیهای مدنی و حقوق شهروندی را در سناریوهای تغییر رفتار رژیم اسلامی و نقشه های ایران انترناسیونال و شیوخ خلیج، به منظور غرق کردن جامعه ایران در تصفیه حسابها و پاکسازیهای قومی، ننویسید. قرار نیست بار دیگر جامعه ایران و مبارزه کارگران ایران را یک گرایش عقیم، خرافی، ناموجود و حاشیه ای، این بار اتنیک و قومی، به جای اسلامی سالهای ۵۷، به حالت کمای سیاسی بکشاند. با این اتنیک گرانی و قوم پرستی تان، "توی دهن" مدنیت جامعه ایران نزنید و مهره های دولت "دمکراتیک خلق ها و اتنیک های قومی ایران" را برای رژیم چینی ها و نویسندگان و معماران سناریو "سیاه" نچینید.

در برابر این بی مسئولیتی و بی بند و باری سیاسی، باید قاطعانه ایستادگی کرد.

ایرج فرزاد

۱۷ اوت ۲۰۲۰

از خام اندیشان برحذر باشید

ابراهیم عزیزاده در تازه ترین اظهارات خود، تلاش کرده است که اصل مساله مورد اختلاف در صفوف کومه له فعلی را از انظار پنهان کند. گویا در آن مباحث: "در عین اینکه سایه روشنی از تفاوت نظر را در خود دارند، اما اختلافات جدی نیستند و بزرگنمایی می شوند".

دلیل هم می آورد: "انشعاب مهم که در گذشته در حزب کمونیست ایران اتفاق افتاده اند، انشعاب سال ۱۹۹۱، و انشعاب سال ۲۰۰۰:" انعکاس تحولات مهم سیاسی و اجتماعی در صفوف تشکیلات ما بودند"

من بخاطر اینکه روشن کنم که پنهان کردن اصل موارد اختلاف در هر دو مورد که بطور یکسان و بسیار آگاهانه و با هدف از پیشی از هر دو به عنوان "انشعاب" از آن اسم برده میشود، درز گرفتن مهمترین فاکتورهای سیاسی است، عین عبارات را اینجا نقل میکنم:

["انشعاب حزب کمونیست کارگری در شرایطی اتفاق افتاد که جنگ ۸ ساله ایران و عراق به پایان رسیده بود، حوادث مهمی در حاشیه آن در حال وقوع بود، سرنوشت ادامه مبارزه مسلحانه، سرنوشت استفاده از امکانات مرزی، سرنوشت حضور در اردوگاه های پشت جبهه در داخل خاک عراق، همگی زیر سنوآل رفته بودند. متعاقب آن حمله عراق به کویت، تهدیدات جنگی آمریکا بر بالای سر کل منطقه، بلوایی به پا ساخته بود، صحبت بر سر "نظم نوین جهانی" بود. در سطحی دیگر شاهد سقوط دیوار برلین و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بودیم. بسیار طبیعی بود که در آن

گرفته بود]

"نفوذ" دارد.

چند نکته کوتاه در باره تیتراژ نوشته اخیر ابراهیم علیزاده "اختلافات جدی نیستند و بزرگنمایی می شوند".

شاید این جمله را برای خاطر جمع کردن امثال "کمیته مرکزی یک سازمان چپ" نوشته باشد. چه، این خود ابراهیم علیزاده بود که طرح ها و سیاستهای "چپ" کنونی کومه له را برای ایجاد "قطب سراسری چپ"، با برجسپ توهین آمیز رفتن در پی "نخود سیاه" بدرقه کرده بود. معنی واقعی اش این است که او هم این چپ را جدی نمی گیرد. در نشست حضوری، "دیپلومات" میشود و نان به قرض میدهد، اما رو به چپ درون خود، و در غیاب و پشت سر، آنان را تحقیر و مسخره میکند. این دو رونی سیاسی، البته از مختصات چپ غیر اجتماعی است. با اینحال همین دوگانگی و دو رونی سیاسی، جوهر سترونی افق سیاسی چپ سراسری و محلی (در اینجا کومه له کردستانی) و نمونه "وحدت جدی" بین عده ای است که دقیقاً میدانند با هم "رو راست" نیستند.

اما انکار "جدی" بودن اختلافات، معنی زمینی دیگری دارد. تعدادی استعفا داده اند، عده ای صریح محورهای اختلاف را علنی نوشته اند و روشن است که آنچه سیاست "راست" نامیده شده است، در تصمیمات، و مواضع ابراهیم علیزاده و نزدیکان او لانه کرده است. میشنویم که بحث از "مهندسی انتخابات" و عضوگیری غیر قانونی و فله ای مطرح است. لحن "مودبانه"، امثال حسن رحمانپناه در برابر کسانی که از آن اختلافات "حرف" زده اند و یا نوشته اند، نشان میدهد که واکنش ضد "بزرگنمایی"، هیچ تاثیری نداشته است. این انکارها و بروی خود نیاوردهای مؤزیک پسند، تلاش برای حفظ چپ شبه مجاهدینی در کردستان است. اما این چپ، و کل موجودیت آن در "اردوگاه" تحت الحفظ "دولت محلی کردستان" قرار گرفته است. این اردوگاه باید در مقابل رقبای قدر، خودی های سازمان زحمتکشانی ها، و رقبای "چهار پارچه"، محفوظ قلمداد شود و اختلافات "بزرگنمایی" نشوند. موجودیت سیاسی به عنوان اردوگاه، در عین حال در "تعداد" ساکنین ضرب میشوند که طبق آن مقرری و "هزینه" اردوگاه و "ارگان" ها، بر آورد و دریافت شود. موقعیت شبه مجاهدینی را چنان به عنوان "دیفالت" خود فرض کرده اند، که هر شک و شبهه در مورد مقدار و منابع دریافتی، موجب تنبیهات، انتساب به "نفوذیهای کمونیسم کارگری" و تکرار شرم آور ماجرای "انقلاب ایدئولوژیک" درون مجاهدین است. سکوت مطلق در باره تغییر ماهیت کومه له فعلی به "اردوگاه" تحت الحفظ، در بررسی ریشه "سیاسی" اختلافات چه تاریخی و یا جاری، و پُر: "کومه له" (اردوگاه) سر جای خود است و "بیبدی نیست که با این بادها بلرزد"، پنهان کردن اصل مساله است. ابراهیم علیزاده و سرداران صف مقدم، از قبیل حسن رحمانپناه و جمال بزرگپور، شاید بتوانند با شمشیر دولبه تمسخر غیابی و تملق متقابل حضوری؛ "چپ سراسری" را "دنبال نخود سیاه" بفرستند و یا در میان آنان "نفوذ" دست و پا کنند، اما چپ واقعی و جدی بیرون و درون که به سنتها و سیاستهای کمونیسم کارگری و کومه له کمونیست پای بند است و متعهد، نباید در این میدان وارد، و "بازی" داده شود.

ابراهیم علیزاده با "انکار" هر گرایش مدعی چپ؛ و اعلام اردوگاه تحت قیمومیت ناسیونالیسم کرد، به عنوان کومه له، چون آش خاله، عملا میدان را برای هر کس که بخواهد کومه له کمونیست و سنتهای ضدناسیونالیستی اش را در درون فرقه فعلی از هجوم ناسیونالیسم کرد و ناسیونالیسم چپ سراسری در امان نگاه دارد،

لااقل "شبه" توضیحی بدهید که همان وقتها، آنها تحت فشار ما، ناچار شدید بپذیرید. جدا شدن سازمان زحمتکشان اصلا "انشعاب" نبود. اینها پشت گرم به حمایت اتحادیه میهنی، خیز برداشته بودند که کومه له وقت، فیفتی- فیفتی تقسیم شود. آن "انشعاب" در نتیجه دخالت فعال ما، در واقع اعلام شکست یک کودتا در روز روشن بود. ما بودیم که گفتیم و نوشتیم، علیرغم هر اختلاف سیاسی، کومه له وقت را کومه له رسمی میشناسیم و به هیچ "جگرکی" اجازه نمیدهم که با سرقت نام کومه له، دکه یک سکت ضد کمونیست را علم کند. ابراهیم علیزاده با تراشیدن دلیل سیاسی، گردنه بگیری و باج خواهی قوم پرستان را "انشعاب" مینامد تا مقاومت کمونیستهای بیرون و درون را بی ارج و قرب کند و بار دیگر بر هم سرنوشتی سیاسی با کودتاچیان شکست خورده، تاکید کند و دل آنان را بدست آورد.

او که فکر میکند موجودیت اردوگاهی، میتواند سرانجام "چپ درونی" را مرعوب کند، نمونه "آش خاله" را از زبان "یکی از سازمانهای چپ" به رخ مخالفان کشیده است:

[«اخیرا با چند تن از رفقای کمیته مرکزی یکی از سازمانهای سیاسی چپ ایران جلسه ای داشتیم که در آن در مورد همین مسئله اختلافات درونی حزب کمونیست بحث می کردیم، این رفقا با احساس مسئولیت و نگرانی از عواقب این بحث ها، می گفتند: "نباید با سرنوشت تنها جریان چپی که پایش روی زمین است و نفوذی در جامعه دارد بازی کنید"]

موجودیت اردوگاهی و اسباب کثی یک سازمان سیاسی سابقا کمونیست به بستر ناسیونالیسم کرد، "مساله" نیست. مهم این است که کومه له فعلی، "تنها جریان چپی است که پایش روی زمین است و نفوذی در جامعه دارد". این موضع "کمیته مرکزی یک سازمان چپ" قطعا کمونیستها را که خاطره بسیار تلخ و مرگباری از نفوذ "چپ اسلامی" که بسیار هم بیشتر "پایش روی زمین بود"، دارند، مرعوب نمیکند. لابد "چپ" درون کومه له فعلی میدانند که موضع این نوع "کمیته مرکزی سازمان چپ"، در رابطه با جنگ حزب دمکرات علیه کومه له چقدر با احساس مسئولیت و نگرانی بوده است؟ این چپ از همان دوره عروج حزب کمونیست ایران، و برافراشتن مارکسیسم انقلابی در درون کومه له، از مخالفان سرسخت و کینه توز کومه له کمونیست بوده اند و کماکان نسبت به آن تاریخ ارزیابیها و مرز بندی هایشان را حفظ کرده اند. مدح و رسای کومه له فعلی به دلیل مات و مبهوت نمایی از "نفوذ اجتماعی" یک سکت محبوس در اردوگاه نیست. نفوذ اجتماعی کومه له کمونیست بر آمده از کنگره های ۲ تا ۶ کلید داران "چپ سراسری" را به انزوا کشانده بود و آنان طی همه سالهای قبل از "نظم نوین" در سالهای ۱۹۹۱ علیه کومه له کمونیست نفرت قورت میدادند. تملق فعلی این چپ به کومه له کنونی، تقدیس "بازسازی کومه له کرد" و دلگرمی دادنها در فاصله گرفتن باز هم بیشتر و نفرین کمونیسم کارگری است. بعید میدانم کسی این سالوسی و ریاکاری دو جانبه را جدی بگیرد، چه این کومه له "پا بر زمین" و دارای نفوذ اجتماعی آن ایام بود که از جانب رهبری همین "چپ" اکنون خودی امثال علیزاده؛ "پول پوت" نامیده میشود. تملق کنونی حافظان این چپ از کومه له فعلی، نشان خویشاوندی ناسیونالیسم چپ در افق سیاسی جریانات "سراسری" و "محلی" است. ابراهیم علیزاده، شاید ناخواسته، و از روی تداعی معانی، اعلام کرده است که کومه له فعلی نیروی پا بر زمین همان ناسیونالیسم چپ در "کردستان" است که بر آن چپ سراسری

در قبضه کنترل انحصاری خود و حلقه وفاداران گرفته است. گرچه سرنوشت رقت انگیز پیشقراولان "بازسازی کومه له زحمتکشان"، مهندسی سکت‌های مُنحجر ناسیونالیستی و ضد کمونیست را با موانع جدی روبرو ساخته است، اما من فکر میکنم مبارزه برای احیاء یک کومه له کمونیست، پس از این همه سال، دیگر در بیرون از همه دوایر "طیف کومه له" کردی است.

شرایط برای دفاع از یک کومه له کمونیست، از نظر دیگر به کلی تغییر کرده است. بخش‌هایی از مدعیان کمونیسم کارگری، اکنون همراه کومه له فعلی با "چپ سراسری" که دیدیم در طول دوران موجودیت اش و تاکنون نیز، چشم نداشتند و چشم ندارند کومه له کمونیست و کمونیسم کارگری را ببینند، وارد ائتلاف و اتحاد برای تشکیل "بدیل" سوسیالیستی شده اند. "عباس توکل" و "فدانیان کمونیست" برای اینکه خاطر یاران جدید خود را آسوده کنند، درست در گرماگرم آن مغازه سیاسی، بار دیگر اعلام کردند که نه تنها با "حزب کمونیست" و کمونیسم کارگری، که از همان ایام جنگ نظری مارکسیسم انقلابی با پوپولیسم و سوسیالیسم خلقی، مرز روشن و "آشتی ناپذیر" را حفظ کرده اند. این چپ سراسری همراه با "نیروی پا بر زمین" خود در اردوگاه جغرافیای کردستان، از کمونیسم کارگری نیرو کَنده است. مولفین جدید چپ سراسری، از موضع توسری خورده، نمیتوانند مدعی دفاع از سنت‌های کومه له کمونیست باشند.

ایرج فرزاد

۷ سپتامبر ۲۰۱۲

گریپاچ

جمال بزرگپور خیال میکند میتواند آنقدر توی سر مخالفان بیرونی و درونی بزند که "بالا بیاورند" نوشته است:

"لطف کنید به ما بگویند، شما که در فاصله بین کنگره ۲ تا ۶ دریافت کمک مالی از حکومت فاشیستی بعث را مجاز دانسته اید و سالانه مقادیر کلان آن هم به حساب همان سازمان مرکزی حزب که شما نیز در آن فعالیت می کردید، و اریز می شد، با کدام منطق امروز دریافت کمک ناچیز از حکومت محلی کردستان را این چنین مورد حمله قرار می دهید؟"

چند نکته "جزئی" را جهت اطلاع افکار عمومی توضیح میدهم:

۱. در "فاصله بین کنگره ۲ تا ۶ کومه له"، تشکیلات کومه له اساساً در داخل بود و در کنگره ۶ بطور مشخص در رابطه با تغییر ماهیت سیاسی کومه له به "اردوگاه"، قرار و قطعنامه مصوب وجود دارد.

۲. دریافت کمک مالی از "حکومت فاشیستی بعث" در کنفرانس ۶ کومه له (مهر ماه ۱۳۶۰)، و مدت کوتاهی پس از کنگره ۲ کومه له (فروردین ۱۳۶۰)، تصمیم گیری شد که پس از تشکیل حزب کمونیست ایران در کنگره موسس، طبق قرار "حقوق ویژه کومه له"، مورد تایید حزب نیز قرار گرفت. آن کمک‌ها، اساساً در رابطه

با "کومه له" بود. "سازمان کردستان" حزب تازه تاسیس، "بخش ناچیز" از مبالغ دریافتی را به حزب سراسری اختصاص میداد. ۳. دریافت "کمک ناچیز" از "حکومت محلی کردستان" در کانتراست "مبالغ کلان" از "حکومت فاشیستی بعث" قرار داده شده است تا بر موجودیت "اردوگاهی" و اسارات آدم‌ها در اردوگاه‌های تحت الحفظ شبه مجاهدینی سرپوش گذاشته شود:

اولاً: مبالغ دریافتی از "حکومت محلی کردستان" چندان هم "ناچیز" نیست.

ثانیاً: منابع آن کمک‌ها، و بویژه "مقرری" های "کلان" طی سه چهار سال اخیر، "حکومت محلی کردستان" نیست، بلکه "به واسطه" آنها از جمله از عربستان و آمریکا است.

ثالثاً: اگر صندوقدار مبالغ دریافتی در فاصله کنگره ۲ تا ۶ و ارگان "تشکیلاتی" که بر حساب و کتابها نظارت داشت و در مقابل ارگانهای بالاتر کومه له و حزب کمونیست مسئول بودند و پاسخگو، در سکت‌های اردوگاهی همه چیز از جمله "منبع اصلی" کمک‌ها و "میزان" آن سر به مهر و در قبضه روسای مادام العمر و محفل و وابستگان مربوطه؛ و اسناد مالکیت بر اموال "منقول و غیر منقول" به نام آنهاست. در کومه له کنگره ۲ تا ۶، اصول، پرنسپ و شفافیت بر "روابط خارجی" و "دیپلوماسی" حاکم بود، در سکت اردوگاه نشین، پرنسپ فروشی، پنهان کاری، اطاعت از زندانیان "اردوگاه" و معامله و رسم و رسوم باندهای غیر سیاسی حکم میراند.

جمال بزرگپور، بهتر است بفهمد، که با شیوه مسعود رجوی: "آنقدر توی سرتان میزنیم که بالا بیاورید"، نمیتواند مدافعان کمونیسم را در برابر بی پرنسپیی ها و "کومه له" فروشی ها به سکوت وادار کند. سرانجام کسانی که میخواستند در مسابقه "بازسازی سازمان زحمتکشان" و "ضرورت فعالیت به نام کومه له"، همین حرف‌های امثال بزرگپور را بزنند، هنوز درس "عبث" نشده است. کودتای "فیفی - فیفی" و با حمایت و "پادرمیانی" "حکومت محلی کردستان" در عمل با دخالت ما کمونیستها مفتضحانه شکست خورد. "قبضه کردن" پولهای دریافتی از "حکومت محلی کردستان"، انگیزه اولیه سرهم بندی کردن "روند سوسیالیستی"؛ و "عدم شفافیت مالی" و معامله در جهت منافع شخصی با "هدیه های ناچیز"، دلیل اصلی فروپاشی بعدی آن بود.

آویزان شدن به فالانتریزم کومه له اردوگاه و روی آوری به تحریک و بسیج تعصبات عقب مانده "طیف کومه له کورد" در رابطه با غیر خودی ها؛ و تعرض ضد انتقادی علیه خودی ها، دست و پا زدنهای مذبحخانه برای به تاخیر انداختن شکست و فروپاشی دیگری در سکت سازی از یک سازمان سابقاً سیاسی است.

۴ سپتامبر ۲۰۲۰

لینک به زندگی نامه من:

زندگی... و زندگانی من

سیل خانه ام را برده است، اما بگذارید فوائد باران را شرح دهیم

نکاتی در رابطه با اختلافات در کومه له فعلی

اکنون برای هر کس که مجادلات و مباحث جاری بین طرفداران خطوط مختلف در کومه له را تعقیب کرده باشد، روشن است که شکاف جدی است. اما جدی بودن این شکاف به معنی وجود دو گرایش متضاد از نظر سیاسی و دو نوع تبیین کاملاً متباین از "کومه له" نیست. در این رابطه برخی از مواضع طرفین این کشمکش، گویا هستند. جهت اطلاع خوانندگان، من قبل از نوشتن این یادداشت توهم داشتم که آیا میتوان "چپ" فعلی کومه له را وادار به اقدامی جدی کرد؟ مواضع این چپ من را به این نتیجه رساند که از هرگونه ابهام و خوش باوری دست بردارم.

به این جملات توجه کنید:

"چند ماه قبل از کنگره ۱۶ کومه له در سال ۲۰۱۴ پروزاتی از اختلافات به شیوه‌ای غیر سیاسی و بیشتر بصورت اتهاماتی از جمله تعطیل کردن اردوگاههای کومه له، حذف رفیق ابراهیم از دبیر اولی کومه له و گرایش به حزب کمونیست کارگری و ... از طرف تعدادی از رفقای طرف مقابل و در سطح وسیعی در درون تشکیلات اشاعه داده شد که در کنگره فوق ناکام ماندند."

پس فاصله گرفتن از کومه له به عنوان موجودیت اردوگاهی، که زمینه و پیشینه آن به تفصیل در اسناد ضمیمه در دسترس خواننده است، "اتهام" است، پس گرایش به مباحث "کمونیسم کارگری"، "شایعه" است!

جدال بر سر اینکه کومه له اردوگاه است یا تشکیلات شهرها، سابقه دیرینی دارد. موجودیت اردوگاهی و کومه له به مثابه اردوگاه یکی از مهمترین نقطه شکافها در رهبری حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن، کومه له، بود که من، اسناد و مباحث آن را منتشر کرده ام و از تکرار جزئیات آنها صرف نظر میکنم. نگاهی به آن اسناد، نشان میدهد که پیش فرض گرفتن موجودیت سیاسی "کومه له" به مثابه اردوگاه، درست وقتی که این اردوگاه تحت اداره و نظارت و کنترل احزاب حاکم در "اقلیم" کردستان عراق است، انکار سیل و نوشتن انشاء اندر فوائد باران است.

دقت کنید که مباحث میانی کمونیسم کارگری، در حزب کمونیست ایران شروع شد و کنگره های دو و سه حزب کمونیست ایران آن بحثها را "باور مشترک" میدانست. کومه له، پس از کنگره موسس، ادامه تکامل محفل سیاسی و "تنها" کنگره آن یعنی کنگره موسوم به کنگره اول نیست. بنابراین وقتی ما از کومه له و حزب کمونیست ایران حرف میزنیم، بحث از یک عبارت و یک لقب و یک شبخ مرموز نیست که انگار به همان اندازه که محصول کنگره اول "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران" است، محصول کنگره های ۲ تا ۶ نیز هست. کومه له پس از کنگره ۲ یک خط فاصل سیاسی-فکری-سیاسی و سبک کاری را با "محفل" و محفلیسیم پوپولیستی ترسیم کرد و در کنگره ۳ خود، برنامه حزب کمونیست را به تصویب رساند.

بحث اینکه کومه له اردوگاه است یا سازمان سیاسی کارگران و زحمتکشان در شهرها، بحث های پر حرارت در صفوف کومه له؛ و از "مصوبات" کنگره ۶ کومه له و یکی از پایه های کمونیسم کارگری در "کردستان" است. بطور مشخص سمینار دوم "مبانی کمونیسم کارگری"، مرداد ۱۳۶۸- اوت ۱۹۸۹ این عنوان را دارد: "کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان". این بحث هم ضمیمه این یادداشت است. بدون دفاع از این موجودیت عینی و اسناد مصوب، چه در حزب کمونیست ایران و یا سازمان کردستان آن، به عنوان کومه له کمونیست و حزب کمونیست ایران، مرزبندی و صف آرایی بین کمونیسم و ناسیونالیسم، بی معنی است.

از این نظر، این مساله که جناح به اصطلاح چپ، "اتهام" مینامد، در حقیقت به این معنی است که اینها خود را موظف و مکلف به دفاع از کومه له کمونیست کنگره ۲ تا ۶ نمیدانند و حزب کمونیست ایران را با کنگره های آن برسمیت نمیشناسند. حزب کمونیست ایران، پس از کنگره سوم و در پی اتفاقات پس از جنگ خلیج و به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست در اقلیم کردستان عراق، "وجود خارجی ندارد". ارجاع به مصوبات یک پدیده ناموجود در این اختلافات از پدیده های عجیب و غریب است. این را بروشنی در پاتک های جناح ابراهیم عزیزاده میبینیم. "هیات اجرایی" حزب کمونیست ایران که بر روی کاغذ بالاترین ارگان حزبی و از جمله ارگان مافوق سازمان بااصطلاح کردستان آن نیز هست، در عمل پانین تر از هر عضو ساکن در اردوگاه است. خود این جناح دارد میگوید حزب کمونیست ایران، "کشک" است و "پلاتفرم" های آن برای "ایجاد قطب چپ" با جریانات "سراسری" سرگرم کردن خود با "نخود سیاه" است.

این اولین پاشنه آشیل طیف مدعی چپ است که بطور واقعی مخالفت با ابراز وجود اردوگاهی کومه له را پس از این همه سال، "اتهام" میدانند. دقیقاً همینجاست که به جای اینکه آن اتهام را بپذیرند و دلایل خود را برای "حذف" سیاستها و مواضع ابراهیم عزیزاده در راس کومه له موجود، مستدل کنند، اصل صورت مساله را حذف کرده اند تا اختلافات را با پذیرش کومه له پس از تبدیل شدن به اردوگاه و با قبول آن به عنوان اردوگاه بنویسند. اگر دفاع از موجودیت عینی و واقعی حزب کمونیست ایران و کنگره های ۲ تا ۶ کومه له را که مشخصاً در کنگره شش تصمیماتی برای فاصله گیری قطعی از موجودیت اردوگاهی را به تصویب "رهبری" کومه له وقت رساند، "اتهام" تلقی کنند، از نظر ماهوی چه تفاوتی بین این چپ و دیگر مدعیان "بازسازی کومه له زحمتکشان" وجود دارد؟ اگر قسم و آیه می آورند که والله بالله و "به خون شهیدان قسم" مخالف کومه له اردوگاهی نیستند، از تمام بحثها و جدلهایی که "قبل از انشعاب از کمونیسم کارگری" در خود تشکیلات کومه له و حزب کمونیست ایران در باره خطر سقوط سیاسی کومه له و از کف رفتن استقلال سیاسی آن با تن دادن به موجودیت اردوگاهی، تبری میجویند؛ برآستی چرا از اتهام "تعطیل کردن" اردوگاه میترسند و تداعی شدن با کمونیسم کارگری را "شایعه" میدانند؟ چرا میتوان تغییر ماهیت مجاهدین را از یک سازمان سیاسی مذهبی در داخل ایران به کمپ نشینان تحت حمایت دولتها، چه در عراق و یا آلبانی، براحتی "فرقه"، "سکت های فالانژ" نامید، اما اگر در برابر چشم جامعه می بینند که از استقلال سیاسی کومه له سالهای بین کنگره ۲ تا ۶، چیزی باقی نمانده است و موجودیت اردوگاهی را با پول دولتها حفظ کرده اند، "کومه له" رونین تن نمیتواند "سکت غیر سیاسی" نامیده شود؟ "منبع" آن کمک های مالی و "جغرافیا"ی اردوگاه؛ راز وحشت از این "اتهام" را برملا میکند. جغرافیای

با عبارت پردازی ها و اعلام تعلقات عرفانی به "حاکمیت شوراها" و خود فریبی ها برای "تشکیل قطب چپ سراسری"؛ دارند خود را از یک مبارزه جدی علیه تغییر ماهیت سازمان سیاسی کومه له با یک تاریخ شناخته شده و مکتوب و مستند، و سپس قوام گرفته و تغییر ماهیت داده به عنوان یک سکت اردوگاهی، کنار میکشند. ابراهیم عزیززاده هم وقتی فهمیده است که این مدعیان "چپ"، تعلق به تاریخ کومه له کمونیست را "شایعه" میدانند و مبارزه با سکت اردوگاهی را "اتهام"، با تحقیر و خفت و خواری، آنان را دنبال "نخود سیاه" ایجاد قطب "چپ سراسری" فرستاده است.

با همه اینها، به نظر میرسد که تبدیل کردن سازمان سیاسی کومه له به یک سکت و یا خرده سکت‌های متحجر و اردوگاهی، براهتی نسخه مجاهدینی نیست. مقاومت "چپ" که به وجدان انسانی خود رجوع میکند و علنا در برابر قبضه امکانات و مهندسی انتخابات و تحقیر کمونیسم و خوش رقصی برای ناسیونالیسم کرد در جهت به سرانجام رساندن "انقلاب ایندولوژیک"، ایستاده است، این حقیقت را نشان میدهد که حلقه دیگری از پروژه سقط شده "بازسازی سازمان زحمتکشان" و "ضرورت فعالیت به نام کومه له" (روند باصطلاح سوسیالیستی) برای تبدیل قطعی ته مانده کومه له سابقا کمونیست به فرقه های اردوگاهی که با هر جک و جانور ناسیونالیستی و اسلامی حاضر است کنار بیاید و کمونیسم را نفرین کنند؛ به دست انداز افتاده است. این مقاومت، اما، هنوز غریزی و دفاع از صیانت نفس است.

باید کل حقیقت و تاریخ کومه له کمونیست را برای نسل جوان گفت. معلوم است که چپ در پی حفظ شرافت و حرمت و حیثیت سیاسی خود است. اما معضل پیش رو، نه اخلاقی و شخصی که تماما سیاسی است. اگر "قبضه کردن" امکانات در دست کمیته رهبری کومه له اردوگاه و ابراهیم عزیززاده، میتواند طیف وسیع و بی خبر را، بطور "فله" ای به سکت کومه له اردوگاه جذب کند، این شیوه تماما دفاعی و در پیش گرفتن راه خلاص خود، و "فرار" از مهلکه است. استعفاها تاکنونی این را نشان میدهد. بازگونی و تکرار مکرر یک تاریخ پر از عظمت و افتخار و نبرد بر سر آرمانهای کمونیستی در سیر تاریخ کومه له سیاسی و کمونیست و اعلام تعلق به آنها با سر بلند و با غرور و حق بجانب؛ و بازتکثیر اسناد و مدارک آن دوره پر تحول، ضمانت است و تعهد در برابر سرنوشت سیاسی نسل جوان و در عین حال تنها میدان ظاهر شدن مدعیان چپ در سیاست کلان و نه از موضع "رفع اتهام" تعلق به آن تاریخ.

واکسینه کردن جامعه در مقابل شیوع سموم ناسیونالیستی و تعصبات و خرافه های سکت گرایی ناسیونالیستی، بویژه در دوره پر تحول کنونی، یک وظیفه عاجل است. آیا "چپ" در کومه له فعلی وظیفه ای برای خود قائل است یا کماکان به "دفاع از خود" مشغول میماند و در جنگ فرسایشی جناح ابراهیم عزیززاده و شوالیه های او در "خط مقدم"، با خط و نشان های: "آزموده را آزمودن خطاست"، نیرو از دست میدهند؟

ایرج فرزاد

۳۱ اوت ۲۰۲۰

ضمیمه ۱: ۹ مبحث

ضمیمه ۲: سمینارهای مبانی کمونیسم کارگری

اردوگاه در "کردستان" قرار گرفته است و منبع کمک مالی و نگرهبانان و زندانبانان اردوگاه، "دولت اقلیم در کردستان عراق" و یا با "واسطه گری" خودی های "کرد". پدیده کومه له اردوگاه، ماهیتا با کومه له کنگره ۲ تا ۶ متفاوت است. دریافت مبالغ و مقرری های ده ها هزار دلاری حتی برعکس دورانهای گذشته، نه تنها به اطلاع همان اردوگاه نشین ها، نمی رسد، بلکه یک منبع معامله و منافع شخصی و مهمتر از آن منشاء غرق شدن سکت ایجاد شده در فساد سیاسی و مالی است. جریانات سکت و فرقه اردوگاه نشین و مواجب بگیر، حتی هیچ قرابت "سیاسی" با محفل "کنگره اول" سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران ندارد. آن محفل صرفنظر از آلودگی به ناسیونالیسم کرد و تعلق به سوسیالیسم دهقانی، جمعی از انسانهای انقلابی، شریف، راستگو و "مستقل" و "سیاسی" و متعهد به مردم بود. کومه له فعلی اردوگاه به این اعتبار حتی نتیجه تکامل و دگردیسی آن محفل و یا "بازسازی" آن هم نیست. این "سکت کردی"، محصول جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱، رسیدن جنگ ایران و عراق به مرزها، و شکل گیری دولت "اقلیم" در سیری از جنایت و آدمکشی و قتل ها و تصفیه های خونین بین جناح ملانی- پارتی است. موجودیت عینی این سکت باید نشانه باشد، نه سابقه و پیشینه افراد در "تاریخ" کومه له. تقی شهرام، جواد قاندى، تراب حق شناس و "بخش م.ل" نیز زمانی در راس سازمان مجاهدین خلق بودند. ندیدن این سیر که تعدادی از کاره های کومه له پیشین، در راس سکتها و خرده سکتهاى اردوگاهی قرار گرفتند، اشتباه مهلکی است که به احتمال زیاد از همان جاذبه سیاست در جغرافیای "کرد"ها سرچشمه میگردد.

میگویند آخر ما بر سر شیوه حاکمیت با کمیته رهبری فعلی و ابراهیم عزیززاده اختلاف داریم. مادام که به صراحت از "کومه له کمونیست"، که با مصوبات رسمی خود در کنگره های یاد شده، تعریف میشود، خود را تداعی نکنند و تعلق سیاسی خویش را به آن بدون ترس از "اتهام" علنا اعلام نکنند، بحث حاکمیت شورانی از سوی "چپ" در مقابل بند و بست با ناسیونالیسم کرد از طرف "راست"، از محدوده "جدالهای درونی" در سکت اردوگاهی، فراتر نمیرود. در "روزآوا" هم از "خود مدیریتی" و "برابری زنان" بحث میکنند، تردیدی هست که طرف تا مغز استخوان به ناسیونالیسم کرد و "تمدن هلال زاگرس" اوجلان تعلق دارد و تماما وابسته و مطیع دولتهای ریز و درشت؟ چه فرقی دارد که شما کومه له را اردوگاه تحت الحفظ احزاب اقلیم فرض میگیرید، اما در "ذهن" خود به حکومت شورا ها فکر میکنید؟ دوستان عزیز چرا زلزله سیاسی و سیل مهیب سی سال قبل را هنوز هم که هنوز است بروی خود نمی آورید و در مقابل دارید با بحث "سوسیالیسم در یک کشور" و یا "حاکمیت شوراهاى مردم" میگویند آن مصیبتها و تلفات عظیم انسانی و میداندار شدن انواع راهزنان و سارقهای اسلامی و ناسیونالیستی در آن فاجعه بی سابقه که وجدان بشریت متمدن را به درد آورد، مساله شما نیست بلکه این است که شما انشای خوب مینویسید و "روحیه تان خوب است"؟ فراموش نکنید که زحمتکشانی ها هم همراه همین طیف که اکنون خود را با لکنت زبان "چپ" مینامد، در ابتدای کار "افق سوسیالیسم" منتشر کردند. بروید بخوانید ابراهیم عزیززاده همان وقتها که هیچ خبری از به قدرت رسیدن احزاب اقلیم نداشت، دورنمای زندگی اردوگاهی تحت حاکمیت رژیم عراق را پیش پای کومه له کمونیست گذاشت و پاسخ گرفت. تفاوت این است که حالا با سکوت معنی دار در باره کومه له کمونیست غیر اردوگاهی "میترسند" مثل آن وقت ابراهیم عزیززاده صراحتا اعلام کنند که مباحث و مصوبات کنگره های ۲ تا ۶ کومه له، "بحث های صد من یک غاز" بودند.

بازیگوشی با کمونیسم

آنقدر غیرقابل اعتماد اند و حرکاتشان غیر قابل پیش بینی و از روی هوا و هوس است، آنقدر به انسان در هر کار و فعالیت جمعی، حس "ناامنی" و هر آن زدن زیر قول و قرارهای یکی دو ساعت قبل دست میدهد که نقطه فرود بعدی اینها معلوم نیست، فقط مشخص است که پس از اعلام جناح "چپ" و با اعلام علنی "تفاوتها" در نشریه کانون کذایی راه انشعاب دیگری را در پیش گرفته اند،

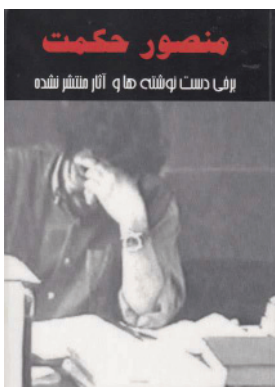
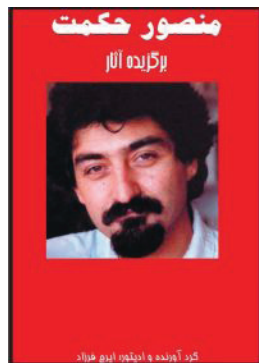
اما این رفتار و کردار از عده ای انسان عاقل و جدی سر نمیزند، حتی بازی "کودکانه" هم نیست. بازیگوشی یک عده باصطلاح "بالغ" با سیاست و کمونیسم است.

این بساط را جمع کنید، بیش از این کمونیسم کارگری و نام منصور حکمت را از چشم جامعه نیاندازید.

ایرج فرزاد

۲۶ اوت ۲۰۲۰

دانلود کنید



سیکل اول:
سیاوش دانشور: "منشعبین سال ۲۰۰۴ فراریان از سوسیالیسم بودند"

"از قرار عضویت در حزب کمونیست کارگری ایران آنهم به لیدری حمید تقوایی شرط کمونیست بودن است" علی جوادی، ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۷

"این رگه ای است که زیر پوشش ساختن حزب دست در انبان کهنه ترین سنتهای تشکیلاتی و عمدتاً غیر کمونیستی کرده است. این رگه سر سوزنی، تاکید میکنم سرسوزنی، با کمونیسم کارگری ربط ندارد. ما در این زمینه بویژه در دوره فراکسیون هشدار دادیم... محمد آسنگران و بهرام مدرسی نمونه های زمخت آن و در عین حال شاخص مهمی در موقعیت این خط است." سیاوش دانشور، نشریه شماره ۱۷ حزب اتحاد - ۲۰۰۷

زمانی که ما مساله رهبری جمعی و پلاتفرم "حزب رهبر، حزب سازمانده" را با حمایت یک سوم کمیته مرکزی پیش از پلنوم ۲۶ مطرح کردیم، رهبری حاکم حزب احساس خطر کرد و یک کمیته وسیع و شخصی علیه علی جوادی و من سازمان داد. در پلنوم یک نمایش زشت از حملات شخصی و بی حرمتی به کارگردانی حمید تقوایی علیه ما اجرا شد. یک نمایش بی سابقه و باورنکردنی در تاریخ حزب کمونیست کارگری. آدر ماجدی، شماره ۱۸ همان نشریه

[کمپین "اکس مسلم" یک چرخش به راست و تخفیف دادن در مواضع تاکتونی ضد مذهبی حزب کمونیست کارگری است]. علی جوادی، ژوئن ۲۰۰۷، دو انحراف در برخورد به اکس مسلم

اعلام انحلال حزب اتحاد و پیوستن به "فراریان از سوسیالیسم" در سال ۲۰۱۲

علی جوادی: حزب کمونیست کارگری تحت رهبری حمید تقوایی "اکس کمونیسم کارگری" شده است.

سیکل دوم:
"حزب کمونیست کارگری ایران، "بستر اصلی جنبش کمونیسم کارگری است"، مجدداً به آن میپیوندم علی جوادی ۲۰۱۴

سیکل سوم:
"کانون مباحثات کمونیسم کارگری" توسط علی جوادی و محمد آسنگران (که در سیکل اول سرسوزنی به کمونیسم کارگری ربط نداشت) اعلام شد.

نقطه نظرات حمید تقوایی در زمینه "کمونیسم سیاسی" اساساً تلاشی بمنظور "مارکسیسم زدایی از جنبش کمونیسم کارگری" و حزب کمونیست کارگری می باشد... برخلاف "تعبیر کودکانه" جناح راست...

علی جوادی اوت ۲۰۲۰